

تلاش



“ Volker Krämer / Stern ”

در خدمت تمامی تلاشگران تحقق دموکراسی و آزادی در ایران

قلادش

شماره ویژه زنان بهمناسبت ۸ مارس 2001 - Marz

بنام مردانی که در بنداند
بنام زنانی که تبعیدی اند
بنام یارانمان همه
که جان باختگاند و کشتگان
زائر و که تن به تباهی نداده اند
((پل الوار))

فہرست

مدیر مسئول

فرخنده مدرس

شورای دبیران : فرخنده مدرس ، علیرضا جبارپور ،
عبدالله سعدی

تحریریہ :

صیبرا نوری

اسد اللہ اسدی

همزیستی انسان‌های برابر فیلوfer بیضائی ۱

چوینده نام من است منوچهر جمالی ۳

دریا - جنسیت - افق - مذهب - سیاست شہلا شفیق ۱۶

زن ، قدرت و آینده ژاله وفا ۳۲

هیرارشی ، آتوریته ، دمکراسی و جنبش زنان .. شادی امین ۲۷...

جایگاه حقوقی و تصویر زنان در ولایت فقیه ... دستمالچی ۳۰

آزمون نوگرایی در سنجش پاسخها فرحنده مدرس ۳۶

اثری از بهبودی وضع زنان در افغانستان.....ترجمه ۴۶.....

رهایی و برابری ظاهری مهدی روسفید ۵۰

مقالات، مطالب، نظرات و دیدگاههای مندرج در نشریه تلاش الزاماً نظریه نشریه تلاش نیست ولی چاپ آنها دال بر احترام به عقاید و برخورد آزاد با مسائل است.

حق هرگونه اصلاح و کوتاه نمودن و حک مطالب رسیده برای این نشریه محفوظ میباشد. و مطالب وارده مسترد نمیشود.

نشریه تلاش ؛

به هیچ حزب، سازمان، گروه و جمعیتی وابستگی ندارد.

))

آدرس:

TALASH

Sand 13

21073 Hamburg / Germany

040/32808825

فکس:

شماره ثبت تلاش : ISSN1616- 8615

بہاء : ۳ مارک

"همزیستی انسانهای برابر"

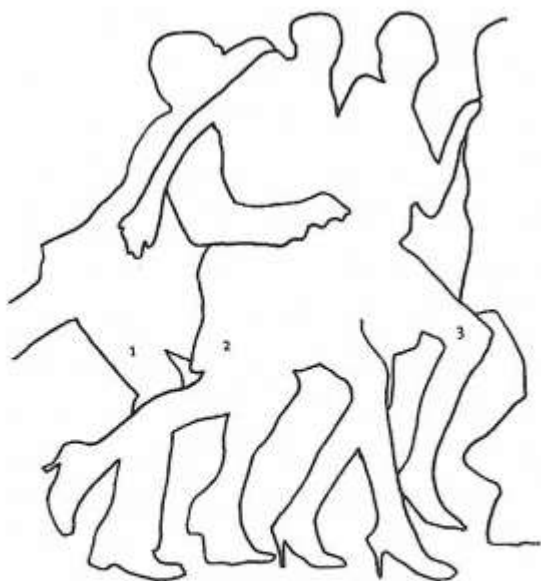
نیلوفر بیضائی

"آهسته می پرسیدم: کی به دریا می رویم؟ زیر چشمی نگاهم می کردند: می رویم، اما نه به این زودی. می گفتم: می میرد، زیر این همه آب. می گفتند: مگر ما زنده ایم؟ ... و این که آن زن که از دریا برمی آید یکی از مردگان آبهای خاکستری است، یعنی طعمه ای که میخواهد مردان ماهیگیر را به قلاب بکشد، دروغی بیشمارانه است، چرا که تمام زنان می دانند وقتی زنی با پیراهن سبز حریر روی موجها بلند شود و فریاد بکشد، یعنی نمرده است، یعنی دل به دل مردگان آبهای خاکستری نداده است ..."

(از داستان سیریا سیریا، نویسنده منیرو روانی پور)

بدلیل جنسیت و یا هر دلیل دیگری بر دیگری برتری نیابد و مجال آن نیابد که به هر نامی دیگری را از پیش رفتن باز دارد، یا حذف کند و یا بعنوان یک شئی تحت تسلط به وی بنگرد. از زمانی که شکل دوآیستی نگاه به پدیده ها به شکلی غالب در جوامع بدل شد و مذاهب با دامن زدن به آن و تقسیم جهان به دو قطب متضاد "خیر" و "شر"، "روح" و "جسم"، "خس" و "خرد"، "زندگی" و "مرگ" ... بدین نگاه حقانیت بخشیدند، "زن" و "مرد" را نیز در باور براین تضاد به سوی دو نقش متضاد راندند. زن را فرزند اهریمن و یا عامل فتنه خواندند که باید کنترل شود تا دست از پا خطا نکند، وی را موجودی دیدند که تنها برای همخوابگی یا فرزند زادن مناسب است و او را از نزدیک شدن به خرد بر حذر داشتند. ما زنان اما به این شکل متضاد انگاشته شدن تن ندادیم و براین

در آستانه فرارسیدن ۸ مارس، روز جهانی زن، فرصتی میابیم تا هر یک بنوبه خود نگاهی به سالهایی که گذشت بیندازیم، تا شاید از پس این نگاه به سالهایی که در پیش داریم و با شتاب در گذرند، با چشم اندازی روشنتر بنگریم. در این سالها توانسته ایم مسئله زن را به یک موضوع همه گیر بدل سازیم، ذهنها را بدان مشغول سازیم و فرصت فرار از زیر بار مسئولیت و الویتها را از بیشمارانی که این موضوع را محدود به جمعهای بسته محفلی می خواستند، بگیریم. ما توانستیم اذهان عمومی را بدین مهم جلب کنیم که مسئله زن، تنها مسئله ما زنان نیست، بلکه مسئله یک جامعه در کلیت آن است و اگر بنا باشد مدنیت را در برسمیت شناختن فردیت ببینیم، آنچه برزبان ما رفته و می رود نشان داده که شاید نوک تیز حمله اذهان یکسان پندار و بنهایت جبرپرست، در طول تاریخ ما همواره در وهله اول متوجه زنان بوده و هست. هویت مخدوش شده زن و نگاه تحقیرآمیز رایج به وی، واقعیتی است که هرچقدر در مورد آن صحبت شود و شکافته شود و به نقد کشیده شود، کافی نیست و به کتابی نا تمام می ماند که آنقدر باید بدان طرح اضافه شود و آنقدر احتیاج به تصحیح و تغییر و بازسازی و باز نگاری دارد که نسلا کار می طلبد و فرهیختگانی که حاضر باشند در راه برملا ساختن بی پرده موضوع، بی اعتنا از کنار موج تهمتها و بدفهمی های گاه خواسته و گاه ناخواسته بگذرند و همچنان در راهی که پا نهادن در آن و کشف پیچیدگیهایش، به باز شدن بسیاری از گره های دیگر اجتماعی نیز یاری میرساند، بمانند و نگاهشان رو به جلو باشد، رو به آینده ای که در آن هیچ انسانی



شده ام که براحتی برای برخی از آنها پذیرفتن اتوریته یک زن کار ساده ای نیست، که باخود و در نهایت با من جنگیده اند، اما بمرور زمان دریافته اند که جنگشان بیهوده و اصل خود کار است و روحیه کار جمعی داشتن و سوء استفاده نکردن از قدرتی که به دلیل کاری برعهده کس دیگری است (مهم نیست زن باشد یا مرد)، انعطاف پذیر بودن است در جایی که جا دارد و تلاش برای شناخت گاه روانشناسانه روحیات یکدیگر. از برخی از آنها که نتوانسته اند این تضادها را در خود حل کنند، ناچار شده ام راهم را جدا کنم و برخی دیگر همکاران بسیار خوبی برایم شده اند، کار تاثیر برای ما تجربه زندگی در یک جامعه کوچک است با تمام تضادهایی که در بیرون هم وجود دارند. اما شاید بزرگترین امتیاز این حرفه این باشد که بدلیل اینکه ناگزیر تو را با پیچیدگیهای شخصیت خودت و دیگران درگیر می کند و به جدل و میدارد، مجال پرداختن به بسیاری از تضادها را به ما می دهد و با بحران درگیرمان می کند، تا جایی که راهی انسانی برای همزیستی با دیگران بیابیم و دیگر جنسیت، رنگ مو و پوست و باورهای شخصی هیچ نقشی در این همزیستی بازی نکند. با اینهمه هنوز راه درازی در پیش است و ما در آغاز راهیم.

ما به "تضاد" میان زن و مرد معتقد نیستیم، بلکه بر روی "تفاوتها" تاکید می ورزیم و در عین حال معتقدیم که این دو قطب براحتی می توانند مکمل یکدیگر باشند و اینکه هیچ حیطه ممنوعه ای برای هیچیک نمی بایست وجود داشته باشد.

یکی از وظائف مهم ما که تا کنون کمتر بدان پرداخته ایم، این است که به پیچیدگیهای روابط موجود میان انسانها و بخصوص زن و مرد، نگاهی دوباره بیندازیم و در این راه پرداختن به چرایی و چگونگی این پیچیدگیها را در دستور کار خود قرار دهیم. برای مثال چگونه ممکن است، زنی که در رابطه نابرابر قرار داشته و مدام تحقیر می شده و انواع خشونت بر او اعمال می شده است، پس از پیمودن مراحل دشوار درگیری با خود و رسیدن به این نتیجه که باید به چنین رابطه تحقیر آمیزی پایان دهد، و توانسته با تمام سختیها کنار بیاید، اما هویت تحقیر شده خود را تا حدودی باز یابد، پس از مدتی دوباره وارد رابطه ای مشابه با رابطه قبلی میشود و باز به این

اصل تاکید ورزیدیم که متضاد دیدن تمامی پدیده هایی که در بالا بدان اشاره شد، به جایی جز ایستگاه جزم اندیشی و مطلق نگری نخواهد رسید، ما به "تضاد" میان زن و مرد معتقد نیستیم، بلکه بر روی "تفاوتها" تاکید می ورزیم و در عین حال معتقدیم که این دو قطب براحتی می توانند مکمل یکدیگر باشند و اینکه هیچ حیطه ممنوعه ای برای هیچیک نمی بایست وجود داشته باشد. ما از تلفیق "زنانگی" و "مردانگی" در انسان سخن گفتیم، چرا که این تلفیق دیگر حیطه اندیشه و حضور اجتماعی را برای زنان سرزمین ممنوعه نمی داند و نزدیک شدن به دنیای حس و دریافت لطیف و انسانی از جهان را برای مردان قبیح نمی شمرد.

اما به ما تهمت زدند و می زنند که "ضد مرد هستیم" و تمام آن افکار ویرانگرایانه و دریافتهای ضد زن خود را به ما نسبت دادند، چرا که فاصله گرفتن از درک دوآلیستی جهان آنها را ناچار به تن دادن به تغییرات بس اساسی در نگاهی که از پیشینیان بدانها رسیده است می کند. پس جنبش زنان در عین حال یک جنبش کاملاً مدرنیستی است که با هرگونه درک قبیله ای از حقوق فرد ناسازگار است.

تجارب من بعنوان زنی که در کار تاثیر و آفرینش هنری، مسئله زن را به یکی از موضوعات اصلی کار خود بدل کرده است، بسیار به آنچه طرح کردم نزدیک بوده است. تهمنهایی که در این سالها بدلیل پرداختن به مسئله زن تحمل کرده ام، کم نبوده است. لحظات بیشماری از دوران کاری ام با سرخوردگی و دلسردی ناشی از اینگونه فشارها همراه بوده است، اما هیچیک باعث نشده که از این موضوع فاصله بگیریم و یا به موضوعات عامه پسندی روی بیاورم که همه را از کار هنری ام راضی نگه دارد، چرا که بزرگترین آرزویم این است که در سرزمینم روزی بیاید که انسانها بدلیل جنسیت، نژاد و مذهب مورد تبعیض قرار نگیرند و ملاک تنها تواناییهای آنها باشد و در عین حال برای پروراندن تواناییها برای همه امکان مساوی و بدور از تعصبات خشک ضد انسانی وجود داشته باشد، اینکه در سرزمینم قلدری و زور بازو حرف آخر را نزد، بلکه آگاهی و دانایی و قدرت برهان ملاک تشخیص الویتها شود. آنچه به کار من باز میگردد، از آنجا که بعنوان نویسنده و کارگردان تاثیر، خواه ناخواه دارای نوعی اتوریته هستم، یعنی نوشته و جوهر اندیشه من است که بازیگر قرار است درک و منتقل کند و از سوی دیگر بعنوان کارگردان نحوه انتقال و شکل اجرای متن را تعیین می کنم، در تجربه کار با همکاران مرد بوضوح متوجه

چگونه « خدای دانا و توانا »

جای

« خدای مهر و جویندگی و موسیقی »

را غصب کرد ؟

زنخدای « رام » که یکی از چهره های سیمرغست
در « رام یشت » میگوید :

" جوینده ، نام من است "

صفات گوهری رام : مهر و جویندگی و آهنگ

صفات گوهری اهورامزدا : دانائی و توانائی

منوچهر جمالی

اگر در این مفاهیم دقیق بشویم ، میبینیم که با جهان بینی کاملاً متفاوتی روبرو هستیم که امروزه با واقعیات زندگی ما نزدیکتر است . از جمله نامهای او نیز " دین یا دی یا دیو " بوده است . طبعاً دین هم ، گوهر مهر ورزیدن و پژوهیدن و موسیقی بوده است . اینکه چگونه خدایان دانا و توانا و روشن و کامل ، توانستند ، سیمرغ = رام = فروردین = دی را شکست بدهند ، و جای او را غصب کنند ، داستان تحول ادیان و فرهنگ و سیاست در ایران است . این فرهنگ ، وارونه آنچه پنداشته میشود ، در ایران بسیار دوام آورده است ، و نه تنها زرتشت بر زمینه این فرهنگ ، پیدایش یافته است ، بلکه همه مفاهیم و اصطلاحاتش نیز ، از این فرهنگ گرفته شده است ، و آموزه زرتشت ، فقط جنبشی اصلاحی در این فرهنگ و در راستای این فرهنگ بوده است ، که سپس موبدان زرتشتی ، آنرا از زمینه اش جدا ساخته اند ، و در رقابت با این دین زنخدائی ، آنرا کوبیده اند و کوشیده اند که اقیانوس پهناور فرهنگ " زنخدائی " ایران را ، در " خلیج تنگ الهیات زرتشتی " بگنجانند ، که نتوانسته اند ، و طبعاً انحطاط فرهنگ و سیاست و اجتماع ایران ، از همین تلاش ، آغاز شده است که در دوره ساسانی ، به اوج خود رسیده

پیش از پیدایش اهورامزدا ، که در الهیات زرتشتی ، خدای دانا و توانا شده است ، مردم در ایران ، پیرو خدای دیگری بودند ، که به نامهای گوناگون نامیده میشده است ، که امروزه فقط یکی از آن نامها که سیمرغ باشد ، به جای باقیمانده است ، و ما این زنخدا را فقط به شکل " مرغ افسانه ای " میشناسیم . از نامهای دیگر این زنخدا ، رام ، وای به ، نای به است . شغدیها او را " رام چیتک " و " ننه بانوی پنج " میخوانده اند . بی بی شهر بانو در ایران نیز ، نام همین زنخدا بوده است . البته سیمرغ یا سی مرغ (در کردی) یا سیرنگ ، جای " سنا " را گرفته ، که به معنای " سه نای " میباشد . سیمرغ به معنای سه سرو یا سه پید است . اصلاً درخت پید ، در بسیاری از جاها هنوز نیز " وی " نامیده میشود ، که همان " وای " یا رام یا نای به باشد ، و پیشوند نام شهر سنجندج ، همین سن یا سنا هست . و خرم آباد نیز بنام همین خداست (خور + رام) . این خدا که رام باشد ، وارونه خدایانی که ما امروز میشناسیم (یهوه + الله + پدر آسمانی) ، و همه گوهرشان ، دانائی و توانائی و روشنی و کمال است ، گوهرش مهر و جویندگی و موسیقی بوده است . و آنکه میجوید ، نه روشن است و نه کامل و نه توانا .



است، و سبب شکست ایران از اعراب و اسلام گردیده اند. از این رو شناختن گوهر این زنخدا که **مهر + جویندگی** (= آزمایش) + **هنر و موسیقی** (= شعر و آواز خوانی و پایکوبی) بوده است، بسیار اهمیت دارد. زرتشتیگری با وجود تصرف قدرت حکومتی در دوره ساسانی، هیچگاه نتوانست این فرهنگ را محو و حذف کند، و همیشه در برابر زرتشتیگری طبقه حاکمه، تا پایان دوره ساسانی میان مردم زنده بود، چنانکه از نام "**ماهوی سوری**" که آخرین پادشاه ساسانی را کشت، بخوبی میتوان دید که او یکی از پیروان این زنخدا بوده است. ماهو، خوک ماده است. گراز، یکی از جانورانیست که به سیمرغ نسبت داده میشود، و درست بهرام، در بهرام یشت، به گراز تحول می یابد. پیکار با گراز در داستانهای شاهنامه و در سنگ نگاره های برجسته، همه اشاره به جنگ با پیروان زنخدانیست. جوامع زنخدائی را "سوری و سورستان" مینامیدند، و پیشوند واژه "سُرنا" = سورنا است که همین رام بوده است، چون سورنا، نائیست که در جشن عروسی مینوازند و این **خدا، خدای جشن ساز** بوده است. و سور، رنگ سرخ است که رنگ ویژه این زنخداست. سرکوبی سخت این خرمدینان و به آفریدها و سوری ها و مزدکیها و سوفراها (که واژه صوفی از آن برخاسته است) ... که همه نامهای گوناگون این زنخدایند، از شاهان و موبدان ساسانی، ایران را به کلی از خود، بیگانه ساخت. چون فرهنگ اصیل ایران، همیشه همان فرهنگ زنخدائی = سیمرغی ماند. جنگ رستم و اسفندیار در شاهنامه و سپس داستان بهمن پسر اسفندیار، و بالاخره داستانهای بهمن نامه و داراب نامه طرسوسی، همه رد پاهائی از این جنگ خانمانسوز چند هزار ساله در ایران میان زرتشتیان و پیروان زنخدانیست که در هیچ تاریخی نوشته نشده است، و تاریخ

اشکانیان را که همه پیروان همین زنخدا بودند، موبدان زرتشتی بکلی نابود ساخته اند. این فرهنگ سیمرغی، سپس در همه قیامهای ضد اسلام و عرب (که از هم جدا ناپذیرند)، حضور داشت، چون دین سیمرغی، برپایه سرکشی و طغیان و آزادی بنا شده است. و بالاخره در جنبشهای تصوف (صوف = سوف = سوراخ نی - سوفرا = نای هزار آوازی بود که از آهنگش جهان آفریده میشد) و رندی (همان استخوان رند = همای رستاخیزنده و نوسازنده تخمه ها) و جوانمردان (شیوه آفرینش جهان از سیمرغ، شیوه جوانمردی بود) و تعزیه حسینی که مسخ شده همان خون سیاوشان بود (**سیاوش = سیا + ور + شان** = سیمرغ با سه زهدان، سیمرغ سه تخمه) خود برغم شمشیر برنده و سهمناک و بیرحم اسلام، زنده نگاه داشت. از این رو شناختن گوهر این زنخدا، که **مهر و جویندگی و موسیقی** باشد، برای هر ایرانی ضروریست، چون نقطه آغازی برای باز زائی فرهنگ ایران در آینده میباشد. رام، در رام یشت، دو صفت نخستین خود را "مهر" و "جویندگی" میداند. در رام یشت، پاره ۴۳ میآید که: "براستی اندروای نام من است. از آن روی براستی اندوای نام من است که من هر دو آفرینش - سپند مینو و آفرینشش انگر مینو - را می راتم ... جوینده نام من است، از آن روی جوینده نام من است که من به هر دو آفرینش - آفرینش سپند مینو و آفرینش انگر مینو - می رسم". فرهنگ زنخدائی = سیمرغی، هیچ اضدادی را در جهان نمی شناسد که نمیتوان با هم آشتی داد و در آشتی دادن، آفرینده ساخت. جنبش سپند مینو و انگره مینو از رام است، و در فرهنگ زنخدائی، "مهر"، اصل جنبش و آفرینش است. چون در زامیاد یشت (۴۳ + ۴۴) دیده میشود که **سنا ویدک** میگوید: که من سپند مینو را از گرزمان درخشان فروکشم و انگره مینو را از دوزخ برآورم تا آن دو، گردونه مرا بکشند ... بدان هنگام که برنا شوم زمین را چرخ و آسمان را گردونه خویش کنم. سناویدک snaavidka که در این جا برای چنین کاری، که پیوند دادن دو ضد باشد، و یکی از دید الهیات زرتشتی در دوزخ، و دیگری در گرزمانست، زشت ساخته شده است، و میخواهد این تباهاکاری را بکند که. سپند مینو و انگره مینو را با هم به گردونه آفرینش ببند تا در هم آهنگی با هم، آنرا به جنبش در آورند. بایستی همین خدا رام = اندوای باشد. و طبعاً این نام باید مرکب از **سن + وی + داک** بوده باشد. این نام ها معمولاً از موبدان زرتشتی، تا

آفرینندگی آغاز میگردد. پیوند (پادوند = ستر) یا مهر، **اصل جنبش آفرینندگی واحد** میگردد. الهیات زرتشت، اهریمن را اصل آفریننده بدیها، و سپنتا مینو را اصل آفریننده نیکیها ساخته بود. هر کدام جداگانه، میآفرینند. در واقع، آفریننده، اصل مهر نبود. در زرخدائی، انگره مینو و سپنتا مینو نمیتوانستند جدا از هم بیآفرینند. انگره مینو و سپند مینو، به تنهایی آفریننده نبودند. فقط اصل مهر بود که نیروی آفرینندگی داشت. ولی الهیات زرتشتی، پیوند و مهر میان آندو را از بین برده بود، و طبعاً اصل مهر، دیگر اصل آفرینندگی نبود. آفرینندگی، تنها پیایند توانائی و دانائی اهورامزدا بود. به همین علت نیز دستکاری در آغاز یشت شروع میگردد. و در پاره ۳ اهورامزدا از رام (= اندروای) میخواهد که: " مرا این کامیابی را ارزانی دار که آفرینش انگرمینو را در هم شکم و آفرینش سپند مینو را پاس دارم " ۴ - اندروای زیردست، این کامیابی را بدو ارزانی داشت و آفریدگار اهورامزدا، کامروا شد. " بدینسان اهورامزدا، در تضاد با گوهر رام قرار میگیرد که نمی خواهد انگره مینو را در هم شکند، بلکه او را با سپند مینو آشتی میدهد. و بلافاصله در پاره ۵ میآورد: " اندروای اشون را میستایم... آنچه را که از سپند مینوست می ستایم... ". فقط آنچه از سپند مینوست، نیکست. ذات اهورامزدا، یکی با ذات رام = اندروای فرق پیدا میکند. گوهر اهورامزدا، پیوند دادن میان سپند مینو و انگره مینو نیست، بلکه همکاری با سپند مینو، و دشمنی با انگره مینو است. مهر و آمیختن و پیوند، میان انگره مینو و سپند مینو که غایت رام بود، از این پس، غایت اهورامزدا نیست. در الهیات زرتشتی، میان اهورامزدا (یا سپنتا مینو) و انگره مینو، خلائی است که آنها را برای همیشه از هم جدا و نا آمیختنی نگاه میدارد. ولی زرخدائی درست وارونه این

ممکن بوده است، کج و معوج ساخته شده اند و با فیلولوژی تنها نمی توان به این تحریفات پی برد. سن، همان سیمرغ (سنا) و وی = وای و داک به معنای مادر است، و هر سه نام، سه چهره گوناگون سیمرغ میباشند (سه تا یکتائی). و اینکه گرشاسب او را میکشد، این از ترفندهای موبدانست که خویشکاری پهلوانان را، جنگ با خدایان خودشان و کشتن آنها میسازند. هر پهلوانی، خدائی را که مادرش و دایه اش هست، بدست خودش میکشد! چون موبدان نمی خواهند دست خود و خدای خود را با خون دشمنان آلوده سازند. مفهوم **قداست جان**، آنها را مجبور میکند که به خدای خودشان، چنین نسبتی ندهند. وارونه ادیان سامی، که قتل و آزار و شکنجه، جزو قدرت الله یا یهوه بشمار می رود، و عذاب دادن و خونریزی و خشم و کشتارها، جزو افتخارات آنها بشمار میرود. این رفتار اخلاقی! متعالی این موبدان است که همیشه دم از راستی و مهر می زنند! این کار در همه جا تکرار میشود. این گفته **سناویدک** در زامیاد یشت، و عبارت اندروای در رام یشت، متمم هم و از یک خدایند، و درست " وای " است که دو ضد جهان را به هم پیوند میدهد، و با هم، هم آهنگ میسازد، و بدینوسیله گردونه آفرینش جهان را به جنبش میآورد. و خانواده گرشاسب (سام + زال + رستم) چنانکه از شاهنامه میدانیم، سیمرغی هستند. **مهر، در پیوند دادن این دو ضد، اصل جنبش در جهان میگردد.** البته درست این اندیشه، بر ضد الهیات زرتشتی بود، چون پیوند این دو را، اصل یگانه جنبش آفرینندگی نمیشمرد. انگره مینو، از زرتشت، فقط زدار کامه شناخته و طرد شده است. تصویر انگره مینو در زرخدائی، با تصویر زرتشت از اهریمن، بسیار فرق دارد. در زرخدائی، این مهر است که آفرینش است (نه انگره مینو و نه سپنتا مینو). در عبارت بالا، مهم آنست که مهر (نیروی پیوند دهی اضداد) و جویندگی، دو بخش جداناپذیر از همد، چون بدان علت خود را جوینده میداند که می تواند به **اضداد برسد** و آن دو را با هم بیامیزد تا گردونه واحد آفرینندگی رانده بشود. در باره ویژگی نخستین خود که مهر باشد، میگوید که می تواند سپنتا مینو و انگره مینو را که نماد اوج تضاد بودند، نه تنها به هم برساند و پیوند بدهد (پیوند دادن اضداد، معنای مهر دارد، این اندیشه است که سپس به افلاطون رسیده است، و در فرهنگ یونان بی سابقه بوده است مراجعه به تاریخ فلسفه یونان Ernst Bloch بشود) بلکه از این پیوند است که جنبش یگانه



روایات فرامرز هرمزد یار PERSIAN RIVAYATS بخوبی میتوان باز شناخت که "وای به" همان "نای به" بوده است، و رام، رامنا (رام + نای = رام نی نواز) خوانده میشود. همیشه این خدا "نای به" خوانده میشود و هرمزد یار، آن را به "وای به" تصحیح یا بهتر بگوئیم، تحریف میکند! (از جمله جلد یکم صفحه ۱۶۸). در صفحه ۱۷۷ رام یزد، ناوه که نای باشد خوانده میشود. در جلد دوم صفحه ۲۴۵ میتوان دید که نای وه، همان مینو رام یا همان رامشنا خرام RAMISHNA KHARAM (رامشنا خرم) است. که بخوبی دیده میشود که نای وه + خرم + رام، همه یک زرخدایند، و گوهر موسیقائی او نه تنها از نای به، بلکه از "رامشنا" که به معنای نای رامشگر است، مشخص میگردد. این موسیقی است که ایجاد مدنیت (رام شدگی = اهل شدن) میکند. در جامعه زرتشتی، هنوز اندیشه ها و آئین های زرخدائی، تا کنون نیز باقی مانده است. این روایات، برای کشف فرهنگ زرخدائی، اهمیت بیشتر از متون دستکاری و تحریف و مسخ شده یشتها و یسناها دارند. "نی"، پیوندهای فرهنگ زرخدائی را برجسته میساخت. چون نام زن و نی هر دو، کافیا است. نه تنها در روایات ایرانی رد پای رام تی نواز باقی مانده است، بلکه در گروهی از سکه های مسین سغدی، از زرخدای "رام چیتک romchitak" نام برده میشود. رام چیتک، به معنای "رام نی نواز" است. غالب ایرانشناسان، برای معنی کردن این واژه ها، به متون زرتشتی مراجعه میکنند، و همه این خدایان را چون سپس موبدان در الهیات زرتشتی ادغام کرده اند، و بنام زرتشتی، در متون خود ثبت کرده اند، ایرانشناسان و خوانندگان، زرتشتی میانگاریند. روایت الهیات زرتشتی از این خدایان، بدین منظور بوده است که آنها را سازگار با الهیات زرتشتی بسازند. از این رو با روایت زرخدائی از این خدایان بسیار فرق دارد. در این متون، واژه ها فقط در راستای الهیات زرتشتی معنا میدهند، که برضد آفرینش از نوای نی (= زائیدن) بوده اند. معانی حقیقی این واژه ها، در مناطقی یافت میشوند که کمتر زیر نفوذ الهیات زرتشتی بوده اند، نه در متون دینی زرتشتی. معانی اصیل بسیاری از واژه ها، در اثر مهارت و خیرگی تنها در دستور زبان اوستائی + پهلوی + بدست نمیآید. در این آثار، مقراض سانسور، بسیاری از معانی را حذف کرده است. از جمله در کردستان که فرهنگ زرخدائی بیشتر دوام داشته است، میتوان

میاندیشید که آفرینندگی، پیدایش مهر در پیوند یابی و آمیختن این دو ضد با همست. در واقع رام برای این جوینده است که امکان پیوند برترین اضداد را در جهان پیدا میکند و یقین دارد که به این میرسد. به همین علت واژه "اندر واخ = درواخ" در فارسی معنای "یقین" داشته است. جستجو برای او، استوار بر یقین به رسیدن بوده است، از این رو نیز از سرگردانی و سرگشتگی و حیرت، نمیرسیده است. جستجو، گوهر این زرخدا بوده است، و سپس از دیدگاه همه دانی و پیشدانی اهورامزدا، این کار، بی ارزش و خوار شده است، چون جستجو و پژوهش، به سرگردانی و حیرت و تردد و "معلق ماندن میان زمین و آسمان" میکشد، و درست معانی نام او، در همین راستای منفیش، در واژه نامه ها برای ما باقی مانده است، چنانچه در برهان قاطع، دروا، به معنای سرگشته و سرگردان و حیران و سرنگون آویخته و بازگشته مانده است. البته کسیکه ایمان به آموزه و ایدئولوژی دارد و معیار نیک و بد، و حق و باطل و... را پیشاپیش میداند، از آن پس تصمیم گیری از راه جستجو و آزمایش، چیزی جز سرگشتگی و حیرانی و آوارگی و گمگشتگی نیست که باید از آن پرهیزید. از این رو، تراژدی، ویژه فرهنگ زرخدائیست، چون تراژدی، با همین سرگشتگی و حیرت میان دو ضد (و رسیدن به بن بست یا بقول یاسپرز، فیلسوف آلمانی با Grenzsituation) کار دارد. آزادی انتخاب، و سرگشتگی در جستجو به هم گره خورده اند. در مسیحیت و اسلام و زرتشتیگری و یهودیت، تراژدی نیست. مثلاً ویس و رامین را که از بزرگترین تراژدیهای ایرانست، بدون پشتوانه این فرهنگ نمی توان فهمید.

بدینسان ما با دو تصویر از رام = اندروای روبرو هستیم. تصویر اصیل زرخدائی آن، و تصویری که با همه تناقضاتش در الهیات زرتشتی موجود است. رام یشت، برای انطباق دادن با الهیات زرتشتی، به سختی دستکاری شده است. ویژگی بنیادی را، که موسیقی (نواختن نی) بوده است، از متن کنونی رام یشت، بکلی حذف گردیده است. و بجای نی چه، نیزه های پهن و دراز و... گزارده شده است. در پاره ۲۸ میآید که: نیزه سر تیز نام من است، دارنده نیزه سر تیز نام من است... از زرخدای نی نواز، یک خدای جنگ ساخته شده است. از این تحریفات، حداقل یک نکته روشن میگردد که نه تنها گوهر رام، "نی" است، بلکه "دارنده نی" هم هست. البته در

انگیزی، از متون دینی خود زدوده اند. معنای آن را باز به راحتی می توان از کردی باز یافت چون داشیار به معنای کدبانو است، و داشی به معنای خوشه چین است. و داش به معنای "کوره" و پیاده شطرنج است. در اصل، داش و دش به معنای خوشه است، و از آنجا که تخم همان زر = آذر است، اتشدان = کانون = داش = کوره، برابر با معنای زهدان و محل اجتماع است. و در رام پشت دیده میشود که رام میگوید که نام من "گرد" است و این عبارت در شرف آن بوده است که با مقرض سانسور حذف گردد. و مقصود از "گرد" چنانکه ایرانشناس انگلیسی پنداشته با آز و طمع (greedy) کار ندارد، بلکه پسوند نام شهرهاست (سیاوشگرد، لنین گراد ...). رام، خدای شهر ساز و اجتماع ساز یا خدای خوشه بوده است. ابتکار جامعه سازی به او باز میگشته است. البته این با مفهوم موبدان زرتشتی از اهورامزدا، سازگار نبوده است.



در رام پشت، تحریف در باره ویژگی مهر گسترده ونا بریدنی رام، بسیار چشمگیر است. الهیات زرتشتی، همه این خدایان را که متعلق به فرهنگ زرخدائی بوده اند، با دستکاریهای فراوان، بخشی از الهیات خود ساخته است، چون بدون این زمینه، سرودهای گاتا نا مفهوم و نارسا و نابساهستند. امروز، برای اعتلاء مقام زرتشت، این بخش از اوستا را، بنام "اوستای متاخر"، یا خرافاتی که سپس به آموزه زرتشت افزوده شده، کم ارزش و بیمقدار میسازند، و یا جزو خرافات و افسانه هایی قلمداد میکنند که آموزه پاک زرتشت را ناپاک میسازد. فرهنگ زرخدائی، مهر "جاهلیت" می خورد و یکجا تبعید میشود و حذف میگردد. بدین ترتیب فرهنگ اصیل ایران از سوی موبدان زرتشتی، هزاره ها بکلی سرکوب شده است. **این دستکاریهای موبدان در پشت ها و یسناها و بندھش و گزیده های زاد**

بسیاری از معانی گم شده واژه ها را یافت. چیتک، در کردی به هر چیز لوله ای شکل میان تهی گفته میشود. چیت، به معنای ۱ - چه؟ - نی است. چیت لآن به معنای نیزار است. چیت جا به معنای حجله است. چی چی به معنای پستان است و چیچک به معنای نکمه پستان است. پس بی هیچ شک، **رام چیتک**، به معنای "رام نی نواز" است. و از آنجا که چیت = نی + چه؟، یک تصویر است، خوشه ای از معانی دارد که از جمله شیردادن + وصال + زاپندگی + آفرینش از راه بخشیدن گوهر وجود خود + سرچشمه بینش بودن ... می باشد. ویژگی نی بودن رام و نی نواختن رام، یک ویژگی بنیادینست که نمیتوان بدون آن، فرهنگ زرخدائی را شناخت. حذف این معنا و این ویژگی، تلاش برای حذف فرهنگ زرخدائی بوده است. از همین نی بودن، میتوان به اصل "آفرینش از راه جوانمردی" رسید (نه از راه امر و قدرت). از همین نی بودن میتوان شناخت که چرا گوهر گیتی و زندگی، جشن بوده است (جشن = یسن = یسنا = نوای نی)، از همین نی بودن میتوان شناخت که پیروان زرخدائی چرا گیتی را **امتداد وجود خدا** میدانستند. خدا، تخمی بود که در رویش، جهان میشد. نی برای "بشن" یا کاکل و گیش، که **خوشه** اش می باشد، مشهور بوده است. و از این جهت نیز در ادبیات ما گیس، رابطه با خوشه دارد. و روز هشتم هر ماهی را که دی میباشد، مردم هم "خرم" و هم "مشری" برجیس = برگیس میخوانده اند. و خرم که خره + رام است، همان برگیس است که پسوند "گیس" دارد. این مفهوم **خوشه**، اهمیت فوق العاده داشته است، چون نماد "پیوستگی اجتماعی" بطور کلی بوده است. اینست که بسیاری از شهرها، نامی از ترکیبات واژه "رام" داشته اند. و ارمنیها در تقویمهای کهنه اشان، همین روز هشتم ماه را، میترا مینامیده اند، چون در اصل، میترا، همان رام بوده است. نه آن خدائی که امروزه در ایران بنام میترا مشهور است و اروپائیها آنرا "میتراس" میخوانند. از جمله سکه های مسینی که در سغد پیدا شده است، دارای نام "**دشچی بغ**" است. دشچی، در تقویم سغدی، نام روز پانزدهم نیز هست که باز روز "دی" است. و همه روزهای دی، با زرخدای "دایه" کار دارد، نه با اهورامزدا. اینها همه غصب سازیهای موبدان زرتشتی است. دی و دین و دایه و دیو، همه از یک ریشه اند و با زرخدایان کار دارند. این نام "دشچی بغ" با همان مفهوم خوشه کار دارد که موبدان زرتشتی با دقت وسواسی شگفت

او بوده اند، اصالت آنها را کشف میکنیم. رام، آفریده اهورامزدا نبوده است. این روایت الهیات زرتشتی است، تا رام را نیز جزو الهیات زرتشتی بکند. این کار برای فراخواندن پیروان زنجادی به دین زرتشت، کاری مثبت بوده است. این استراتژی، ادامه همان کار خود زرتشت در گاتاست. خود زرتشت همه نزدیک به ده تا از این خدایان را در سروده های خود نام میرد که الهیات زرتشتی آنها به هفت امشاسپندان کاسته است، و آنها را کم و بیش به کردار صفات! اهورامزدا تفسیر میکند که صحیح نیست. در فرهنگ ایران، برای تبلیغ دین خود، خدایان دیگر را در نیایشگاه و نیایشهای خود میپذیرفتند، نه مانند یهودیت و اسلام که استوار بر حذف خدایان دیگر بنا شده اند. یهوه و الله، رقیب و شریک نمی پذیرند در فرهنگ ایران، آفرینندگی فقط بر پایه همکاری و هماندیشی ممکن است نه تنها. این بود که موبدان زرتشتی، خدایان زنجادی را با اندکی تغییر (و حذف اصالت) در نیایشگاهها و نیایشهای خود پذیرفتند. مثلاً در مورد رام، مهر و جویندگی، برترین اصل هستی و تاریخ و اجتماع شمرده میشدند، ولی اکنون اصل هستی و تاریخ و اجتماع، دانائی و توانائی اهورامزدا شمرده میشود، و مهر و جویندگی، فقط ویژه گیهای یکی از خدایان تابع و مخلوق اوست، و طبعاً دیگر گوهر هستی و تاریخ و اجتماع و اندیشه و معرفت نیست. و این تفاوت بی نهایت زیاد است که جویندگی، برترین اصل اجتماع باشد، یا **پیشدانی** اهورامزدا و موبدانش! یکی، انسان را اصالت میدهد تا در همه مسائل خود بجوید و تصمیم بگیرد، دیگری علم خدا را در کتابی و آموزه ای ثابت، معیار همه چیزها میداند، و اصالت را از خرد انسانی و اندیشیدنش در جستجو میگیرد. البته در آغاز نام سیمرغ (رام) **چه = چه** بوده است. رام، سؤال ابدی است. گوهرش سؤال یعنی جستجو است. پرسیدن همان معنای جستن را دارد. و از آنجا که همه انسانها همه امتداد وجود خدا هستند، همه گوهر جوینده و پرسنده هستند و پرسیدن و جستن، گوهر مقدس خدائی آنهاست، از این رو حق دارند که در پیش هر قدرتی، وضع سؤال کنند. و درست به همین علت، موبدان، نخستین نام اهورامزدا را "کسی که از او سؤال کنند" گذاشته اند، تا این تضاد را درست برجسته سازند، و هم این حق را از همه انسانها بگیرند، و هم تصویر خدای جوینده را زشت و خوار سازند، چنانکه این از زشت سازی و منفی سازی، در معنای باقی مانده از "اندروای = در وای" نمودار است. در برهان

اسپریم هست، که پس از زرتشت انجام داده شده اند، که "متاخرند" نه هسته ای که برغم دستکاریها، هنوز شناختی هستند. ولی این هسته، متعلق به پیش از زرتشت است که بسیار ژرف و متعالی و مردمی میباشد، و حکایت از گستره فرهنگ بزرگ زنجادی میکند. الهیات زرتشتی، بدون این پشتوانه، نمیتوانست با هفده سروده زرتشت، کاری انجام بدهد. و امروزه همه ترجمه گاتا، بدون درک این زمینه، کاریست بیهوده و پوچ. حتی ترجمه های اوستا، در اثر نا آگاهی از فرهنگ زنجادی، بسیار ناقص و گمراه سازنده اند. اندیشه های زرتشت را بدون این فرهنگ زنجادی نمیشود فهمید و مرزبندی کرد. موبدان زرتشتی برای دادن همه اصالتها به زرتشت، تا توانستند افکار زنجادی را بخشی از الهیات خود کردند و در آنجا که توانستند، آنها را حذف و طرد کردند، و فرهنگهای دیگر آنها را به خود نسبت دادند. مثلاً در پژوهشی که در کتاب: ایران، زادگاه اندیشه دموکراسی و سوسیالیسم کرده ام نشان داده ام که "سه موز = سه زنجادی هنر که بنام یونانیان، تثبیت شده است، یک اندیشه ایرانیست، و این سه زنجدا: سه چهره رام بوده اند (فرانک + به آفرید + شنبلیله) که در شاهنامه در زیر داستانهایی بهرام گور به تصادفی باقی مانده است. در مورد "رام" که یکی از چهره های برجسته این زنجدا بود، میتوان دید که دو صفت گوهری او که **مهر و جویندگی** باشد، یکی در تضاد با دو صفت نخستین اهورامزدا در هرمزد پشت است. دو صفت از سه صفت نخستین اهورامزدا (بنا بر الهیات)، دانائی و توانائی است. در هرمزد پشت میآید که ۶ - اهورامزدا گفت کسی که از او سؤال کند، اسم من است. به عبارت دیگر، اهورامزدا همه دان است و او آموزگار همه در باره هر چیز است. سپس میآید که ۷ - دو کسی که گله و رمه بخشند است ۸ - سوم کسی که تواناست. و در سراسر بیست نامی که آورده میشود، صفت مهر و جویندگی نیست.

دو صفت نخستین رام، مهر و جویندگیست. از اینجا میتوان دید که میان این دو خدا، تفاوت فوق العاده هست. گوهر یکی، مهر و جویندگیست و گوهر دیگری، دانائی و توانائیست. و از همین جا میتوان تضاد شدید میان زنجادیان و الهیات زرتشتی را باز شناخت. الهیات زرتشتی با این استراتژی که خدایان را "آفریده" اهورامزدا میساخت، این گونه اصول را نیز تابع دانائی و توانائی اهورامزدا میساخت. ولی به محضی که تشخیص دادیم که این خدایان، پیش از "مزدا اهورای" زرتشت، و مستقل از

هم معنای کج رفتن و طبعاً ریسک و مایه قمار را دارد، و هم به معنای شادی (کف زدن)، و هم به معنای کف دست هست، که نشان از سرشاری و جوانمردی باشد، و همچنین معنای رویش نو و تازه را دارد که نوزائی و رستاخیز باشد. اینها همه خوشه معانی این زنخدایند. دست، نام دیگر سیمرغ بوده است، چنانچه اهل فارس بنا برابوریحان بیرونی در آثار الباقیه، سه آغاز هفته را که روز هشتم و روز پانزدهم و روز بیست و سوم باشد، دست مینامیده اند، و این روزها که روزهای "دی" = "دین" باشند، متعلق به دایه جهان، سیمرغ بوده اند. علت هم باید این باشد که دست، ده انگشت دارد و انگشت، ماسوره و نی شمرده میشد.

و ده، عددی بود که نماد سه تا یکتایی سیمرغ بود $10 = 3 + 3 + 3 + 1$. سیمرغ که یکپست، سه فرزند دارد، که هر کدام نیز بخودی خودشان، سه تا هستند، از این رو دیده میشود که دست در سانسکریست *dasa* است، و عدد ده در اوستا *dasa* است و داغستان در قفقاز در اصل "ده استان" بوده است که نام این زنخدا می باشد. و در مهره استوانه ای خبیص در کرمان، یک خوشه (از نه خوشه، که از سراسر وجود او میروید) نیز از دست زنخدای نشسته، میروید. از زنخدا، که خودش در واقع یک خوشه است، نه خوشه میروید ($9 + 1 = 10$)، از این رو نیز $10 + 9 = 19$ روز فروردین یا سیمرغ دایه بود، که سپس در قران و نزد بابیه و بهائیه عدد مقدس باقی مانده است. ماه دی هم ماه دهم *dasa* است (دین = دست، علت اصلی این بود که با دست، نی مینواخته اند). از این گذشته همین ماه را بنا بر ابوریحان در آثار الباقیه، اهل سجستان، **کزپشت** مینامیده اند، که این همانی کج = کژ را با دی و دست، ثابت میکند. چپ، یک یک تصویر گسترده است. **سیمرغ، چپ و کج** بوده است. چپ بوده است، نه برای آنکه پیرو یک ایدئولوژی یا دینی بوده است که راهی راست باشد، بلکه برای آنکه اصل و مایه جویندگی و گستاخی و خیره نگری و لجاجت بوده است. اصطلاح چپ در فرهنگ ایرانی، همه ویژگیهای بنیادی خود را نگاه داشته است. با وارد کردن مفهوم چپ از غرب، معانی اصیل چپ که در فرهنگ خود ایران ریشه دارند، نا دیده گرفته شده اند. جستجو، انتخاب کردن میان "چند راه" که به انسان عرضه میشود، نیست. تا یکی از آن راهها برگزیده و پیموده شود، چون اینها همه راهند، و همه خود را راههای مستقیم می نامند جستجو.

قاطع در باره معانی "دروا = درواه" میآید که سرگشته و حیران + سرنگون آویخته و نگون و بازگونه + کنایه از هاروت و ماروت هم هست (چون هاروت و ماروت که خرداد و امرداد باشند و دختران سیمرغ بوده اند، طبق داستانها، در چاه بابل معلقند). نام دیگر رام "چه؟" است، و اهورامزدا، کسی است که به همه **چه ها؟** (وای که نام رامست در انگلیسی به معنای چرا؟ است) پاسخ میدهد، چون نیاز به جویندگی ندارد، و همه چیزها را از پیش میداند. کسی از خدای حق دارد سؤال استفهامی کند! چون او همه چیزها را از پیش میداند. ولی "جوینده بودن رام"، تصویری دیگر است. او تخم جستجو و آزمایش است، و این تخم میروید و گیتی میگیرد. از این رو همه بشریت، دانش را در جستن و آزمودن می یابند. خدای همه دان، و انسان نادان نیست. خدا، رابطه آموزگار بودن بشریت ندارد، بلکه تخم جویندگیت که تبدیل به خوشه بشریت میگردد.

اهدنا الصراط المستقیم (سرآغاز قران)

کج، نام سیمرغ، خدای ایران است

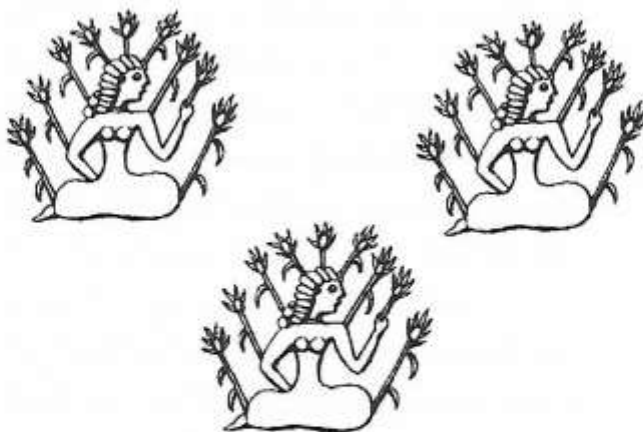
خدای ایران خدائست که ذاتش کجی و چپگریست

آزادی و کثرت گرائی، و پیشرفت، و عدم انحصار قدرت اجتماعی و سیاسی و دینی، و همبستگی، استوار بر اصالت انسان برپایه معتبر شناختن معرفتی از اوست که در جستجو و آزمایش، می یابد

گوهر سیمرغ، ابر خدای ایران، جستجو و پژوهش است، از این رو یکی از بزرگترین نامهایش **کج** بوده است. جستجو، کج و کوله رفتن است. کجی، برترین نماد جستجو است. جستجو، بیراهه و کج و کوله رفتن است. به همین علت نیز، نام دیگر او "چپ" بوده است. "چپ" هنوز در کردی به معنای "کج و کوله + دسته گل و گیاه + پول قمار + کف زدن ... هست. چپک، به معنای شاخه نو رسته است. بخوبی دیده میشود که "چپ" هم معنای اجتماع (دسته گل و گیاه) و

پرورده میشود، و سپس پروانه میشود، همان بهرامست. به همین علت + **پروانه** در ادبیات ایران، چنین نقش بزرگی را بازی میکند، چون پیکر یابی، بهرام، خدای عشق و سلوک و چرخیدن یا رقصیدن به دور شمع و آتش بوده است. در منطق الطیر عطار، سی مرغ، که همان سیمرغند ولی نمی دانند، هفت خوان را می پیمایند تا سیمرغ را که خودشان در یگانگی با هم هستند، بیابند. سی مرغ جدا گانه از هم، با هم میجویند، و یگانگی خود را در یک مرغ، می یابند. در باهم جستن، با هم آمیخته میشوند، و این را **همپرسی = دیالوگ** مینامیدند. آنچه میجویند، همان **یکتا جانی** خودشان هست که نمی شناسند، ولی در خود آنها هست. به همین علت، به درویش، **سالک** می گفتند. سالک، همان واژه "سه + لک" است که در شکل های سیالک و سیلک نیز باقی مانده است. لک، هم به معنای زمین و هم به معنای کفش (که نماد راهروی و سفر بوده است) و هم به معنای زهدان است. سه سالک، به معنای سه زهدان، سه کفش، سه سرزمین بوده است. باد = رام = اندروای در رام پشت و بندهشن، دارای کفش و کفش زرینه است. پوشیدن کفش، نماد سلوک و راهروی رام و بهرام بوده است. از اینرو پهلوانان ایران، برای اینکه نشان دهند که مانند بهرام، اهل سلوکند، کفش زرینه میپوشیدند. این سه لک ها = سالک ها که عربها آنها را "صعلوک" مینامیدند، همه چپ بوده اند، و پولدارها را به سود بینوایان، چپاول میکرده اند و در قیامهای ضد عرب و ضد اسلام همیشه حضور داشته اند. سه لک = یا سالک، یکی از اصطلاحات سه تا یکتایی این خدا بوده است. چنانکه نام **درویش هم در همین راستا، معنا میدهد. همین نام درویش، به خودی خود، بخوبی اصل تصوف و عرفان را نشان میدهد. در پهلوی درویش drighosh + driyosh نوشته میشود. دری + یوش** به معنای "سه جوینده، سه خیره نگر لجوج است. **دری + گوش**، هم به معنای ۱ - سه خوشه است، و هم به معنای سه مرغ = سیمرغ، و هم به معنای سه افشونده شیر گیاه یا میوه، و هم به معنای سه عشق است. افشردن گیاه، معنای جستن و آزمودن را داشته است، چون انسان میخواست است بیابد که گوهر یک گیاه چیست. اینها همه نامهای سه تا یکتایی این زنخدایند که در سیمرغ (سه مرغ) و شتا (سه نای) سه زهدان (بخوبی مانده است. در پازند **درویش را داربوش**

انتخاب کردن یک دین یا ایدئولوژی میان ادیان یا ایدئولوژیهای موجود نیست. جستجو، دل بدریا زدن و پیمودن بیراهه و ابتکار است. جستجو، کشف نو است و هر جا راه است، در آن دیگر، نو نیست. معنای مهم دیگر کج = کژ، بکر بودن است. و نام نخستین ماه که فروردین باشد (آثار الباقیه) نزد سجستانی ها، کواد بوده است و کواد که همان قباد = غباد باشد، در برهان قاطع به معنای مبتکر و نو آور است. و درست همین **فروردین، خدائست که در میان هر انسانست**. گوهر میانی هر انسان، نوآوری و ابتکار و ابداع است. راه راست، همیشه یکنواخت و ملال آور است، ولی در کجروی، هرگامی، در برخورد با نوی و تازگی هست، از این رو برای کسیکه تازگی را دوست ندارد، در کجروی، همیشه احساس یگانگی



و غربت میکند. آنچه همیشه نو و تازه است، همیشه بیگانه است. کسیکه از نو و تازگی میترسد و وحشت دارد، بدنبال راه مستقیم میرود که در آن با هیچ چیز بیگانه ای = هیچ چیز تازه ای، روبرو نشود. از این رو آرمان فرهنگ سیمرغی، پیمودن **هفتخوان** بود که سپس در عرفان هفت وادی شد، نه پیمودن راه مستقیم و در آن، انسان در هر خوانی، برخوردی تازه و نوین با سیمرغ دارد. خوان، در هزوارش، برابر با "هاون" است که نام دیگر سیمرغ بوده است. در هفت خوان، هفت چهره گوناگون سیمرغ را میتوان دید. در هرگامی میتوان، چهره دیگر سیمرغ را آزمود. رستم که همان بهرام باشد، و سالک همیشگیست، به هفتخوان میرود. باید در پیش چشم داشت که بهرام، نیمه نرینه خود سیمرغست. سیمرغ و بهرام با هم، یک تخم هستند. **سیمرغ را، بهرامه نیز مینامند**. مثلاً پيله ابریشم که "کژ = کج" نامیده میشود، سیمرغست که بهرامه مینامیده اند، و کرم ابریشم که در پيله

تاریکی، موئی و یا سرسوزنی را از دور ببیند. در تاریکی دیدن، نماد بینش مستقل فردی بوده است که از تجربیات خود او بزیاید. تجربیات سیاسی و اجتماعی و دینی و هنری، نیاز به چنین چشمی دارند که هر کسی در میانش دارد. این خدا، گوهرش کج یا جستجو است و همه بشر، دانه های خوشه اویند (هما = قوش = خوشه) و طبعاً همه کج و اهل جستجویند. بینش همه، از راه جویندگی و پژوهش، یا به عبارت دیگر، کجروی است و سیمرغ که غایت این راهها و رهرویهاست خودش نیز کج است. هر مسلمانی، بارها در روز از الله میخواهد که ما را به راه راست، هدایت کن، راه آنانی را که می نوازی، نه راه آنانی که گرفتار خشم تواند. (اهدنا الصراط المستقیم. صراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم).
سوره فاتحه، **أَمَّ الْقُرْآن** خوانده میشود، و از همان واژه "أم" می توان دید که سراسر قرآن از سر اندیشه های همین سوره که مادر قرآنست زاده شده است، چون کار مادر، زائیدن است. در همان واژه "**اهدنا الصراط المستقیم**" و "**مالک يوم الدين**" و "**غیرالمغضوب**" سراسر ایده های بنیادی محمد و قرآن را می توان یافت که صد و هشتاد درجه در تضاد با فرهنگ ایرانست. از همین واژه اهدنا، هم می توان ریشه آترا در فرهنگ زرخدایی ایران شناخت و هم می توان ناظر تضاد کلی آن با فرهنگ ایران بود. این واژه، از هدی میآید که معرب نام سیمرغ در جنوب ایران بوده است. هخامنشی ها او را "**ادو**" میخوانده اند، و در اوستا نسکی بنام "هادرخت" است که موبدان زرتشتی آترا مسخ ساخته اند. **هادر + دوخ** به معنای "نای ادو یا سیمرغ" است که همان "دین" باشد، و مطلب بنیادی این نسک، این همانی دین با هادرخت، **زیباترین زیبائیست** که در درون هرکسی هست. زرتشتی ها این نسک را برای انطباق دادن به مفاهیم جزاء پس از مرگ خود (که زرخدایان ندانسته اند)، بکلی مسخ ساخته اند. دین، این نای سیمرغ یا زهدان زاینده سیمرغ در میان انسانست که انسانرا با نوایش در تاریکیهای زندگی میکشد. بانگ نای سیمرغ، انسان را در درون تاریکیها بسوی سیمرغ میکشد. رد پای آن، در همان معانی هدایت در عربی مانده است. چون این هادرخت که زیباترین زیبای جهان است، عروس همه جهاتست. و در عربی واژه هدایت به ویژه در این مورد بکار برده میشود. هدیت **العروس** الی زوجها هدا "و یا" اهدیت الی الیبت هدا، چون سیمرغ، خانه است (یکی از نامهایش همای خانی

daryosh مینویسند. و از آنجا که پیشوند دار و در، به معنای تخم است (داردان = تخمدان)، پس درویش در شکل داریوش، به معنای "تخم و بن جویندگیست". یوش در ترکی به معنای خیره و لجوجست. خیره که همان هیره باشد در کردی به معنای پژوهش است. با لجاجت خیره نگریستن، نماد جویندگی و گستاخی در جویندگی بوده است.

پژوهش، که از ریشه "پژ" میآید با کوه و کتل و گریوه کاربرد دارد. پژم در فارسی به معنای کوه است. پژوه نه تنها تجسس است، بلکه پشته نیز هست. پژوهش، با راه رفتن در خم و پیچها کار دارد. پژوهیدن که تفحص و نجسس و باز جستن باشد، همین کجرویهاست. معنای مثبتش، پژن است که زغن باشد، چون این مرغ، مرغ معرفت از راه جستجو بوده است و معنای منفیش، پژمان است که در اصل همان حالت سرگردانی و گمگشتگی بوده است که پیآندش، افسردگی و اندوه است. اینست که روز پانزدهم هرماهی که همان روز دی باشد، از مردم، **دین پژوه** خوانده میشده است. این خدا، دین پژوه است. دین را می پژوهد. خودش هم دین است و هم خود را می پژوهد! البته دین به معنای زائیدن و بینش است. دین که این خدا باشد، در ژرفای انسان در زیر سه تاریکیست و نام ماه دهم که دی باشد، نزد مردم **شب افروز** بوده است، پس هم تاریکیست و هم ماه است، چون آنچه در شب میافروزد، ماه است. پس دین "**بینش در تاریکی**" است. و در تاریکی فقط با جستن و آزمایش و کورمالی می توان دید. کسیکه در تاریکی با چشم خود می بیند، او بینش حقیقی دارد. دین پژوه، همان مفهوم "بینش در تاریکی" است. اگر دقت شود همه تجربیات ژرف و مایه ای انسان، تاریکند و باید در این تاریکیها با کورمالی (در کردی، دست قوتان) دید. آری با دست هم می توان در تاریکی دید! اگر نگاهی به هفت خوان رستم افکنده شود، این رخس است که همیشه در تاریکیها می بیند و رستم را می برد. این بینش در تاریکی رستم است که پیکار با شیر و ازدها را می برد. شیر، نشان میتراس و ازدها، هم نشان میتراس = ضحاک، و هم نشان خشکی است. رخس می تواند در شب و تاریکی یک مو را ببیند. وقتی رستم خوابید، این رخس است که هم با شیر میجنگد و هم با ازدها، چشم حقیقی رستم، رخس است. رستم همان بهرام است. بهرام سالک و جوینده، در بهرام یشت چنین بینشی دارد. در بهرام یشت، دین، نیروی بینشی شمرده میشود که بتواند در

افلاطون را با فرهنگ ایرانی شناخت که اکنون فرصت بررسی بیشتر آن نیست. این کتش درونی، سبب میشود که از ضد به ضد رفتن (از یک عقیده و ایدئولوژی و مکتب به عقیده و ایدئولوژی و مکتب دیگر رفتن) همیشه از سیمرغ است که کشته میشود. این واژه کتش و کشتش، درست همان واژه کج و کژ است. در این راههای کج، کشتش هست. در کجی، کتش هست. نه تنها نام این زنخدا، کج هست بلکه کتش هم هست. کتش، نام کیوان است که در کردی هنوز به معنای **کدبانو** است. این کیوان را سپس، **ساتورن** و نرینه ساخته اند. نام مردمک چشم هر انسانی در کردی، کچینه و همچنین که جا چاف است که به معنای چشم کج است که چشم زنخدا سیمرغ باشد. در هواوارش نیز به چشم "**ایومن**" گفته میشود که همان مینو یا تخم سیمرغ باشد. نگاه، نه تنها کج و کوله میرود و میجوید بلکه کشیده هم میشود. پس در کجی، هم بینش است و هم کتش. سراسر این جهان بینی، برپایه کتش قرار دارد، نه برپایه قدرت و یا قهر و غلبه. به ماه، **کشتی** میگویند، چون "**کش + تی**" به معنای زهدان ماه یا سیمرغ است. هلال ماه، همان سیمرغیست که در اثر خمیدگی و کژپشتی، نیروی کشندگی دارد. در نقوش میتراپی، گاو که نماد **کل** جانهاست، در **کشتی ماه** قرار دارد. همه تخمه زندگان در تهیگاه ماه هست، ماه، بر همه جانها، نیروی کتش دارد. **سیمرغ، اصل کتش و زیبائیت نه اصل قدرت و خشم و غلبه**. کتش در فارسی به معنای تهیگاه و کیوان است، چون برترین سپهر که جهان را فرامیگیرد، زهدانیت است که همه جهان در آن آفریده میشود، و معنای واژه "جهان = جه + آن" نیز همینست که زهدان جه یا زنخدا میباشد که سپس الهیات زرتشتی واژه **چه** را مانند واژه **روسپی**، تبدیل به **فاحشه و جنده** کرده است، وگرنه هم **چه** و هم **روسپی** در اصل معنای مثبت و عالی داشته اند. پس نماد "دین" که اصل مادینگی و زایندهگیست، **تهیگاه = کتش** است. گوهر دین، زیبایی و کتش است. به همین علت نیز در هادوخت نسک، **دین، زیباترین زیبای جهانست، به سخنی دیگر، گوهر دین، زیبایی و کتش است، نه خشم و غضب و قدرت و مالکیت**. و **تی و ته** که برابر با همان تهی است، به هلال ماه = سیمرغ اطلاق میشده است. پس "کشتی" به معنای تهیگاه ماه یا سیمرغیست، که در برگزیده **گاو = کل جانها =**

است)، و همچنین "اهدیت **الهدیه** اهدا" نشان پیوند تنگاتنگ هدیه با هدایت است، به علت اینکه **ادو یا هادو**، جهان را در هدیه کردن خود، میآفریند. جهان، هدیه اوست. و به همین علت، اصل هدیه است. طبعاً هدایت نیز هدیه او در هستی انسان است، از آن رو که نه تنها اصل جستجو در میان انسانست، بلکه اصل هدایت نیز در خود انسانست، و او وجودش را به گیتی، و به انسان ... هدیه میکند، از این رو خدای ایران، وارونه الله و یهوه، **مالک چیزی در جهان نیست** که همیشه ادعای تصرف آترا بکند، و این حق را به خلفا و سایه ها و نمایندگان واگذارد. او مالک دین نیست، بلکه او خود دین، خود اصل زایندهگی و آفرینندگی در انسان هست. او مالک پیمانته و اندازه و میزان نیست، بلکه او خود همین پیمانته و اندازه و میزان در هراسانی هست. **میزان** که معرب "**مزنا**" میباشد، به معنای "**نای ماه** است که **نای سیمرغ** باشد". در گذشته نای مانند گز، واحد اندازه گیری بوده است، و فروردین که اصل پیمانته گیریت، خدائیت است که در میان انسانست. از این گذشته در عربی، به **عصا**، **هاد** نیز گفته میشود، و چنانچه از خود واژه عصا میتوان دید همان واژه آس است که **مورد** باشد و از چوب مورد = آس، عصا میساخته اند و به همین علت، چوبدستی، عصا نامیده شده است، و مورد، درخت **فرخ = سپتا مینو = خرم** است که نام نخستین روز ماه بوده است که یکی از چهره های سیمرغیست. به همین علت نیز موسی، عصا در دست داشته است، چون **عصا = آس**، پیکر یابی سین یا سینا یا سیمرغ بوده است. به عبارت دیگر، آنکه در ما میجوید، این همانی با آنکه ما را هدایت میکند، دارد. از این رو نیز راه راست و راه کج، برایش مسئله نیست. به همین دلیل، عصا که آس باشد، نماد حکومتیگری بوده است، چون بنا بر تحفه حکیم مؤمن، مورد که موته هم نامیده میشود، و موته، همان سعد است که **فرخ = یا خرم** باشد، این جویندگی نهفته در ما، آمیخته با کتش درونی خدای نهفته در ماست. در همه کجروها، اوست که میجوید و میآزماید و اوست که ما را به مقصد میکشد. خود جوینده و پرسنده، همان خود کشته شده است. این جستجو، از هیچ گونه کجروی و آزمایش و جستجویی نمی ترسد، چون خود اوست که ما را به مقصد میکشد. خود جستن، در خود، بهترین راهنما به مقصد است. با این مفهوم، میتوان بخوبی تفاوت اندیشه های سقراط و

هستی انسان، دین (فروردین = سیمرغ دایه) است. دین، نیروی زاینده‌گی انسانست، و این نیروی زاینده‌گی، خود خداست. این اصل زاینده‌گی، زیباترین زیباییست، و خشم در فرهنگ ایرانی، اصل زشتی است. آنکه میترساند و تهدید میکند، زشت است. اکنون در سوره فاتحه می بینیم که الله، مالک و یوم دین است. در خوارزمی میتوان دید که مالک در عربی به معنای " کلیددار دوزخ " است. الله، دین نیست. الله، نه میزاید و نه زاده شده است، و اینها نه کسر شأنش هست، بلکه توهین به او نیز هست. او مالک دین و متصرف در دین است. دین، دیگر مهر همه جانها به همدیگر نیست. دین دیگر اصل آفرینده‌گی میزان (پیمان‌ه گیری) از خود هر جانی و انسانی نیست. بلکه دین، حساب و حکم و حدود و شریعت الله است که باید از آن اطاعت کرد تا پاداش یافت و در صورت نافرمانی، گرفتار خشم و غضب الله شد. الله و یهوه،



از انسان، بریده اند و آمیخته با انسان نیستند. صراط مستقیم، اطاعت از این موازین و احکام و حدود روشن و مشخص (یوم = روز) الله است که انسان را با نعمتش جزاء میدهد، و صراط کج، نافرمانی از این موازین و حدود و احکام روشن و مشخص است که انسان را با غضبش جزاء میدهد. یک معنای دین در قرآن، قهر و غلبه است. الله، خدای قهار و غالب است. در همان کشتی میتوان دید که کل جانها، که نمادش **گاو = خوشه** است، در سیمرغ (ماه در شب) از سر، رستاخیز می یابند و زنده و تازه میشوند. در ادیان نوری، رستاخیز و نوشوی که در فرهنگ زنده‌دایی مکرر و همیشگی بود، یکباره در پایان تاریخ میشود، و این در روز، و به عبارت بهتر در " نیمروز " است که آفتاب در میان آسمان استوار میایستد و همه مردم را یکجا جمع میکند، ولی همه را از سرجوان و شاد نمیسازد، و

جانان = کل زندگی = جهان است. کشکول

درویشها نیز، همین معنا را میدهد، و از همین زمینه زنده‌دایی ایران برخاسته است. چون پسوند " کول " به معنای غار و زاغه و کندوی عسل در تنه درخت، و ناوه خمیر، و پیمان‌ه چوبی، و مُشت است که همه بدون استثناء، خوشه مفاهیم زهدانند. کشکول به معنای غار و جایگاه آفرینش کل زندگی است که همان زهدان سیمرغ باشد. این یکی از برترین نمادهای زنده‌دایی بوده است. به همین علت ایرانیان این نقش را در **جانمازها** و در جاجم و ... بکار میبردند. البته پسوند کول، معنای کاونده را نیز دارد و کولان در کردی به معنای کاوش، و کولانه وه، کاوش کردن و پژوهش است. دین، کشتی است. هلال ماه، بنا بر نگرش این فرهنگ، همه ستارگان آسمان را به جشن عروسی با ماه فرا میخوانده است و یکی از بهترین غزلیات مولوی، سرودیست در باره این جشن وصال آسمانی ستارگان آسمان، با هلال ماه. این کشتی است که همه را به مهرورزی میخواند. کشت اوست که همه ستارگان را جذب میکند. و کشتی، نام ماه نو یا هلال هست که این همانی با سیمرغ دارد. دین = کشتی است که همه جانها را در آغوش میگیرد. یکی از معانی کز و کش، آغوش است. کشتی ماه، جایگاه نوشوی و رستاخیز همه جانهاست. از این رو نیز **دین**، این همانی با **مهر همه جانها بدون استثناء به همدیگر** داشته

است. تصویر **کشتی نوح** که کشتی نجات باشد از همین ریشه برآمده است. فقط در کشتی نوح در تورات و قرآن، بخشی از جانها (فقط مومنان، ولو چند نفر باشند) پذیرفته میشوند که برضد فرهنگ زنده‌داییست. به همین علت فردوسی در آغاز شاهنامه، دین را کشتی نجات میداند، و اگر دقیق تر توجه شود نخستین کسی که در شاهنامه کشتی میسازد، جمشید، نخستین انسان فرهنگ زنده‌دایی است، و پس از این کار است که با تخت، پیروزمندانه به آسمان پرواز میکند. این اندیشه از آنجا سرچشمه گرفته است که جمشید، که بُن همه انسانهاست، خودش سازنده کشتی نجاتست، خودش آفریننده و زاینده دین است. هر انسانی، خودش نوحست، و مهر همه **جانها** را بدون استثناء در درون خود دارد، نه مهر مومنان و دشمنی کافران و مشرکان و مرتدان. در فرهنگ سیمرغی، **جان است که اولویت دارد، نه ایمان**. مهر، بر بنیاد اصل جان، نه بر شالوده ایمان به این آموزه، یا به آن پیامبر، در هادخت نسک، همین هادو + دوح است که دین است. میان

تاج خورشید که نورهای او باشند، همه به شکل تیغ هستند. از اینجاست که تیغ و خنجر نور، جانشین پرتو آب از **آفتاب** (رد پایش در واژه **آفتابه** مانده است) میگردد. قضاوت و مواز ماست کشی در قضاوت، و جزاء (که از گزیدن است) و خشم در آخرین حد ممکن، جانشین مهر میگردد. نيمروز است که دین، به کمال برندگی و سختدلی میرسد، یعنی قضاوت و حکومت بر پایه قضاوت و جزاء*، اوج شدت خود را می یابد. شیر سیمرغ، نماد مهر و ینش بود. و از همان پیشوند واژه ژيوام یا جيوام یا خود واژه جوم که از فرهنگ سیمرغی آمده است، میتوان این تفاوت را بهتر دید* جی* نام رام است، چون سفیدیها بنابر ابوریحان به رام روز، جی روز میگفته اند. جوم در کردی، نیستان و نیزار و آبکند است. نیستان، جای نوشوی و از سر جوانشویست. از نیستان تا مرا پبریده اند از نفیرم مرد و زن نالیده اند. و جیو و جی و زی، به معنای زندگی و مادر است. و درست نيمروز، گاه ریتاوین دختر جوان نی نواز میباشد (ریتا = دختر جوان، وین = نی). و یوم دین، که جوم دین باشد به معنای نیستان دین است که همان معنای نای دین را دارد، و ریتاوین با نواختن همین نای، جهان را هر سال از نو میآفریند، و تا آخر الزمان صبر نمی کند و نوای تایش، جشن و شادی همگانیت، نه ترس و لرزه و هیبت و وحشت. در فرهنگ زرخدایی، یوم دین، به معنای روزی که همه از هول و وحشت قضاوت شدن از الله، دق مرگ شوند، نیست، بلکه رستاخیز، همیشه به معنای *** جشن همگانی بشریت** است.



همه در جشن عروسی با سیمرغ انباز نیستند، بلکه آنان را که به صراط مستقیم هدایت شده اند، به بهشت میفرستند، و مابقی در دوزخ، دچار عذابهایی میشوند که فقط الله میتواند اختراع و ابداع کند، و در این زمینه نیز بسیار مبتکر است. یوم دین، بیان کمال دین است، در یوم دین، است که هر کسی در همه اعمال و افکار و گفتارهایش به دقت، طبق موازین احکام از پیش تعیین شده، قضاوت و مجازات میشود. میزان در فرهنگ زرخدایی، که معرب* مز نای* باشد، به معنای نای یا واحد اندازه سیمرغست، و این ماه، همان دین = دی = شب افروز در میان انسانست. موازین، احکام و اوامر صادره از الله و یهوه نیستند، بلکه جوشیده از همان اصل کشش و زیبایی درون انسانند. ولی در سوره فاتحه که ام القرآنست، دین قدرت قضایی و اجرایی و قهار و غالب است. این مفهوم دین، از دین میترایی به اسلام و یهودیت رفته است. اصطلاح *** یوم دین*** در قرآن، پیشینه در فرهنگ سیمرغی دارد. آشنایی با معنای آن در فرهنگ سیمرغی، و تفاوت آن با معنای یوم دین در همین سوره، تفاوت ژرف فرهنگ ایران با دین قهر و غلبه و غضب اسلامی را نشان میدهد. واژه یوم، معرب واژه های **جوام + جيوام + ژيوام + جوم + جویم*** است که در هزوارشها پیادگار مانده اند، و همه در اصل به معنای **شیر نوشیدنی** هستند، و این اصطلاح را بویژه زرتشتیان در تهیه نوشابه دینی بکار میبردند (روایات ایرانی هرمز یار فرامز) که طبعاً در رابطه با جام جم قرار میگرفته است. و این واژه همان *** جیوه = جه + وه*** بوده است. پسوند *** م** در جيوام، پسوند تزئینی و تاکیدیست. جیوه هم، آبک خوانده میشود که ابوالارواح و ام الاجساد و حی الماء میباشد (برهان قاطع. جیوه، نماد سیمرغ (یهوه = جه + وه) بوده است. پس یوم دین در اصل به معنای *** شیر و گوهر و اشته دین** یا سیمرغ* بوده است. البته واژه روز **raocah = rao + cah** که راثو + جه باشد، به معنای *** پیدایش سیمرغ** است. ولی ادیان نوری، تصویر دیگری از روز و خورشید و ایستادن خورشید در میان روز داشتند، که از شیر سیمرغ که نماد مهر کیهانی میان همه جانهاست، فرسنگها فاصله دارد. روز یا روج که به آفتاب هم گفته میشود، ویژگی **تیغ برنده** داشت. **نور** در ادیان نوری، خنجر و شمیر و تیغ برنده و شکافنده است. از این رو نیز این نور، تیغی است که شق القمر میکند، و تیغ بر میان و شاهرگ سیمرغ (همه جانها) میزند که همان تصویر میتراس در مهرابه های اروپاست.



فرهنگ اصیل و مردمی ایران فرهنگ زنخدائی است

تصویر این زنخدا بر مهره استوانه ای از مرمر نقش شده است، این مهره را که در کاوشهایی که در خبیص کرمان کرده اند، یافته اند، متعلق به سه هزار و پانصد سال پیش از میلاد مسیح است. این زنخدا، خود، برابر با تخمه یا خوشه ایست که از او، نه خوشه از بخشهای گوناگون بدنش میروید. این همان تصویر آفرینش گیتی از یک تخم است. یکی از نامهای این خدا "دست" است که به معنای "ده" نیز هست. (نه خوشه + یک خوشه). سپس این اندیشه در میتراپی، در نقش گاوی که جهان از آن میروید بازتاییده شد. گاو، در گذشته نام جنس برای هر جانی بوده است، و نام این گاو، "گوش" میباشد که به معنای خوشه است و نماد همه جانها در جهانست. درفش کلویان، "درفش گوش" خوانده میشده است که نماد یکتا جانی همه بشر بوده است. سپس الهیات زرتشتی، همین اندیشه را در آفرندگی اهورامزدا منعکس میسازد.

اهورامزدا، از تن خود، گیتی را می آفریند. همه این تصاویر در فرهنگ ایران، بیان آنند که جان همه انسانها، مقدس است، چون این خداست که تبدیل به خوشه همه انسانها شده است. هیچ قدرتی، حق کشتن و آزردهن هیچ انسانی را ندارد. پیایند دیگر این اندیشه، آنست که آفریننده که خداست، برابر با آفریده است که انسان باشد. انسان به همان اندازه خدا، اصالت دارد. و پیایند دیگر اینست که شادی و درد یکی، شادی و درد همه است. مسئله بنیادی حکومت در ایران، تامین شادی همه جانها و زدودن درد همه بوده است، نه رستگاری از گناه (که نافرمانی از خدا باشد)، که بنیاد ادیان سامی است. پیایند این اندیشه، مقدس بودن جان است، نه مقدس بودن امر خدا و پیامبرانش. اگر خدایی، حکم قتل بدهد، اهریمنست. تفسیر گسترده این تصویر، در مقالات گوناگون بررسی خواهد شد.

دریا - جنسیت - افق - مذهب - سیاست

شهلا شفیق

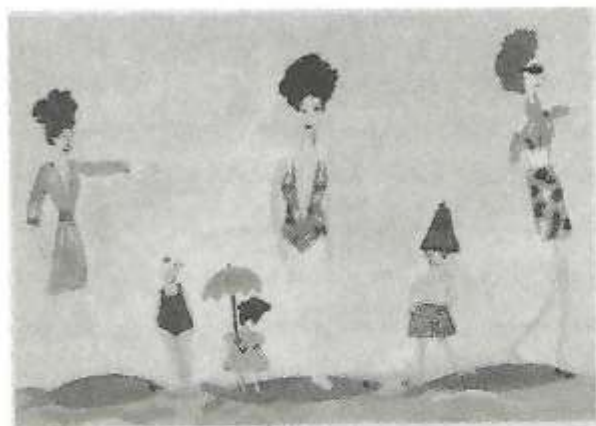
ایران فکر نکرده بوده است. اما من که به آن می اندیشم می توانم در ادامه تفکر کوندرا پیرامون معنای ژست ها بگویم که این صحنه، نه بیانگر شادی و یا غم، بلکه نمایانگر شادی به غم آلوده زنانه است که می کوشند ممنوعیت های دردآوری که به آنان تحمیل می شود را پشت سر بگذارند. می توانم خود را به جای هریک از آنان بگذارم و لذت ناشی از عبور آب از حجاب و تماس آنرا با پوست بدن خود احساس کنم. لذتی که به من یادآوری میکند که بدنم زیر حجابی که در آن محصور شده اند وجود دارد و من تصمیم گرفته ام آنرا به آب بزنم. و این همه هم شادی آور است و هم غم انگیز: مثل خنده خانمی که با بیان طنز آلودش تاسف عمیق خود را از مضحکه ای که در آن قرار گرفته بود بیان می نمود.

دریایی گسترده تا افق: پرده: حجاب: بدنی که به آب می زند تا حصار را بشکند. بدنی که خود را تحمیل میکند. تفکر پیرامون بدن و رابطه انسان با بدن خود یکی از موضوعات اساسی جنبش آزادی و برابری زنان بوده و هست. چرا که در نظام پدرسالاری، پیکر زن، هیچگاه به تمامی ملک او نبوده و نیست. سروری پدر و شوهر، از جمله در گرو تملک بر پیکر زن بوده است. و پیکر زن آوردگاه سنت و قانون. هم بدین لحاظ است که آزادی زنان بدون آزادی پیکر آنان از قید قانون و

این کلمه های بظاهر بی ربط زمانی در ذهنم کنار هم شکل گرفتند که به توصیفات طنز آمیز خانمی که از ایران آمده بود، در باره دریا رفتن خود و نزدیکانش گوش می کردم و صحنه در خیالم مجسم میشد. آسمان آبی و دریایی که تا افق می گسترده. روی ساحل پرده ای دریا را به دو قسمت زنانه و مردانه تقسیم می کند. زن ها با شلوار و روپوش های گشاد و روسری، پیش از به آب زدن، ساعت از مچ باز می کنند و به زنی که کنار ساحل روی صندلی نشسته می دهند و زن آن ها را به مچ خود می بندد. خائلم با خنده تلخی تصویر زن سر تا پا پوشیده را در ساحل توصیف می کرد که روی صندلی نشسته و سراسر ساعدش را که حائل چانه کرده، یک ردیف ساعت پوشانده است. منظره بیشتر به تابلویی سوررئالیستی شباهت دارد. دریا و افق در چنین تابلویی، بدن، حرکت و آزادی را تداعی می کنند. در حالیکه پرده و حجاب، حصار را بخاطر می آورند و ساعتهای آویخته بر مچ زن، زمان را بیاد می آورند. ما در پایان قرن بیستم هستیم.

این تابلو واقعی، گذری از زمان "کندی" نوشته میلان کوندرا را بخاطرم آورد که نویسنده، پس از توصیف صحنه ای در کنار استخر می نویسد: "ژست ها، ورای کارکرد عملیشان، معنایی دارند که از انگیزه های کسانی که آنها را بکار می گیرند، فراتر می رود. وقتی آدمها با مایو در آب می پرند، علیرغم غم احتمالی آن کسی که شیرجه می رود نفس شادی در این ژست متبلور است. وقتی کسی با لباس به آب می پرد چیز دیگریست. فقط آنکس با لباس خود را به آب می اندازد که قصد غرق کردن خود را دارد." (۱)

تجسم آن تابلو و یادآوری متن کوندرا، این پرسش را در ذهنم بر می انگیزد: ژست زنانه ای که با روپوش و حجاب، در ساحلی که کوشیده اند بر آن هم پرده بکشند، همچنان در به آب زدن اصرار می ورزند چه معنایی دارد؟ این حرکت چه چیزی را بیان میکند، شادی زندگی، یا میل به غرق شدن؟ روشن است که کوندرا هنگام نوشتن جمله "فقط آنکسی که با لباس به آب می زند که قصد غرق کردن خویش را دارد" به شرایط زن ها در



بدن زنان است. تسلطی که فقط به پوشانیدن پیکر زن از نگاه نامحرم خلاصه نمی شود، بلکه محدودیت دائمی رفتار و گفتار آزادانه زن را به دنبال دارد. تمامی حرکات بدن زنان، حتی نگاه و خنده آنان می باید محدود و کنترل شود و تحت تسلط باشد. آزادی در رفتار، گفتار و حرکت ممنوع است. به همین دلیل است که زنان اجازه می یابند در میدان های ورزشی مختلط جهانی تنها در مسابقاتی نظیر اسکی و اسب سواری و تیراندازی شرکت کنند که در آن لباس سراپا پوشیده، هویت جنسی بدن را مخفی میدارد. شرکت در مسابقات شطرنج هم جایز است، چراکه بازی شطرنج حرکت بدن را نمی طلبد و در ورزش های ویژه "معلولین" هم از نظر حاکمان اسلامی معلولیت بدن خود به خود آزادی کامل حرکت را از بین می برد. در این جهان بینی "پیکر زن" و بدن "معلول" به اینهمانی میرسند. این نحوه نگرش، زن را "علیل" میخواهد. اگر امروزه با پیشرفت تمدن، بشر آگاه میکوشد که با ایجاد امکانات برای اشخاصی که بدلیل نقص جسمانی معلول نامیده میشوند، به آنها امکان دهد علیرغم آسیب جسمانی از حداکثر توانایی جسمی خود بهره گیرند و از شکوفایی تن و خلاقیت روحی محروم نشوند، در جهان بینی حاکمان اسلامی همچنان که زنان در بسیاری موارد قانونی و از جمله قانون قصاص، به مثابه نیمی از انسان (که معیار آن مرد است) در نظر می آیند، در عرصه ورزش هم بدن آنان به مثابه پیکر معلول بشمار میرود. اما این تصویر، چنانکه پژوهشهای محققان زن در زمینه روانشناسی حجاب نشان داده است، یک روی سکه نگرش حاکمان اسلامی است. در پس تصویر زن ضعیفه که از جانب این یا آن سنت ارائه میشود، وحشت از زن فاعل و مختار نهفته است. حجاب به لحاظ روانشناسی کوشش در محار نیرویی است که می تواند نظم پدرسالار را به چالش بگیرد. (۴)

این جهان بینی، آبخور ایدئولوژیک حاکمیت اسلامی در ایران است و حقوق زنان را هم، همین طرز تفکر تعیین میکند. اما اگر به همین سوی تحلیل بسنده کنیم، همه تابلو را ندیده ایم و پیچیدگی موقعیت زنان در جامعه ایران را به طرز نگاه و میل و اراده ی حاکمان تنزل داده ایم. شکی نیست که در جامعه ایران که استبداد در آن دیر پاست و آزادی و دموکراسی، گرچه گاه خوش درخشیده، اما تا کون همواره دولت مستعجل بوده و دیر نپائیده، نقش اراده حاکمان در چگونگی تحول جامعه غیر قابل انکار است. اما تحول جامعه هیچ گاه فقط بر اساس اراده حاکمان صورت نمی گیرد و اگر چنین بود، جمهوری اسلامی

سنت مردسالار ممکن نشده و نمی شود. جایگاه مهم مسائل مثل آزادی جنسی و آزادی سقط جنین در جنبش برابری طلبانه زنان بدین سبب است و نه آنچنانکه مدافعین سنت مردسالار و حافظان نظم استبدادی ادعا می کنند. به سبب فساد و بی بند و باری و استفاده ایزاری از زن، کفایت قدمت فحشاء را بخاطر آوریم و توجیه طبیعی بودن آن را توسط مدافعان محافظه کار سنت. کفایت نظری برگسترش فساد در همین جمهوری اسلامی بیاندازیم و آنرا با مبارزات فمینیستی علیه انواع خشونت جنسی بر زنان مقایسه کنیم تا بیهودگی چنین ادعاهایی ثابت شود. با این همه هرگاه در ایران که سخن از آزادی زنان می رود نگرانی از "بی بند و باری" حاضر است و ترس از استفاده ایزاری از "بدن".

برخی برای دفاع از جنبش زنان، به نفی مطلق حرکت زنان اسلام گرا می پردازند. ادامه این دور باطل، از هر سو آب به آسیاب استراتژی هویتی می ریزد. گمان من براین است که نفی وجود این یا آن جریان راهی به خروج از دور باطل نخواهد گشود بلکه تنها با تعیین هویت و جایگاه خویش خواهیم توانست "استراتژی هویتی" را بی اعتبار سازیم.

"بدن" زنانه، در نگاه جمهوری اسلامی، مکان "گناه" است. ایزار و سوسه "شیطان". (۲) قوانین و مقررات می باید آنرا به بند بکشد و "حرکت" اش را مهار کند. ورزش زنان در جمهوری اسلامی یک نمونه آشکار چنین رویکردی است. در سال ۱۹۹۳، اعلام شد که شرکت زنان در مسابقات مختلط، تنها در پنج رشته جایز است: اسب سواری، تیراندازی، اسکی، شطرنج و ورزش های معلولین! فائزه رفسنجانی در توضیح این مطلب به خبرنگاران توضیح داد که علت آن است که زنان می باید پوشیده بمانند و حجاب خود را محفوظ نگاه دارند. (۳) این مقررات و توضیحات، یکبار دیگر به روشنی معنای فلسفی حجاب اسلامی را بیان میدارد. حجاب برخلاف آنچه برخی میکوشند بقبولانند فقط یک تکه پارچه نیست. نوعی پوشش بومی نیست، حجاب نماد و جایگاه زنان در جهان بینی است که رو گرفتن را برای آنان شایسته و اجباری می شمارد. در این جهان بینی کنترل پیکر زن به معنای مهار نظم و اخلاق جامعه است. حفظ نظم پدرسالار در گرو تسلط بر

در بحثها نادیده گرفته میشود. از جمله این بدیهیات چند گانگی حضور زنان در جامعه است. چندگانگی که خود حاصل تنوع شرح حالهای زنانه است.

شرح حال - هویت - جنسیت

منظورم از شرح حال، مسیر زندگی است که نه فقط نتیجه جایگاه طبقاتی و امکانات اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی است که هر شخصی با تکیه بر آن زندگیش را شکل میدهد، بلکه عمل و عکس العمل هرکسی نسبت به این امکانات و شرایط را در بر میگیرد. خلاصه آنکه افراد صرفاً حاصل شرایط نیستند بلکه با عمل خویش در دوام یا تغییر شرایط مشارکت میجویند. اما عمل آنان، حاصل تصویری که خود از خویش دارند نیز هست. تصویری که در کنش و واکنش دائمی با تصویر و تصاویری است که دیگران در پیرامون از آنها دارند و به آنها ارائه میدهند.

در مباحث مربوط به موقعیت زنان در جامعه، نقش تصویر یا تصاویری که فرهنگ مسلط از زنان ارائه میدهد مهم است. گفتیم که زنان یک طبقه واحد را تشکیل نمی دهند، در طبقات و گروههای اجتماعی پراکنده اند و طبعاً در نحوه زندگی و منافع این گروه ها شریکند. در عین حال، آنان به مثابه زن، در متن فرهنگ مسلط زندگی میکنند که همواره براساس تعاریف و تصاویری که از زنان ارائه میدهد، دستیابی به این یا آن امکان اقتصادی و اجتماعی و خصوصی را برای آنها تهیل میکند یا دشوار میسازد. در جوامعی که حاکمان در آن بردوام تسلط سنت پدرسالار اصرار می ورزند، تصویر زن غالباً و عامداً یکدست است و چندگونگی چهره زنان در جامعه نادیده گرفته میشود. خطوط این تصویر، غالباً به نام "احترام به فرهنگ جامعه" یکدست باقی میماند و غیر قابل تغییر قلمداد میشود. اما هنگامیکه به زندگینامه زنان نگاه میکنیم، خطوط یکدست تصویر فرهنگ مسلط ناپدید میشود. می بینیم که زنان نه آلت فعل بی اراده حاکمان بوده اند و نه فرآورده های فرهنگ مسلط، بلکه بمناسبت موقعیت و امکانات و عقاید و علایق خویش در فراهم آوردن و دوام و یا تغییر جامعه و فرهنگ شریک و سهم بوده اند و در نتیجه مسئول.

از همین روست که امروزه "تاریخ شفاهی" در مطالعات زنان جایگاهی بسزایی دارد. این تاریخ به شنیدن "صدا" و دیدن "چهره" زنانی که به لحاظ فرهنگ مسلط غایب محسوب شده و

برای استقرار الگوی خویش نه مانعی داشت و نه نیازی به سرکوب بی وقفه و بی امان مخالفان. به یاد آوریم که حاکمیت در اولین گام های استقرار خویش زنان را به چالش طلبید و با اعلام حجاب اجباری، اولین گام را برای تحمیل الوی خویش از زن برداشت. اما هنوز در این راه در خم یک کوچه است.

همینجا بگویم که مباحث مطرح شده به وسیله جنبش زنان در پیشبرد تفکرات علوم اجتماعی در زمینه رابطه قدرت نقش مهمی داشته اند. از جمله به این دلیل که زنان را نمی شود در مقوله "طبقه" جای داد و نیز نقش و جایگاه آنان به عرصه اقتصاد و اجتماع محدود نمی شود و نه فقط فضای عمومی جامعه، بلکه حیطه "روابط خصوصی" را هم در بر میگیرد. به همین دلیل تفکر در باره موقعیت زنان به روشن شدن ابعاد چند گانه روابط قدرت در جامعه یاری رسانده است. در این زمینه گمان من دو نکته مهم است. نکته اول آنکه رابطه قدرت فقط در عرصه عمومی متبازل نیست و ارتباط تنگاتنگی میان چگونگی این روابط در عرصه خصوصی و در عرصه عمومی وجود دارد. اما امروزه دیگر پیوستگی روابط قدرت در عرصه های گوناگون مورد مجادله متفکران نیست. بلکه چگونگی این به هم پیوستگی مورد بحث است. نکته دوم رابطه میان سلطه گرو تحت سلطه است. تحلیل جنبشهای تحت سلطه گان و از جمله زنان، به درک رابطه دوجانبه و پیچیده میان این دو قطب یاری میکند. امروزه دیگر از مفهوم "زن قربانی" و صرفاً "قربانی" فاصله گرفته ایم و بیش از پیش به جایگاه زنان به مثابه "فاعل" می پردازیم. بی آنکه فراموش کنیم که "اختیار" و "فعالیت" تحت سلطه استبداد طبعاً بسیار مشکلتر و محدود تر است. بی آنکه مسئولیت سلطه گر را در بوجود آوردن و دوام شرایط سلطه با مسئولیت تحت سلطه یکسان بدانیم. توجه به این مسائل، ما را در پی ریزی روش برخوردی که در عین پرهیز از ساده نگری به نسبی گرایی منجر نشود کمک خواهد کرد.

چنین رویکردی برای فهم مسائل امروز زنان ایران حیاتی است. در واقع در بسیاری از بحثها و جدالها برسر مسئله زنان در ایران امروز، چنین روشی غایب است. از یک سو ما مواجه با نقطه نظرانی هستیم که صرفاً بر تسلط اراده حاکمان در زمینه سیاست و حقوق تأکید می کنند و زنان را به مثابه قربانیان در نظر میگیرند و از سوی دیگر، عده ای با تأکید بر حضور زنان در عرصه اجتماعی، تکیه را صرفاً بر جنبه های مثبت پیشرفت زنان میگذارند و از اینجا به نسبی گرایی در ارزیابی حاکمان اسلامی راه میکشایند. در چنین فضایی، گاه بسیاری از بدیهیات

می شوند، کمک میکند و به درک پیچیدگی واقعیت تحول آنان در جامعه پاری می رساند. در کنار آن، پژوهشهای زنورانه به بازنگری تاریخ کبکی نیز کمک میکند. اشاره کنیم که طی دو دهه گذشته در این زمینه تلاشهای ارزنده ای صورت گرفته است. از آنجمله مطالعات ژانت آقاری در مورد مسئله زنان در دوره مشروطه، بررسیهای هما ناطق در باره این دوره و پس از آن. آثاری از زنان و در باره زنان که به ویراستاری افسانه نجم آبادی منتشر شده اند. گردآوری مجموعه ای در باره تجربه اتحاد ملی زنان که به همت مهناز متین صورت گرفته، سالنامه های زنان و همچنین مصاحبه هایی با زنان که به همت نوشین احمدی خراسانی سردبیر مجله جنش دوم در ایران منتشر میشود. (۵)

استبداد - جعل شرح حال خصوصی و عمومی

در آغاز قرن بیستم مسئله زنان به لحاظ سیاسی و اجتماعی در ایران طرح شد و بی آنکه جایگاه واقعی را خود را در مباحث گروه های سیاسی بیابد، رفته رفته جا باز کرد. پرداختن به چرایی و چگونگی این امر مبحثی جداگانه است. در اینجا بسنده میکنم به اینکه علیرغم حاشیه ای ماندن مسئله زنان در جدالهای سیاسی و اجتماعی، از همان ابتدای قرن، این موضوع همواره در متن این مباحث حاضر بوده و موجب تنش، چرا که با مسئله هویت فرهنگی گره خورده است و در همین ارتباط با مذهب ربط داشته است. (۶)

جالب است که توجه کنیم که نهاد اسلام در ایران، حداقل در دوره مورد بحث به لحاظ سیاسی جایگاهی دو گانه داشته است. از یکسو در قدرت به درجات متفاوت سهمیم بوده و از سوی دیگر در مخالفت با قدرت مسلط حاضر بوده است. این موقعیت جادویی که هیچ نیروی سیاسی در ایران از آن بهره نداشته، امکانات وسیعی را در اختیار مذهب به مثابه ایدئولوژی و نهاد قرار داده تا فرهنگ خود را نشر و گسترش دهد و خود را به مثابه مرجع و هویت فرهنگی تثبیت کند. فقدان دموکراسی و دوام استبداد به این کوشش پا داده و موقعیت آنرا تضمین کرده اند. توجه کنیم که در ایران، حتی روند تقدس زدایی (سکولاریزاسیون) در فضای سازش با نهاد مذهب صورت گرفت و قانون اساسی ایران هیچگاه لائیک نشد. وحشت شاهان

بجاست که در این مقال اندکی به تعریف "هویت" باز گردیم. امروزه بر حسب داده های روانشناسی و جامعه شناسی می دانیم که "هویت" ساخته میشود و شکل میگیرد و تغییر و تحول می یابد. مقوله هویت، چه منظور هویت یک فرد باشد و یا یک جامعه، مفهومی ایستا نیست. آنتونی گیدنز، جامعه شناس انگلیسی در تفکر پیرامون "جامعه و هویت شخص در عصر جدید" به این امر می پردازد که "برای آنکه بدانیم کی هستیم، باید کم و بیش بدانیم که چگونه به صورتی که هستیم در آمده ایم و به کجا میرویم". او براین نکته مهم اشاره میکند که هویت هر شخص به "توانایی و ظرفیت او برای حفظ و ادامه روایت شخصی از زندگینامه اش" بستگی دارد. زندگینامه ای که "تنباید بکلی خیالی و ساختگی باشد، بلکه بطور مداوم رویدادهای دنیای خارج را در خود ادغام کند و آنها را با "تاریخچه" جاری "خود" مشخص و سازگار سازد. (۷)

می توانیم بگوئیم که در مورد جوامع نیز "هویت" فرهنگی که آنان برای خویش قائل می شوند بستگی به زندگینامه ای دارد که برای خود می نویسند و اهمیت تاریخ نویسی و مراجعه به گذشته، برای درک حال و رفتن به سوی آینده در همین است. ناگفته پیداست که "تاریخ" موضوعی است مورد بحث امروز. سازندگان امروز بر سر "گذشته" مجادله می کنند و این مجادله برای ساختن مدل های آینده اهمیت دارد. اما استبداد راه چنین مجادله ای را می بندد. استبداد برای تثبیت الگوی خویش و دوام قدرت خود، تاریخ را خود می نویسد و آنجا که لازم است در آن دست می برد. و از جمله به همین دلیل در راه پویایی فرهنگی و هویت فردی و جمعی مانع ایجاد می کند. که دهان افراد را می بندد و قلم ها را می شکند، می کوشد در حافظه جمعی و خاطره ی تاریخی اختلال کند و به گذشته و حال شکل دلخواه خود را ببخشد تا آینده هم از آن او باشد.

در آنچه که به تاریخچه سیاسی و اجتماعی زنان در ایران بر

میگردد، در دوره معاصر شاهد تلاش برای حذف و تحریف تاریخ از جانب شاه و شیخ بوده ایم. هنگامی که رضاشاه به کشف حجاب دست زد، در سخنرانی های مرسوم در آن زمان این اقدام همچون تجلی اراده سلطان برای تحقق رهایی زن قلمداد شد، بی آنکه یادآوری شود که پیش از آن در ایران انقلاب مشروطه روی داده بود و بعلاوه ده ها زن پیشرو خود شخصا حجاب را به دور انداخته و خواهان آزادی و حقوق برابر شده بودند. فراموش نکنیم که زنانی که به مخالفت با استبداد سلطنتی برخاستند در این دوره به زندان رفتند. روندی که در دوره پهلوی نیز ادامه یافت. از یکسو اصلاحات و دستیابی زنان به آموزش و کار و آزادیهای شخصی باعث تغییر و تحول مثبت چهره زنان به ویژه در شهرها شد و از سوی دیگر جنبش زنان نیز همچون دیگر جنبش ها از فقدان دموکراسی آسیب دید و گفتار مسلط که رفته رفته به تحلیل عظمت شاه تقلیل یافت، به دلیل حذف پاره هایی از واقعیت تبدیل به یک دورغ بزرگ شد. ذهنیت جامعه در تقابل با این دورغ، در فضای تنگ اختناق، به وهم های رهایی بخش توسل جست و گفتار مذهبی به مثابه منجی رخ نمود. تسلط گفتاری که در آن "مذهب" مرجع هویت شد، روندی است که همزمان با انحطاط گفتار سلطنتی به اوج خود رسید و رفته رفته به "استراتژی هویتی" ارتقاء یافت که با توسل به حذف و تحریف و مبالغه، می کوشد خود را القا کند و به تسلط خویش دوام دهد. در متن چنین رویکردی، همه اصلاحات رژیم شاه، امپریالیستی، فاسد و شیطانی قلمداد شدند تا نهاد مذهب، مرجع بازگشت به "خیر" قلمداد گردد. سایه روشنهای واقعی صحنه سیاست، جدال افکار و به ویژه افکار لائیک با استبداد، کاملاً حذف شد و لائیسیت معنایی مترادف طرفداری از "غرب" یافت. زنان هم به چند دسته تقسیم شدند، آنان که آلت فعل شاه بودند و طرفدار اصلاحات "شیطانی"، آنان که به بازی خورده گروه های سیاسی لیبرال و چپ "خودباخته" بودند و بالاخره آنان که در راه دستیابی به "آبروی ریخته" و "اعاده حیثیت" مبارزه کردند، یا از طریق سکوت و با شرکت در انقلاب و مشارکت در بازسازی جامعه اسلامی.

در چنین متنی، پیشینه جنبش لائیک در ایران که در بطن جامعه از ابتدای قرن حضور داشته، مشکوک قلمداد شده و در نهایت انکار می شود و یا به فرآورده ذهن مثنی روشنفکر دور از توده، تقلیل می یابد. به موازات آن، وجود زنان غیر مذهبی و لائیک نا دیده گرفته میشود و مبالغه در اهمیت نقش زنان اسلام گرا بالا می گیرد. در این میانه، برخی برای دفاع از

بسیاری از روشنفکران و طرفداران آزادی و دموکراسی و عدالت اجتماعی از تعیین و اعلام هویت خویش می پرهیزند. بسیاری از تفکیک مذهب به مثابه یکی از حوزه های فرهنگ با "هویت فرهنگی" سرباز می زنند و در تعیین جایگاه خویش سردرگمند. برخی گمان می کنند که تعیین این جایگاه به ضعف جنبش "اصلاح دینی" منجر خواهد شد. حال آنکه این جنبش تنها در درگیری با جنبش لائیک، قادر به روشن کردن مواضع خویش خواهد شد.

امروز تجربه همگین "انقلاب اسلامی" و "حکومت مذهبی" جامعه را به قیمتی سنگین از مسیر دردناک آگاهی عبور داده و فکر "جدایی دین از دولت" را در میان مردم پرورده است. امروز بیش از هر زمان این نکته غالباً مبهم، کما بیش آشکار شده که لائیسیت، بدون دموکراسی نخواهد توانست به گسترش آزادی و عدالت اجتماعی یاری کند. اسفا که درست در چنین موقعیتی، بسیاری از روشنفکران و طرفداران آزادی و دموکراسی و عدالت اجتماعی از تعیین و اعلام هویت خویش می پرهیزند. بسیاری از تفکیک مذهب به مثابه یکی از حوزه های فرهنگ با "هویت فرهنگی" سرباز می زنند و در تعیین جایگاه خویش سردرگمند. برخی گمان می کنند که تعیین این جایگاه به ضعف جنبش "اصلاح دینی" منجر خواهد شد. حال آنکه این جنبش تنها در درگیری با جنبش لائیک، قادر به روشن کردن مواضع خویش خواهد شد. همچنان که حضور زنانی که از همان ابتدا الگوی تحمیلی حکومت اسلامی را نپذیرفتند نقش بسیار مهمی در تغییر زنانه داشت که از مدافعان این الگو بودند. فراتر از آن، وجود جنبش زنان در سطح جهانی تاثیر مستقیم در وضعیت زنان ایران داشته و دارد. این نکته ها قطعاً در شمار بدیهیات هستند. اما در زندگی سیاسی و اجتماعی، گاه بازگشت به بدیهیات ضروری می نماید و امروزهنگام

۳ - خبرگزاری رویتر، ۲ دسامبر ۱۹۹۳.
۴ - نگاه کنید به :

Ait . SABBAH Fatna , La femme dans
Linconscient Musuliman , Paris , ed , Albin
Michel , 1986

۵ - نگاه کنید به : ژانت آفری (پیر نظر) : زن در دوره قاجار
و انقلاب مشروطه ، نیمه دیگر ، شماره ۱۴ ، زمستان ۱۳۷۱

هما ناطق : مسئله زن در برخی از مدونات چپ ، از نهضت
مشروطه تا عصر رضا خان ، ماهنامه " زمان نو " ، شماره ۱ ، آبان
۱۳۶۲ ، پاریس .

معایب الرجال به نگارش بی بی استرآبادی ، ویرایش افسانه نجم
آبادی ، نشر باران ، سوند ، ۱۹۹۳

" باز بینی تجربه اتحاد ملی زنان " ویراستاری مهناز متین ، نشر ،
نقطه ، ۱۹۹۹ ، آمریکا .

جنس دوم - به همت نوشین خراسانی ، تهران .

۶ - نگاه کنید به مقاله " حجاب اسلامی ، آئینه ای سحر انگیز
در برابر جامعه " ، در کتاب اسلام سیاسی زنان (پانویس
شماره ۱)

۷ - اتونی گیدنز : تجدد و تشخص ، جامعه و هویت شخصی در
عصر جدید ، ترجمه ناصر موفقیان ، نشر نی ، تهران ، ۱۳۷۸ ،
ص ۸۴

۸ - نگاه کنید به اقتراح مجله زنان " درباره ی تواندیشی دینی و
زنان " ، در شماره ۵۷ و ۵۸

بازگشت به بدیهیات است و تکرار آنها .

موقعیت زنان در جامعه ، همچون آئینه ای روابط افراد و گروه
های اجتماعی را در عرصه خصوصی و عمومی بازتاب میدهد .
به همین دلیل مثل ترازویی است که بسیاری از گفتارها را مورد
سنجش قرار می دهد و ناگزیرمان می کند به سؤالاتی مشخص
جواب دهیم . وقتی به مسئله زنان می پردازیم ، نمی توانیم به
گفتاری مبهم و عمومی در باره اهمیت قانون و مدنیت و نقش
دین در ایجاد جامعه ای درعین حال مدنی و معنوی بسنده کنیم .
ناگزیریم به سؤالات مشخصی در رابطه با حقوق زنان و برابری
آنان با مردان پاسخ گوئیم . سؤالاتی که خواه ناخواه به
موضوعات حقوق شهروندی برای زنان و مردان و دموکراسی به
معنای حق حاکمیت مردم مربوط می شوند . شاید این یکی از
دلایلی باشد که اصلاح طلبانی نظیر سروش ، عمادالدین باقی و
عباس عیدی که به " روشنفکران دینی " مشهورند از به رسمیت
شناختن مسئله زنان به مثابه یک موضوع درجه اول سیاسی
احتراز کرده ، به ابهام گوئی روی می آورند و از اظهار نظر
صریح طفره می روند . (۸)

اما چنین ضد و نقیض در آغاز قرن بیست و یکم ، همانقدر
پاوه است که اندیشه در حجاب کردن دریا . بی گمان آنگاه که
به زور بر سرزنانی که دهه هاست با لباس شنا به دریا رفته اند
حجاب بگذارند ، به در حجاب کردن دریا ناگزیر خواهید شد .
اما دریا تا افق به پیش می رود و حجاب بر نمی دارد . به همین
متوال هنگامی که تلاش کنید دموکراسی را در چارچوب دین یا
مرامی ایدئولوژیک محصور کنید ، نتیجه محدود کردن حقوق
شهروندان و از جمله زنان خواهد بود و از آنجا که چنین اقدامی
در دموکراسی نمی گنجد ، حاصل کار از رونق افتادن سکه
روشنفکری دینی خواهد بود و یا بهتر بگویم آشکار شدن آن روی
سکه !

زیر نویسها :

۱ -

Milan Kundera , la Lenteur , P . 126

Ed . Gallimard . 1995,Paris

۲ - ریشه های تاریخی ، اجتماعی و فرهنگی این نگاه را در
کتاب زیر مورد بحث قرار داده ام :

شهلا شفیق : زنان و اسلام سیاسی ، انتشارات خاوران ،

پاریس ، ژانویه ۲۰۰۰



زن ، قدرت و آینده

در همه جوامع ، مهار زنان مسئله اول قدرت بوده و هست .

ژاله وفا

بخصوص حمایت از تساوی حقوقی انسانی زن و مرد ربطی واقعی با دوگانگی های اغلب تصنعی و ساختگی از قبیل با دین یا بی دین بودن ، سنتی یا متجدد و مدرن بودن ندارد . نگاهی ژرف به مسائل توجه ما را معطوف به این امر میسازد که موضوع مورد منازعه در واقع قدرت و اقتدار و تصاحب اختیار این اقتدار است و لزوماً در پشت این قدرت و اقتدار نه تنها منافع سیاسی - اقتصادی و تعصبات عقیدتی قرار دارد ، بلکه منافع جنسیتی نیز نهفته است .

همانگونه که شاه خود را "متجدد" میدانست ، معتقد بود که "از میان زنان حتی یک آشپزخوب نیز بیرون نیامده است" ، شورای نگهبانان قدرت "ولایت فقیه پاسدار سنتها!!" نیز به جز با مادون شمردن زن و فساد پذیر شمردن وی ، نمی توانند ، من باب نمونه با قانون اعزام دختران دانشجو به خارج مخالفت ورزند . این صاحبان زر و زور و باورهای دینی ناسازگار با دین ، بخصوص تبدیل بنیاد دینی از ابزار در اختیار انسان به نماینده خدا و رسوخ و رخنه دادن اندیشه دوالیسم و افکار قرون وسطایی در دین حنیف اسلام که یکی از نتایج آن همین مادون انسان شمردن زنان آنهاست برخلاف نص صریح قرآن در باره آزاد خلق شدن زنان و ذاتی بودن حقوق انسانی آنها است ، اکنون اختیار

اصولاً دو برداشت در باره زن و حقوق او در تمامی جوامع وجود دارد : یکی بر مبنای قدرت و دیگری بر بنیاد عدم قدرت .

بر بنیاد قدرت :

﴿ زن آزاد خلق نگشته است .
﴿ حقوق زن ناشی از موقعیت او در روابط قواست و زن متعلق به قدرت است

﴿ زن به این قبیل صفات متصف می شود : دون انسان ، ناقص عقل و ویرانگر و منشاء مرگ و مساوی با سکس ، حيله گر ، اغواگر ، زورپذیر و پاسیو ، ضعیفه ، و در صورت ارزشگزاری قدرت از زن و بیان توانائیش : "زن خودش یک پا مرد است!"

﴿ زن مظهر هوس با تنی انباشته از سکس است .
﴿ ما بین زن و مرد نابرابری ذاتی وجود دارد و این امر به وضع و اعمال انواع تبعیضها بر علیه زن میانجامد . از لحاظ جنسی نیز بر بنیاد قدرت ، مرد فعال و زن فعل پذیر است .

بر بنیاد عدم قدرت :

﴿ زن آزاد خلق گشته است از اینرو حقوق وی نیز ذاتی اویند و نه اعطایی قدرت و یا مردان .

﴿ زن واجد تمامی امکانات و استعدادهای یک انسان کامل است و خلاق و سازنده و توانا و باورمند و منشاء حیات و مظهر عشق است .

﴿ قائل شدن به برابری بین زن و مرد از لحاظ انسانی و رفع انواع تبعیضها میان ایندو و قائل شدن به برابری در فعالیت جنسی .

آزاد اندیش و دموکرات بودن و اعتقاد به مردم سالاری



سازمان ملل و نیز آمار درون کشورمان این رفتار مشابه قدرت را با زنان و با خصوصیتی که ذکرش رفت را، روشنتری سازد: بنا به گزارش سازمان قضایی سازمان ملل شمار زنانی که زیر خط فقر زندگی میکنند از دهه هفتاد، پنجاه درصد افزایش یافته است. در سراسر جهان میانگین درآمد زنان کمی بیش از پنجاه درصد درآمد مردان است. زنان از دستیابی به منابع و خدماتی که بتواند شرایط زندگی آنها را تغییر دهد محرومند و نزدیک به یک ونیم میلیارد زن فقیر در جهان زندگی میکند که اغلب بار تکفل خانواده را نیز بردوش دارند.

خشونت علیه زنان شامل خشونتهای خانگی، تجاوز، خرید و فروش دختران و زنان، روسپیگری اجباری، خشونتهای ناشی از جنگ، از قبیل: قتل، تجاوزهای سیستماتیک، بردگی جنسی و بارداری اجباری و نیز خشونتهای ناشی از جنگ، از قبیل قتل برای دفاع از حفظ ناموس، کشتار نوزادان دختر، انتخاب جنسیت نوزادان، ختنه دختران و سایر سنتهای آزار دهند می باشند.

خشونت خانگی به ویژه ابراد ضرب و جرح توسط همسر، رایجترین نوع خشونت علیه زنان است. در کشورهایی که پژوهشهای متعدد و قابل توجه ای در مورد خشونتهای جنسی وجود دارد، گزارش شده که بیش از بیست درصد از زنان توسط همسرانشان مورد سوء استفاده قرار می گیرند. براساس گزارش جهانی، تجاوز و خشونتهای خانگی بیش از بیماریهایی از قبیل سرطان سینه و رحم، جنگ و تصادف سبب از بین رفتن سلامتی زنان ۱۵ تا ۴۴ ساله میشود.

براساس گزارش سازمان بین المللی مهاجرت IOM خرید و فروش زنان و دختران که بیشتر اوقات برای اهداف جنسی انجام میگردد سالانه حدود هشت میلیارد دلار برای باندهای مافیایی درآمد دارد.

به گزارش نبوزویک بر اثر تحقیق سازمان CIA، همه ساله افزون بر پنجاه هزار زن و کودک (حتی دخترانی زیر ۹ سال) به جبر و زور به ایالات متحده برده میشوند و در بردگی باندهای مافیایی نگاه داشته می شوند.

زنان و کودکان از هر ۱۰ قربانی خشونتهای سیاسی ۸ تن آنها را تشکیل می دهند و در ضمن از هر ۴ قربانی فاجعه های انسانی ۳ تن زن و کودک هستند.

چنانچه ملاحظه میگردد، درصد بزرگی از زنان جوامع در وضعیت بسیار مشقت باری بسر می برند و بعنوان سکس و نیروی کار استثمار می شوند و بار تکفل خانواده را نیز بردوش میکشند.

تعیین حقوق و تعریف آنان و نیز تعیین و تکلیف و وظیفه را در دست خود قبضه کرده اند و فقهی را به عنوان قانون مدنی به تصویب رسانیده و میرسانند که تابع الزامات و توقعات قدرت است. و در آن انسان و خصوصاً زنان اغلب از حقوق عاری و سراسر دارای تکلیف و وظیفه هستند. پاسداری از قدرت سبب می شود که بنام تکلیف استفاده از حقوق ذاتی انسانها خصوصاً زنان را سلب کنند و این مسئله را بدل به امری رایج در جامعه بگردانند. تا جایی که اختیار تشخیص حق و تکلیف از دست انسان و نیز استقرارش در بنیادهای جامعه نیز بیرون رود.

قرنها زندگی در نظام استبدادی و اعتیاد تاریخی به روانشناسی استبداد سبب شده است که انسانهای استبدادزده دو جایگاه پیش برای خود نمی شناسند. جایگاه زورگو و یا زورپذیر. وقتی یک نقش را وامی گذارند برای این است که در جایگاه دیگری قرار بگیرند. مردان با غفلت از فطرت انسانی خود متمایل به مسخ آن فطرت از انسان آزاده به زورگو میگردند و زنان را نیز مسخ شده و زورپذیر می طلبند و متأسفانه بسیاری از زنان نیز با غفلت از فطرت انسانی و آزاد خویش ایفای نقش زورپذیر را سرنوشت محتوم خود می پندارند. در جوامع استبداد زده رهایی از زور اصل قرار نمی گیرد و تغییر روابط سلطه گر و سلطه پذیر هدف و روش روزمره نمی گردد. چه بسا بسیاری از زنان نیز زمانی خود را آزاد تلقی میکنند که بر مرد مسلط شوند. در هر دو صورت این قدرت است که مهار هویت انسانها را در دست دارد و این مسئله تنها محدود و منحصر به جامعه ما نیست. و نیز منحصر به جوامع و یا انسانهای به اصطلاح "دین دار" نیز نمی باشد. چه بسا بسیاری از افراد که معتقدند "از دین و مذهب آزاد شده ایم" ولی طرز فکر و فرهنگ رفتاری مبتنی بر زورمداری و اصالت دادن به قدرت را از دست نداده اند. و برای پی بردن به جنایاتی که در حق زنان در کشورهای سوسیالیستی خصوصاً اتحاد جماهیر شوروی روا رفته است آمار قید شده در کتاب "ک، گ، ب دولتی در دولت" خانم یوگینا آلباتس روزنامه نگار نام آور روسی، شاید کفایت کند. بقول وی در روسیه شوروی فساد و هرزگی اشکالی نداشت ولی عشق که صورتی از آزادی بود تحمل نمی شد.

پس همانگونه که ذکرش رفت مهار زنان در تمامی جوامع مسئله اصلی قدرت است چراکه نقش عظیم زن در پرورش نسلهای آینده می تواند در از اصالت انداختن قدرت در اندیشه و افواه این نسلها سهم بسزایی داشته باشد. از اینرو انواع خشونتها و تبعیضها در حق زنان روا می رود. نظری به آخرین آمار

از یکصد دختر و پسر ۱۲ تا ۱۸ ساله که * آبا از جنسیت خود راضی هستند؟ ۸۶ درصد دختران پاسخ منفی داده اند در صورتی که پاسخ منفی پسران فقط ۷ درصد بوده است و بنا بر تحقیقات اجتماعی ۷۵ درصد خشونت ها در سطح خانواده ها رخ میدهد.

حق این است که تا وقتی زنان آزاد نشوند و رشد نکنند، جوامع نیز آزاد نمی شوند و رشد نمی کنند. باور به ذاتی بودن حقوق در خود این یقین را مستتر دارد که حقوق نه دانی و نه ستاندنی بلکه داشتنی است. از این منظر چشم امید دوختن به اینکه نظام ولایت فقیه یا حکومت خاتمی که خود را حامی چهار چوب این نظام فاسد میدانند. حقوق زنان را اعطا کند را نیز خامی محض میدانم.

رسوخ و رخنه خشونت و قهر در اعماق خانواده ها بهترین زمینه و بستر مناسب رشد استبداد و پایا شدن آن است. چرا که استبداد سیاسی در سطح دولت بر آیند استبداد حاکم در سطح افراد هر جامعه ای است. نگارنده خود یک زن ایرانی و زاده یک زن ایرانی هستم و از بطن همین جامعه می آیم و بر ریشه های معرفتی، ساختاری مقاوم و رفتار شناختی جامعه و نیز موانع متعدد فرهنگی - سستی - سیاسی و اقتصادی و خانوادگی که بر سر راه رشد استعدادها و هویت خود آگاه زنان وجود دارند واقفم و تجربه ثابت کرده است که زنان برای نیل به هویت خودآگاه و شکوفا ساختن آن هویت آزاد، میدان جنگ و مقابله بسیار سخت و صعب العبوری را در پیش دارند. از اینرو اگر در این نوشتار بار برداشتن مسئولیت تحول بنیادی فاجع رسوب استبداد در اندیشه ها و رفتار را از هم جنسان خود توقع دارم، این توقع نه از سراراده گرایی بدور از واقعیات بلکه از سر باور ژرف به توانایی و استعداد های زن ایرانی است و اینجانب نه خود را تافته جدابافته ای از آنان و درک شرایط آنان میدانم و از خود نیز سلب مسئولیت نیز نمی نمایم و نه بر اثر تقوی جنسیتی، عادت به محول کردن مسئولیت مردان به زنان دارم. همواره بر این نظر بوده و هستم که تا وقتی دید زنان نسبت به خود و دید مردان نسبت به زنان تغییر نکند، قوانین بسود زنان، از حد آرزو فراتر نمی روند و کاربرد تجربی نمی یابند و نه حتی وضع این قوانین تحولی بنیادی بوجود می آورند و باز زنان هزار و یکشب زندگی خود را در تردید میگذرانند. حق این است که تا وقتی زنان

در نظامهای سرمایه داری لیبرالی نیز در روابط قوا، زنان همچنان در موقعیت زیر سلطه قرار دارند. نگاهی به وضعیت زنان حتی در بازار کار جهانی نشاندهنده این موقعیت دون انسان زن در دید قدرتمداران اقتصادی است. شعب کارتهای فرامیلتی به خود می بالند که از طریق استراتژی صادرات حدود ۱۲۰ میلیون شغل برای زنان توسط موسسات خود ایجاد کرده اند ولی در واقع به نیروی ارزان کاری آنان نیازمند بوده اند و زنان را بردگان بازار جهانی کرده اند.

در درون میهنان نیز انواع خشونتها چه از طریق به اصطلاح "قوانین" که از طرف نظام حاکم وضع گردیده و چه خشونتهایی که در سطح اجتماع و در بطن خانواده ها نهفته است هدفشان را تخریب زنان و جلوگیری از رشد و بالندگی آنان قرار داده اند. همه این اعمال خشونتها باز انعکاسی از خو کردن انسانها به طرز تفکر مبتنی بر اصالت قدرت و قهر است.

حجت الاسلام زم رئیس سازمان فرهنگی، هنری شهرداری تهران در جلسه علنی شورای شهر در تیر ماه ۱۳۷۹ اظهار داشت که نرخ سن فحشاء در سال ۶۷ تا ۷۷ هفت سال کاهش داشته و از ۲۷ سالگی به ۲۰ سالگی رسیده است. و قریب ۹۰ درصد دختران فراری به فحشاء آلوده می شوند و در میان دختران و پسران، همجنس بازی، خشونت، سرقت در سنین کم، رو به فزونی گذاشته است.

خبرگزاری ایسنا شنبه ۳۰ مهر ۷۹ از قول دکتر فریده پورگیو، استادیار دانشگاه شیراز، سن فحشاء را زیر ۲۰ سال اعلام کرد. وی همچنین اظهار داشت که آمار دختران و زنان فراری آنچنان مسئله ساز شده است که مرکزی به نام "ریحانه" برای پناه دادن به آنها ایجاد شده است.

روزنامه ایران در مهر ۷۹ آمار داد که در ۶ ماه اول سال ۱۳۷۹، در تهران ۳۰ زن بطور نامعلومی کشته شده اند و در تمامی این موارد به زنان تجاوز جنسی شده است و قربانیان بین ۲۵ تا ۳۵ سال سن داشته اند. چهره تمامی این قربانیان را سوزانده بودند تا شناخته نشوند.

همین روزنامه از قول پلیس تهران آورده است که تعداد کودکان فراری در تهران نسبت به سال گذشته ۳۰ درصد افزایش یافته است و پلیس ۹۰۰ نفر از این کودکان فراری را بازداشت کرده و غالب آنها ۱۶ یا ۱۷ سال سن داشته اند.

ولی آمار نکاندهنده تر که تاوان تغافل ایرانیان از حقوق ذاتی خوداست، در واقع آماری از قبیل ذیل است:

بنابر بررسی موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی پس از سوال

اند. در میهنمان ایران نیز بنا بر آمار ۷۵ درصد آموزگاران و دبیران کشور را زنان تشکیل می‌دهند. پس بخش اعظم امر خطیر تربیت انسان در دستهای هنرمند زن قرار دارد. آگاهی از تفاوت‌های فرهنگی مبتنی بر آزادی و ضد فرهنگ مبتنی بر قدرت و انتقال به نسل‌های آینده، آن هنری است که زنان باید در عرصه هستی به نمایش بگذارند.

پس این زن است که معلم چگونه زیستن تمامی انسانیت از زن و مرد است.

مرد زورگوی آینده و زن زورپذیر آینده، پسر و دختر فعلی ماست که در دامن ما مادران و آغوش ما پدران عادت به این رفتار کرده و فرهنگ استبداد در ضمیرش نقش بسته است و مالا زن و مرد آزاده آینده نیز با الگو برداری از رفتار مبتنی بر آزادی ما مادران و پدران، ساختمان جامعه مردسالار آینده را با مصالح آزادی بالا می‌آورند. توضیح آنکه در ضد فرهنگ مبتنی بر قدرت و یا استبداد، انسان در پندار و گفتار و کردار انطباق طلب می‌شود. و براساس روابط قوا همانگونه که در بعد سیاسی تسلیم محض شدن به "ولی امر" و اطاعت مطلق از او و ذوب شدن در او عمل به دین باور می‌شود، فرهنگ حاکم در محیط خانوادگی نیز انعکاسی از ساخت سلطه است و زن بایستی زیر سلطه مرد قرار گیرد و تسلیم مرد باشد و رشد وی در تضاد با خانواده و در واقع خود مرد دانسته می‌شود و مالا فرزندان نیز می‌بایستی تسلیم قدرت پدر گردند.

ترسیدن از اندیشیدن و ابتکار و خلاقیت و فرمانبرداری و انقیاد و روحیه ناامیدی و غم و تسلیم نزد عموم، علامات بارز تسلای ضد فرهنگ استبداد است.

در فرهنگ آزادی و نظام مردمسالار مبتنی بر آزادی، برعکس خانه و خانواده کانون عشق است و رابطه‌ها بر اصل مشارکت تنظیم می‌شود. جامعه مردمسالار جامعه ای است که در اعضا و مجموع خود، صاحب حقوق است. ترسهای فوق عمومیت ندارند و روحیه امید و شادی و ابتکار و خلاقیت و نوآوری حاکم است. محیط خانه محیط گفت و شنود و احترام به حقوق یکدیگر، جنسیت یکدیگر و محل رشد اعتماد به نفس است و فرزندان مهارتهای لازم را برای فعالیتهای مبتنی بر اصول دموکراتی در نقشهای آتی خود در سطح جامعه فرا میگیرند و انسانی مشول، توانا، مباحثه گر، خود انگیزه و پرشور بپار خواهند آمد. در این فرهنگ آموزش و تربیت وظیفه خود را آزاد کردن و بدان فعال کردن استعدادها میداند و زمینه رشد و بالندگی انسانها را چنان فراهم می‌آورد که آن ۸۶ درصد دختران ناراضی از جنسیت خود را به انسانهای باورمند به خود و هویت خود بدل سازد.

آزاد نشوند و رشد نکنند، جوامع نیز آزاد نمی‌شوند و رشد نمی‌کنند. باور به ذاتی بودن حقوق در خود این یقین را مستتر دارد که حقوق نه دادنی و نه ستاندنی بلکه داشتنی است. از این منظر چشم امید دوختن به اینکه نظام ولایت فقیه یا حکومت خاتمی که خود را حامی چهار چوب این نظام فاسد میداند. حقوق زنان را اعطا کند را نیز خامی محض میدانم. نه مجلس "اصلاح طلبان" توانسته اند بعلت رجحان و اولویت دادن به حفظ نظام ولایت فقیه، قانونی به نفع زنان وضع نمایند و رد لوایح و طرحها از سوی شورای نگهبان خود بهترین نشان بر عدم اصلاح پذیری این نظام میباشد و نه از این حکومت و نظام انتظار مبرود که حتی تشکلات مستقل زنان را برتابد و تاب بیاورد. در همین بهمن ماه ۷۹ بود که بگزارش ایرنا دبیر کمیسیون ماده ده احزاب اعلام کرد: "این کمیسیون با توجه به فرمایشات مقام معظم رهبری در صدد محدود کردن تعداد احزاب است!" در واقع در این قبیل نظامهای استبدادی قانون بر قدرت حاکم نمی‌شود بلکه این قدرت است که به بیان خود قانون را مایه میدهد. از اینرو هرگز در این نظامها قانون نه روشن و نه پایدار میگردد. و همواره یک فوق قانونی وجود دارد که اختیار مقام قانون گذار یا رهبر را دارد و حرف او و سیلقه او فصل الخطاب است.

در فرهنگ آزادی و نظام مردمسالار مبتنی بر آزادی، برعکس خانه و خانواده کانون عشق است و رابطه‌ها بر اصل مشارکت تنظیم می‌شود. جامعه مردمسالار جامعه ای است که در اعضا و مجموع خود، صاحب حقوق است.

اما زنان را بعنوان پرورش دهندگان نسل‌های آینده در موقعیتی بسیار خطیر و موثر میدانم و با باور به توانایی زنان میهنم آنان را قادر به ایجاد انقلابی عظیم در اندیشه‌ها و رفتارها میدانم. انقلاب به معنای تغییر رابطه‌ها و از اصالت انداختن قدرت با کاستن از زور و خشونت در پندار و گفتار و کردار نسل خود و نسل‌های آینده.

قصد خلاصه کردن و تحدید نقش زنان به مادری را هم ندارم. ولی توجه خوانندگان گرامی را به این حساب سرانگشتی ساده معطوف می‌دارم که ۵ میلیارد انسان ساکن بر کره زمین از زن بدنیا آمده و پا به عرصه وجود نهاده‌اند و محتوای این وجود و هستی یعنی فراگیری اصل راهنما و شکل‌گیری کاراگر و شخصیتشان یا بر اساس اصالت دادن به قدرت و اعمال زور در روابط خود با خود و با دیگران و یا مبتنی بر آزادی را کم و بیش در دامن مادر فراگرفته

توجه به این امر اساسی ضروری است که در یک نظام مردسالار موانع ناشی از استیلای استبداد را می توان برطرف ساخت ولی مهم تغییر در باورها خصوصاً اصالت دادن به قدرت و زور در اندیشه هاست و این امر در ید توانای زنان قرار دارد. جهت رهایی از نظامی استبدادی، از پیش باید نظامی دیگر را تدارک دید که دولت و رابطه دولت با ملت را از زور و خشونت خالی کند. و این مسیر نمی گردد مگر آنکه انسانهای در خور این نظام با فرهنگ آزادی پرورش یابند و رشد کنند. در درون خانواده ها اگر همدلی و همبستگی و اراده همکاری برای برداشتن استبداد پدید آورده شود، راهی برای رهایی از استبداد گشوده خواهد شد که استبداد توان بستن آنرا بر زنان ندارد.

حق این است که تا وقتی زنان آزاد نشوند و رشد نکنند، جوامع نیز آزاد نمی شوند و رشد نمی کنند. باور به ذاتی بودن حقوق در خود این یقین را مستتر دارد که حقوق نه دادنی و نه ستاندنی بلکه داشتنی است. از این منظر چشم امید دوختن به اینکه نظام ولایت فقیه یا حکومت خاتمی که خود را حامی چهار چوب این نظام فاسد میداند، حقوق زنان را اعطا کند را نیز خامی محض میدانم.

ضرورت این امر، مایه تلاش و مبارزه بسیاری از زنان روشنفکر و آزاده ایران را تشکیل می دهد، چراکه آینده خانه زنان است و زنان قادرند معماران فردای آزاد خود و نسلهای آینده گردند. این خانه را بایستی ساخت و در آن سکنی گزید.

به ندای زنان آزاده ایران از ورای شعر بانوی شعر ایران سیمین بهبهانی گوش بسپریم:

دوباره میسازمت وطن! اگر چه با خشت جان خویش
ستون به سقف تو می زنم، اگر چه با استخوان خویش
دوباره میسازمت به جان، اگر چه بیش از توان خویش



هیرارشی، اتوریته، دموکراسی و جنبش زنان

مطلب زیر بخش اول سخنرانی شادی امین در سمینار سالیانه زنان ایرانی در آلمان - کلن می باشد که جهت چاپ در ویژه نامه زنان نشریه تلاش به مناسبت ۸ مارس در اختیار ما قرار داده اند و بخش دوم این مطلب را همانگونه که خود در پایان اشاره نموده اند در شماره آینده در اختیار خواهیم داشت.

شادی امین

گزافی بدست آمده را پشت سر گذاشته است این جنبش اساساً جنبشی سیاسی است، بحثهایی که ناقض این امر بودند امروزه به حاشیه رانده شده اند و خوشبختانه از سوی اکثریت فعالین این جنبش این حقیقت پذیرفته شده که به قول "آن تریستا": "این جنبش اساساً سیاسی است چرا که استثمار را از بنیان یعنی در رابطه مرد با زن که در همه جا و قبل از همه در زندگی روزمره تجلی می یابد مورد سؤال قرار میدهد."

ترکیب طبقاتی این جنبش عمدتاً زنان روشنفکر طبقه متوسط هستند که خیلی از آنها تجربه کار سیاسی در سازمانهای مختلف (اعم از چپ و راست با تعاریف معمول از این واژه ها) را نیز دارا هستند.

زنان بسیاری در دوره رکود و شکست سیاستهای سازمانهای مادرشان و برخی قبل از آن به ضرورت کار و فعالیت پیرامون مسئله زنان پی برده و حرکت خود را در این راستا متمرکز کرده اند. این جابجایی اما تنها یک جابجایی "فیزیکی" نبود بلکه تأثیرات معینی نیز بر جنبش زنان داشت.

این زنان با نقد ساختارهای تشکیلاتی، با نقد بیش سازمانشان به مسئله زنان، با نقد مردسالاری نهان و آشکار در بسیاری از جریانات سیاسی و ... کار مستقل زنان را برگزیدند و به ناچار همچون تجربه جنبش زنان در دیگر کشورها خودمختاری - اتونومی را یکی از اصول پایه ای خود قرار دادند تا گسست از جریانات سیاسی را رسمیت و علنیت بخشند. این خود مختاری و استقلال ویژگی این تشکلهای در آن شرایط بود اما این استقلال نه بر مبنای رسیدن به یک تئوری معین، بلکه تنها از تجربه عملی و مشکلات عینی فعالیت در تشکلهای مختلط ناشی میشد و به همین علت اولین تعریف از این خود مختاری و استقلال به معنی ضدیت با اتوریته، مرکز یا مرکزیت گریزی بوده و هست. مقایسه ای با جنبشهای مختلف در آمریکا و اروپا نیز نشان از وجود این درک در این جنبشها دارد.

قبل از ورود به بحث لازم می بینم توضیحاتی پیرامون برخی نکات ارائه کنم:

من در بحث خود تلاش کرده ام که تئوری فمینیستی را به کار بیندم تئوری فمینیستی مجموعه نظریاتی است که از انتزاع و جامعیت پیش از حد مقولاتی که ساخته مردان است و ستمدگی زنان را پنهان می دارند انتقاد میکند و به ما چگونگی و چرایی قرار گرفتن زنان در موقعیت فرودست را یاد می دهد. نظریه فمینیستی، سیاسی است - یعنی هدفش نه فقط تبیین جامعه، بلکه دگرگون کردن آن است - چرا که برای پایان دادن به نظام مردسالار و لغو فرودستی زن اقدام می کند.

با این توضیح است که معتقدم ما نیز بایستی ماهیت مرد محور تعاریف واژه های علمی، اجتماعی و سیاسی را بر ملا کرده و جانبدارانه بودن آنها را نشان دهیم. هیچ حوزه ای از زندگی ما از تبیین مردانه برکنار نیست، بی دلیل نیست که در عرصه سیاست نیز با تعاریف مردانه واژه ها روبرو هستیم. به همین دلیل نیز برخی از فمینیستهای ایرانی در رد این مقولات بخاطر استفاده و تبلیغ مردان از آنها فاصله می گیرند و آنها را به کلی نفی میکنند با توجه به چنین ارزیابی است که من با مفاهیمی چون هیرارشی، اتوریته و دموکراسی برخورد کرده و نگاه دوباره ای به درک جنبش زنان ایرانی در تبعید به این مفاهیم می اندازم.

پیش از آن اما باید بدانیم جنبش زنان ایرانی در تبعید چه مشخصات و چه تاریخچه ای دارد؟ با چه خواسته و وظایفی روبرو است؟

قطعاً شما تا کنون بارها در سمینارها و همایش های متعدد، گذشته این جنبش را چه از جنبه آماری، تاریخی و چه از جنبه تحلیل سیاسی آن به بحث گذارده و مرور نموده اید. پس من به گفتن این نکته بسنده میکنم که این جنبش در طول حیات خود شکستها، پیروزیها و تجربیات گرانهایی که بعضاً نیز به بهای

مختلف بایستی در خدمت دگرگونه کردن مفاهیم در عرصه سیاست و تاثیر گذاری زنان باشد. بایستی مسئله قدرت سیاسی، حضور زنان در معادلات سیاسی و غیره دائما به بحث گذارده شده و آن سیاستی را که تنها در رقابت مردان برای قدرت جاری است و به راستی " امری مردانه است " را به سیاستی برای حفظ دستاوردهای جنبش های حق طلبانه، ضد تبعیض و رهایی طلبانه بدل کرد.

در برخی از کشورها اکنون احزاب زنان شکل گرفته و سعی میکنند در حیات سیاسی جامعه نقش تعیین کننده ایفا کنند. از جمله در بلژیک، ژاپن و آلمان.

" هیلدگارد شوی " در مورد سازمانهای سیاسی زنان در هند در مقاله " قدرت زنان با سازماندهی " ضمن مقایسه سازمانهای زنان در آنجا میگوید: " باید بررسی شود که آیا این سازمانها برای کنترل بیشتر بر اطلاعات، دانش و گنجینه های مادی و همچنین امکانات احاطه بر ساختارهای اجتماعی و بدین طریق برای شکل دادن قدرت زنان به آنان کمک میکند. سؤال اساسی در این رابطه این است که آیا این سازماندهی، فرودستی و ستم دیدگی زن و حاشیه نشین کردن آن در جامعه را به زیر سؤال میکشد و بدین طریق اسباب گذار و دگرگونی ساختارهای اجتماعی را فراهم میکند یا نه؟ " (۲)

عین سؤال فوق را می توان در رابطه با گروههای زنان ایرانی مطرح نموده و برای تکامل آنها به سازمانهای دخالتگر تلاش نمود.

۴ - مبارزه بر ضد سلطه جنسی، تجاوز، خشونت بر زنان و در یک کلام برای رهایی جنسی زنان: در این عرصه مثالها آنقدر فراوانند و جنبش زنان آنچنان در برخورد جدی به این پدیده ها ناتوان که جای تامل بیشتر را باز میگذارد. زنان ایرانی بسیاری در خارج از کشور توسط شوهرانشان کسک خورده، مورد خشونت و آزار قرار میگیرند و همه اینها در اکثر موارد در پشت درهای بسته و در حیطه باصطلاح خصوصی باقی می ماند و نه این جنبش به این زنان دسترسی دارد و نه متأسفانه این زنان دریچه های باز این جنبش را در مقابل خود می بینند. قتل فجیع بسیاری زن ایرانی بخصوص طی دو سال گذشته در سوئد، آلمان و هلند و یا خود سوزی بیش از ۲۵۰۰ زن ظرف تنها یکسال در استان خراسان، نیز نتوانست این گروههای زنان موجود را به عکس العمل وادارد.

علت چیست و چرا ما نتوانستیم به مرکزی برای مراجعه زنانی بدل شویم که در جستجوی محیطی هستند که در آن

برای مثال " ماریا میس " جنبش زنان آلمان را چنین تصویر می کند " آنها به جای سازمان از بالا، خود سازمان دهی - به جای هیرارشی، شرکت در تصمیم گیریها - به جای سیاست نمایندگی، سیاست مشارکتی و به جای مرکزیت، گروههای خودمختار و مرکز گریز را ایجاد کردند (۱)

ما با توضیح وظایف پیش روی جنبش زنان باید روشن کنیم که آیا این شکل از سازمان دهی با محتوا و اهداف این جنبش همخوانی دارد یا نه؟ وقتی از وظایف مبرم حرف می زنیم با درکی است که " سارتر " ارائه می دهد، او میگوید:

" مردسالاری حتماً به معنای حضور جنبشی در مقابل آن و مبارزه و آگاهی جنسی زنان نیست، برای وجود این آگاهی و مبارزه باید کسانی دخالت کرده و از جایی این امر را آغاز کنند. "

به نظر من این وظایف در قلمروهای مختلف بایستی مورد مذاقه قرار گیرد:

۱ - در قلمرو زندگی خصوصی: بایستی اندیشه را که بین زندگی خصوصی و زندگی اجتماعی دیوار چین بنا میکند طرد نمود. زندگی خصوصی صدها و هزاران زن ایرانی نشان دهنده آن است که نمی خواهند به شیوه مادران خود زندگی کنند و این مناسبات اجتماعی را در ساده ترین شکل خود به مصاف طلیعه اند افزایش آمار جدایها، کاهش زاد و ولد، کاهش آمار ازدواج، توسعه زندگی مشترک بدون ازدواج، انتخاب اشکال دیگر رابطه جنسی و نفی دگر جنس گرایی اجباری و در یک کلام انقلاب در رسوم اخلاقی و سنتی موجود، نشان از یک انقلاب بطئی فمینیستی دارد که تازه در آغاز راه است و جنبش زنان و سازمان آن بایستی مدافع این تحول باشند.

۲ - در حوزه فرهنگ: زنان در برخوردهای مردان و تعرض جنسی شان به زنان مقاومت نموده و برخاسته آنها را به عقب نشینی واداشته اند، حضور چهره زن در بسیاری آثار ادبی و هنری و پرداختن به مسئله زنان، چه از سوی زنان و چه از سوی مردان اثبات این مدعاست. از سوی دیگر بایستی با تبعیض جنسی، سانسور مردانه و فرهنگ جنس گرای موجود مبارزه ایی جدی را سازمان داد، در عین حال بسیاری مقالات، تحلیل ها و برخوردهای به مسائل روز که در نشریات مختلف علیه زنان به طور عام، زنان همجنسگرا، زنان جدانشده و ... منتشر می شوند و وقیحه سرایی می کنند، تا کنون نتوانسته است این جنبش را به حرکتی معقول وادارد.

۳ - در عرصه مشارکت در زندگی سیاسی: این امر به طرق

راههای برون رفت از بن بست کنونی مشغولند .
در گذشته و در چنین جدلهای نظری بود که هرگونه ساختار
تشکیلاتی منظم درون تشکلهای زنان رد میشد و کار کلکتیو یا
دسته جمعی بدون تعیین مسئولیتها پیشنهاد می گردید . مقاومت
در مقابل هرگونه هیرارشی و اتوریته پاسخی بود به جامعه پیش
از حد سانترالیزه شده و سازمانهای نخبه پرور و یا الیت پرور و
مرکز گرا .

اما دوره ارائه این پاسخ آن هم به این شکل سپری شده ،
وظائف کنونی که در پیش روی جنبش زنان است ، نیاز مبرم
یافتن اشکال مناسب سازماندهی را در خود می پروراند .

من بحث پیرامون چگونگی این دگرگونی را به بعد موکول
میکم ، در عین حال در کنفرانس بنیاد پژوهشهای زنان در
تایپستان ۲۰۰۱ در شهر استکهلم (سوئد) به باز کردن جوانب
مختلف پیشنهاد در این رابطه خواهم پرداخت .

بخش دوم پیرامون نقد و تعریف هژمونی و اتوریته می باشد
که آن را به شماره آتی موکول میکنم .

بقیه از صفحه ۳۵

ایدئولوژی را از حکومت جدا کرد ، التزام قانون اساسی را نه به
" احکام و موازین شرع مقدس اسلام " ، که به اعلامیه جهانی
حقوق بشر نمود ، و حق قانونگذاری را از " الله " (یعنی فقها
و مجتهدان) گرفت و به صاحب اصلی آن ، یعنی ملت ، منتقل
کرد . تا بدینوسیله تمام افراد بشر ، زن یا مرد ، با دین یا بی
دین ، مسلمان یا نامسلمان ، سفید یا سیاه و ... در برابر قانون از
حقوقی یکسان بهره مند گردند . " قوای حکومت " در تمام
نظامهای مدرن و دمکراتیک ، یعنی در آنجایی که انسانها چگونه
ای نسبی به رفاه و صلح و همزیستی مسالمت آمیز اجتماعی
دست یافته اند ، فقط " ناشی از ملت است . "

برلین ژانویه ۲۰۰۱

داخل پراتنز ها (...) از نویسنده است . برای فهم بهتر مطلب
مطالب داخل پراتنز ها (...) از نویسنده مقاله است .

بشوند ضمن طرح معضلات خود ، همدوش با دیگر زنان به
مبارزه با عوامل وجودی آنها برخیزند ؟

در وهله اول زنان فمینیست هستند که می توانند در این زمینه
به عملی در خور و شایسته دست زنند و بدیهی است هیچ
عملکرد موثری بدون سازمان دهی مطلوب ممکن نیست .

بدین معنی و با درک مجموعه وظائف ذکر شده می توان
گفت که استقلال اولیه جنبش زنان چنانچه به معنای استقلال و
جدایی و دوری از وظیفه پاسخ گویی به معضلات اجتماعی و
سیاسی قلمداد شود و با تعریف " سیاست امری مردانه است " و
یا " مسئله قدرت ، مسئله مردان است " امر سیاست و قدرت
دولتی را رها سازد ، به وظیفه و هدف اصلی خود یعنی ایجاد
جریانی مقابل سیستم مردسالار موجود عمل نکرده است .

آیا مخالفت با هیرارشی (به معنای ساختار تشکیلاتی سلسله
مراتبی) و یا اتوریته (به معنای وجود مرکز و رهبری) و
شیفتگی جنس زنان به دمکراسی و کار کلکتیو یا جمعی از
سوی زنان حقانیت نداشته است ؟

چرا قطعاً این امر دارای حقانیت بوده است . افرادی که
سألهای در تشکیلات سازمانهای چپ و غیرچپ سانترالیزم افراطی
و عدم وجود مناسبات دمکراتیک را لمس کرده و از آن رنج
برده اند و در جامعه نیز با مناسبات هرمی و از بالا سازماندهی
شده روبرو هستند ، مقاومتشان در مقابل اصل هیرارشی و
تشکیلات هرمی ضرورتی بود انکار ناپذیر ، این زنان و
گروههای آنان قصد داشتند با این جدایی از تشکلهای مختلط
خود را بازشناسند ، خواسته های خود را فرموله کند و اعتماد به
نفس از دست رفته شان را بازسازی کنند .

اما این اهداف امروزه همانگونه که برشمردیم تبدیل به اهدافی
شده که تغییرات اجتماعی را مد نظر دارد و جنبش زنان با
مطالباتی در سطح دیگر روبرو است . دیگر نمی توان به اصل
سازمان یابی و ضرورت آن بی تفاوت ماند و به دلیل تجربیات
منفی آن را رد نمود .

سازماندهی این جنبش علیه ستم جنسی و برای تغییر و
دگرگونی اجتماعی وظیفه عاجل فعالین این جنبش است . زنان
می خواهند تصورشان را از آینده ترسیم کنند و به کرسی بنشانند
و نگذارند باردیگر آینده بدون دخالت آنها و برقرار سرشان
طراحی شود .

به همین دلیل بحث سازماندهی گروههای موجود به مشغولیت
ذهنی فعالین این جنبش بدل شده است . از اطریش تا هلند ، از
آلمان تا استرالیا و آمریکا تا ایران گروههای زنان به بحث در مورد

جایگاه حقوقی و تصویر زنان در ولایت فقیه

پرویز دستمالچی

(به مناسبت هشتم مارس)

شده اند . براساس آن ، زنان ایرانی (نیمی از جامعه) ، از حقوق اساسی خود ، مبنی بر حق شرکت در اساسی ترین ارگانها و نهادهای تصمیم گیری پیش بینی شده در قانون اساسی ، اصولاً محروم هستند . نهادهایی چون :

- شورای خبرگان رهبری (۸۲ تن مجتهد) .
- رهبری مذهبی نظام (فقیه یا مجتهد ، تمرکز بیش از ۹۵ درصد قدرت سیاسی در دست او) .
- شورای نگهبان (۶ فقیه یا مجتهد - بعلاوه ۶ حقوقدان مسلمان ؟) .
- رئیس جمهوری (شخصیت سیاسی - مذهبی) .
- رئیس قوه قضائی (مجتهد) .
- رئیس دیوانعالی کشور (مجتهد) .
- دادستان کل کشور (مجتهد) .

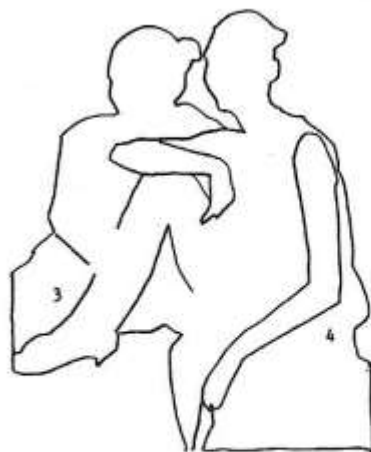
به علاوه اینکه ، وزیر اطلاعات و امنیت ، چون قانوناً باید یک نفر فقیه و مجتهد باشد ، نمی تواند زن باشد و نیز امامان جمعه ، که قدرت و مقام آنها از استانداران هم بالاتر و بیشتر است . زنان ایران از حق شرکت در این ارگانها و نهادهای اساسی نظام قانوناً محروم هستند . زیرا تمام آنها در انحصار فقها و مجتهدان است و زنان (فعال) نمی توانند فقیه و مجتهد باشند .

زنان علاوه بر حقوق اساسی (که از آن محروم هستند) در حقوق شهروندی و مدنی خویش نیز ، یا از حقوق خود محروم هستند ، یا در بهترین حالت از نیمی از حقوق مردان بهره مندند . در زیر فقط نمونه هایی از مجموعه بی حقوقی ها و تبعیض ها در قوانین مدنی جمهوری اسلامی را می آورم . بررسی کامل این نا برابری ها باید حتماً موضوع نوشته ای دیگر باشد .

شهادت (قوانین مجازات اسلامی) - باب زنا

ماده ۷۴ : " زنا چه موجب حد جلد (شلاق) باشد و چه موجب حد رجم (سنگسار) با شهادت چهار مرد عادل یا سه مردعادل و دو زن عادل ثابت می شود . "

جمهوری اسلامی ، نظامی است بر اساس " حاکمیت الله " و " حکومت فقها " . دقیق تر ، نظام جمهوری اسلامی بر اساس اعتقادات شیعیان دوازده امامی مکتب اصولی شاخه ولایت فقیه ، بنا شده است . در این نظام ، حق قانون گذاری از ملت سلب و به " الله " اختصاص دارد . رابطه " الله " با جامعه ، " صالحان " (یا همان فقها و مجتهدان) هستند . تعیین کننده و مفسر " خواست و مشیت " الهی نیز همان فقها و مجتهدان میباشند . قانون اساسی جمهوری اسلامی التزامش نه به اعلامیه جهانی حقوق بشر ، که به " احکام و موازین شرع مقدس اسلام " است . در این نظام " حقوق بشر " اصولاً مردود است ، زیرا این حقوق منتج از عقل و اراده انسان است . در فلسفه و اعتقادات ولایت فقیهان ، انسان نه دارای " حقوق " که دارای تکلیف و وظیفه است ، که گویا از سوی " الله " تعیین شده اند . از " پیش از تولد تا پس از مرگ " . در خصوصی ترین امور شخصی از امور جنسی ، تا اداره کشور . " شرع مقدس " ، از نظرگاه " صالحان " (فقهای مکتب اصولی) دارای چهار منبع حقوقی است : ۱ - قرآن ، ۲ - گفتار ، کردار و زندگی پیامبر مسلمانان محمد (سنت و حدیث محمد) ، ۳ - گفتار ، کردار و زندگی دوازده امام (سنت و حدیث دوازده امام) ۴ - اجتهاد . قانون اساسی ، و نیز قوانین مدنی ، قضائی ، جزائی و ... تماماً براساس همین " احکام و موازین " تدوین و تنظیم



ماده ۷۵: " در صورتی که زنا فقط موجب حد جلد باشد به شهادت دو مرد عادل همراه با چهار زن عادل نیز ثابت می شود "

ماده ۷۶: " شهادت زن به تنهایی یا به انضمام شهادت یک مرد عادل زنا را ثابت نمی کند ... "

در باب لواط

ماده ۱۱۷: " حد لواط با شهادت چهار مرد عادل که آن را مشاهده کرده باشند ثابت می شود . "

ماده ۱۱۹: " شهادت زنان به تنهایی یا به ضمیمه مرد ، لواط را ثابت نمی کند "

در باب مساحقه (هم جنس بازی زنان)

ماده ۱۲۸: " راههای ثبوت مساحقه در دادگاه همان راههای ثبوت لواط است . "

(از جمله این راهها نگاه کنید به ماده ۱۱۷ و ۱۱۹ یادشده در بالا) .

باب چهارم : قوادی

ماده ۱۳۷: " قوادی با شهادت دو مرد عادل ثابت میشود . "

باب پنجم : قذف

ماده ۱۵۳: " قذف با دویار اقرار یا با شهادت دو مرد عادل اثبات می شود . "

باب ششم : مُسْکَر

ماده ۱۷۰: " در صورتی که طریق اثبات شرب خمر شهادت باشد ، فقط با شهادت دو مرد عادل ثابت می شود . "

و ...

ارث

ماده ۹۰۷: " ... اگر اولاد متعدد باشند و بعضی از آنها پسر و بعضی دختر ، پسر دو برابر دختر می برد . "

قصاصی (قوانین مجازات اسلامی)

ماده ۲۲۰: " پدر یا جد پدری که فرزند خود را بکشد قصاص نمی شود ... "

ماده ۲۳۷ - الف: " قتل عمد با شهادت دو مرد عادل ثابت و ...

می شود . "

ب - قتل شبه عمد یا خطا با شهادت دو مرد عادل یا یک مرد عادل و دو زن عادل ، یک مرد عادل و قسم مدعی ثابت می شود . "

ماده ۲۵۸: " هرگاه مردی زنی را به قتل رساند ولی دم حق قصاص قاتل را با پرداخت نصف دیه دارد ... "

ماده ۳۰۰: " دیه قتل زن مسلمان خواه عمدی خواه غیر عمدی نصف دیه مرد مسلمان است . "

- قانون مربوط به انتخابات قضات دادگستری میگوید " قاضی باید مرد مسلمان باشد "

ازدواج و طلاق

ماده ۱۲۱۰ - تبصره ۱: " سن بلوغ در پسر پانزده سال تمام قمری و در دختر نه سال تمام قمری است . " یعنی سن ازدواج دختران هشت سال و نیم هجری شمسی است . این ماده یعنی قانونی کردن حق تجاوز به کودکان و خردسالان دختر . یعنی بازی با سرنوشت نیمی از جامعه .

ماده ۱۰۴۱: هر چند که نکاح (زناشویی) قبل از بلوغ را ممنوع می داند ، اما تبصره آن " عقد نکاح قبل از بلوغ " را با " اجازه ولی به شرط رعایت مصلحت مولی علیه " را صحیح می داند .

ماده ۱۰۴۳: میگوید " نکاح دختر باکره اگر چه به سن بلوغ رسیده باشد موقوف به اجازه پدر یا جد پدری او است ... "

ماده ۱۰۶۰: " ازدواج زن ایرانی با تبعه خارجی در مواردی هم که مانع قانونی ندارد موقوف به اجازه مخصوص از طرف دولت است . "

ماده ۱۱۱۷: " شوهر می تواند زن خود را از حرفه یا صنعتی که منافی مصالح خانوادگی یا حیثیات خود یا زن باشد منع کند "

ماده ۱۱۰۸: " هرگاه زن بدون مانع شرعی از ادای وظایف زوجیت امتناع کند مستحق نفقه نخواهد بود . "

ماده ۱۱۰۵: " در روابط زوجین ریاست خانواده از خصایص شوهر است . "

ماده ۱۱۳۳: " مرد می تواند هر وقت که بخواهد زن خود را طلاق دهد . "

عقیف مومن بنکاح آرد از آنچه مالک آن شده اید، از کنیزان مومنتان، گیرد، خدا به ایمان شما داناست. همه از یکدیگر گیرد. آنها را باذن کسانشان بزنی گیرید و مهرشان را بشایستگی بدهید، که عقیقیان باشند نه زناکار و رفیقگیر. و چون شوهردار شدند اگر کار بدی کردند. مجازاتشان نصف زنان آزاد است... (همانجا، سوره نساء آیه ۲۵، ص ۴۹).

از آیه های یاد شده در بالا چنین برمیآید که در جامعه اسلامی و مطابق آنچه خداوند گفته است زنان ابتداء به دو دسته تقسیم میشوند.

۱- زنان آزاد عقیف که آنها را میشود به نکاح در آورد و ۲- زنان کنیز که مردان مالک آنها شده اند، مجازات زنان کنیز نیم مجازات زنان "آزاد" است. آنچه در آیه ۱۵ سوره نساء بسیار قابل توجه است این است که اگر زنان کار بد کردند و چهار گواه بر این امر شهادت دادند، میتوان آنها را در خانه تا رسیدن مرگ آنها زندانی نمود. در این جا منظور از کار بد مشخص نیست و لذا سرنوشت زن به دست مرد و تفسیر اوست. در آیه ۲۴ همین سوره یک قدم فراتر رفته میشود. در آنجا صحبت برسر بیم داشتن از نافرمانی زن میباشد. نه اینکه کار بد و یا نافرمانی اصولاً انجام گرفته باشد. مجازات میتواند صرفاً با نگرانی مرد از نافرمانی زن فوراً شروع شود. این مجازات مرحله به مرحله به پیش میرود. ابتدا پند داده میشود. سپس زن از نظر جنسی مجازات میشود و بعد نوبت به تنبیه جسمی او میرسد. بدین ترتیب می توان به راحتی تصور نمود که چگونه زندگی و جان زن میتواند بازچه دست مردی قرار گیرد که هرگونه تلاش زن برای ابراز وجود و حرکتی مستقل را نافرمانی و "کار بد" قلمداد میکند. نافرمانی و کار بد، از فرد به فرد و از گروه اجتماعی به گروه اجتماعی و از جامعه ای به جامعه دیگر متفاوت هستند. این امر بستگی به آن دارد که چه معیارها و ارزشهایی از طرف یک جامعه و فرد پذیرفته میشود.

ناباکی زنان

"ترا از حیض (عادت ماهیانه زنان - نویسنده) می پرسند، بگو: آن آزاری است. هنگام حیض از زنان کساره کنید و نزدیکشان مشوید تا پاک شوند. چون پاک شدند از آنجا که خداوند فرماتان داده برآنها درآئید که خدا توبه گران و پاکیزه خویاترا دوست دارد. زنان کشت شمایند، به کشت خویش چنانکه خواستید در آئید برای خویش پیش اندیشی کنید و از خدا بترسید و بدانید که بدرگاه او میروید. و مومنان را بشارت

منشاء یا پایه های فکری عقیدتی تمام این نابرابری ها در کجاست؟ در اینجا فقط نگاهی به کتاب "الله" بیندازیم:

برتری مردان بر زنان

"مردان، کاراندیش زنانند، برای آنکه خدا بعضی کسان را بر بعضی دیگری برتری داده و برای آنکه از مال های خویش خرج کرده اند. زنان شایسته، فرمانبرند و حفظ غیب کن بحفاظت خدا. زنانی که از نا فرمانیشان بیم دارید، پندشان دهید و در خوابگاه ها از آنها جدایی کنید. و بزنیان. و اگر فرمانبر شدند. برآنها، بهانه مجوئید که خدا والا و بزرگ است" (آیه ۳۴ سوره نساء - زنان - ص ۵۰، قران مجید ترجمه ابوالقاسم پاینده. انتشارات جاویدان، چاپ سوم ۱۳۵۴).

خداوند در قران مجید، برای سرزنش مردان، همواره آنها را با زنان مقایسه میکند. از جمله این موارد. هنگامی است که محمد از مومنین می خواهد که همراه او و برای اسلام جهاد کنند و عده ای امتناع میکنند.

"و چون سوره ای نازل شود که به خدا ایمان بیاورید و همراه پیغمبر او جهاد کنید، مکت دارانشان، از تو اجازه خواهند و گویند: ما را بگذار بازنشستگان باشیم. راضی شده اند که قرین زنان باشند بردلهایشان مهر (غفلت) زده شده و فهم کردن نتوانند." (همانجا سوره توبه، آیه های ۸۷ و ۸۶، ص ۱۲۰).

تنبیه زنان

در سراسر قران مجید هیچ آیه ای یافت نمی شود که در آن خداوند به زنان گفته باشد که اگر همسران آنها نافرمانی کردند. چگونه تنبیه شوند. اما در مورد تنبیه زنان چندین آیه وجود دارد که از جمله آیه های زیر می باشند:

"... زنانی که از نافرمانیشان بیم دارید، پندشان دهید و در خوابگاه ها از آنها جدائی کنید. و بزنیان. و اگر فرمانبر شدند، بر آنها بهانه مجوئید که خداوند والا و بزرگ است." (همانجا سوره نساء - زنان - آیه ۳۴، ص ۵۰).

"آنکسان از زنان شما که کار بد میکنند، چهار گواه از خودتان بر آنها بجوئید. اگر گواهی دادند در خانه ها بازشان دارید تا مرگشان برسد، یا خدا راهی برای آنها پدید آورد." (همانجا، سوره نساء - زنان - آیه ۱۵، ص ۴۸).

"و هر کسی از شما که از جهت مکت، نتواند، زنان

رسان . (۱) همانجا ، سوره بقره ، آیه های ۲۲۳ ، ۲۲۳ + ص (۲۱) .

رابطه مرد و زن در اینجا همانند رابطه کشت و کشتگر بیان میشود . مرد هرزمان که اراده کند می تواند به کشت خود در آید . خداوند فرمایش داده است که پس از پاکي زنان به آنها نزدیک شوند و بر آنها در آیند . در اینجا از عادت ماهیانه زن ، که پدیده ای مربوط به طبیعت او میشود ، به عنوان آزاد یاد میشود و در این دوران او ناپاک و نجس است مرد از این آزاد مبرا است و دوران ناپاکي ندارد . تقریباً در تمامی قران مجید خداوند با مردان گفتگو میکند که در مورد زنان چگونه رفتار کنند . دستورالعمل ها در جهت حاکمیت مطلق مرد و در بند نگهداشتن زنان میباشد .

ارث

" خدا شما را در باره فرزندان سفارش میکند ، پسر را بهره مانند دو دختر است و اگر دختر باشند و بیش از دو تن ، دو ، سه یک (دوسوم - نویسنده) آنچه وانهاده از آنهاست و اگر یک دختر باشد نیمی از اوست ... " (همانجا ، سوره نساء - زنان - آیه ۱۱ ، ص ۴۷) .

" از تو فتوا میخواهند ، پگو خدا شما را در باره مرده ای که از زیر و بالا وارثی ندارد . فتوی میدهد - اگر مردی که فرزندی ندارد بمیرد و خواهری دارد . نصف آنچه وانهاده از اوست ، او نیز از خواهر خویش اگر فرزندی نداشته باشد ارث می برد . اگر دو خواهر بودند . دو سه یک از آنچه وانهاده از آنهاست . اگر جمعی باشند ، مردان و زنان ، مرد مانند بهره دو زن دارد ، خدا برای شما بیان میکند که گمراه نشوید و خدا بهمه چیز داناست . " (همانجا ، سوره نساء آیه ۱۷۶ ، ص ۶۳) .

محروم کردن زنان ، یعنی نیمی از جامعه ، از بهره گیری مساوی از ثروت انباشته شده ، ارث ، یعنی از میان برداشتن یکی پیش شرط های لازم برای تساوی حقوق و شانس برابر در جامعه این قوانین قدرت اقتصادی زن را ، در بهترین حالت و در شرایطی که دیگر قوانین نابرابر از میان رفته باشند ، در حد نصف مرد محدود خواهد کرد و لذا قدرت شکوفایی و رقابت عادلانه را از او خواهد گرفت . البته این گفته براین فرض محال استوار است که محدودیت های دیگر از میان رفته باشد و در زمینه های دیگر تساوی حقوقی در برابر قانون برقرار شده باشد . اما از آن جایی که واقعیت امر چنین نیست و قوانین مربوط به ارث از جمله یکی از حلقه های زنجیری هستند که زن را در نظام

اسلامی به موجودی بی حقوق ، و یا در بهترین حالت به موجودی که نیم مرد ارزش دارد ، تبدیل می نماید ، لذا می توان به راحتی به این نتیجه رسید که پیش شرط لازم برای برقراری حقوق مساوی و شانس برابر برای زنان از میان برداشتن تمامی قوانینی است که زنان را به هر شکل از بخشی از حقوق اجتماعی خود محروم میکند ، و دوم بوجود آوردن پیش شرط های مادی لازم در جامعه (در زمینه های گوناگون) به منظور تحقق شانس برابر برای زن و مرد میباشد . انسان ، (مرد یا زن) ، یک بار بدنیا میآید و فقط یک بار حق و شانس زندگی دارد . نباید اجازه داد ، تحت هر نامی ، این حق و شانس از نیمی از انسانها گرفته شود . برای تحقق این امر ، بویژه مردان روشنفکر نقش و مسئولیتی بسیار حساس دارند .

شهادت

" اگر کسی که حق به عهده اوست کم خرد یا بی خرد است و املا کردن نمی تواند ، سرپرست وی ، بدرستی املا کند . و دو گواه از مردان خویش بگواهی بگیرند . اگر دو مرد نباشند . یک مرد و دو زن از گواهانی که رضایت میدهند . تا اگر یکیشان از یاد برد ، یکی از آنها بخاطر آن دیگر بیاورد ... " همانجا ، سوره بقره ، آیه ۲۸۲ ص ۲۹) .

ازدواج و طلاق

" اگر بیم دارید که در کار یتیمان انصاف نکنید ، از زنان هرچه خوش دارید . دو تا دوتا ، سه تا سه تا و چهارتا چهارتا بگیرید . و اگر بیم دارید که عدالت نکنید ، فقط یک زن یا کنیزی که مالک آنید . این مناسب تر است که ستم نکنید . کابین زنان را برغبت بدهید . اگر چیزی از آنها برضای خاطر بشما واگذاشتند ، شیرین و گوارا بخورید . امواتان را که خدا قوام کار شما کرده به کم خردان ندهید . از آن روزیشان دهید و پهبانیدشان و با آنها سخنی پسندیده گوئید . " (همانجا ، سوره نساء آیه های ۳ ، ۴ ، ۵ ، ص ۵۶)

در اینجا علاوه بر باز گذاشتن دست مردان در " گرفتن " زنان به میزانی که میل و توان دارند ، قابل توجه ، اشاره ای است که خداوند به کم خردی زنان میکند و به مردان توصیه میکند که اموال خود را در اختیار کم خردان نگذارند .

حضرت محمد خود حداقل بیست زن گرفت خدیجه ، سوره ، عایشه ، ام سلمه ، حفصه دختر ابن الخطاب ، زینب دختر جحش ، جویریة دختر حادث ابن ابو فرار ، ام حبیبه ، صفه

هدف در اینجا نشان دادن فقط بخشی از " احکام و موازین شرع اسلام " بود ، که به عنوان قانون " الهی " خدشه ناپذیر و غیر قابل تغییراند و واجب الاجرا . قانون " الهی " ، قانون منتج از اراده انسان نیست ، که بنا بر ضرورت و نیاز ، هر زمان که لازم آمد ، کنارش گذاشت .

قانون الهی بهترین وسیله است در دست یک دیکتاتور . انسانی که اعتقادی عمیق به آفریننده خود دارد . چگونه می تواند است به مخالفت با قوانین او بپردازد . استناد به قانون الهی به منظور " مشروعیت حکومت و قانون " ، عملاً یعنی سلب حق حاکمیت مردم بر سرنوشت خود و لذا از بنیاد با مفهوم دموکراسی در تضاد است . خداوند مسلمانان در باره کسانی که به او شک و تردید نمایند در قرآن چنین می گوید :

" مگر نمی دانند که هر کس با خدا و پیغمبرش مخالفت کند . سزای او آتش و جهنم است که جاودانه در آن باشد و این رسوایی بزرگ است . " (سوره توبه آیه ۶۲) .

" بگو این حق از پروردگار شماست ، هر که خواهد ایمان بیاورد و هر که خواهد منکر شود که ما برای ستمکاران آتشی مهیا کرده ایم که سر پرده های آن در میانشان گیرد . و اگر فریاد رسی خواهند به آبی چون مس گداخته کمکشان دهند که چهره ها بریان میکنند ، چه شربتی و چه بد جای آسایشی است . " (سوره کهف - آیه ۲۹) .

در " احکام و موازین شرع " مورد نظر ولایت فقیهیان نگاه به زن ، نیمی از انسانها ، اصولاً " نگاهی عقب گرا و ارتجاعی است ، در باره بی خردی زنان حضرت علی میگوید :

" ای مردم ، زنها از ایمان و ارث و خرد کم بهره هستند . اما نقصان ایمانشان به جهت نماز نخواندن و روزه نگرفتن است در روزهای حیض و جهت نقصان خردشان آن است که در اسلام گواهی دو زن بجای گواهی یک مرد است . و از جهت نقصان نصیب و بهره هم ارث آنها نصف ارث مردان میباشد . پس از زن های بد پرهیز کنید و از خویانشان بر حذر باشید ، در گفتار و کردار پسندیده از آنها پیروی نکنید تا در گفتار و کردار نا شایسته طمع نکنند . " (نهج البلاغه ، خطبه ها ، نامه و سخنان کوتاه امیرالمومنین به قلم فیض اسلام ، جلد ۱ - ۶ تهران چاپخانه آفتاب ص ۱۷۰)

" زنان را با آزار رساندن (به آنها) بر نیانگیزانید هر چند دشنام به شرافت و بزرگواری شما داده به سرداران و بزرگانتان ناسزا گویند ، زیرا نیروها و جانها و خردهای ایشان ضعیف و سست است ... " (همانجا ۸۵۱)

میمونه ، فاطمه دختر سریع ، هند دختر یزید ، اسماء ، زینب دختر یزید ، هبله ، اسماء دختر نعمان ، فاطمه دختر ضحاک ، ماریه ، ریحانه ، امشریک دوسیه . عایشه از جمله زنان بسیار معروف حضرت محمد است حضرت محمد او را در هفت سالگی به نامزدی خود در آورد و در نه سالگی با او ازدواج کرد . تفاوت سن بیش از ۴۰ سال بود .

" آنها که به سوگند از زنان خویش دور شوند چهار ماه منتظر مانند اگر باز گشتند خدا آمرزگار و رحیم است . و اگر قصد طلاق کردند خدا شنوا و داناست . طلاق شدگان ، تا به پاکی منتظر بمانند و اگر بخدا و روز دیگر ایمان دارند روا نیست چیزی را که خدا در رحمهایشان خلق کرده نهان دارند . شوهرانشان ، اگر سر اصلاح دارند . در مدت انتظار به بار آوردنشان سزاوارترند . زنان را نیز مانند وظائفشان حقوقی شایسته است و مردان را بر آنها مرتبتهای هست و خدا عزیز و فرزانه است . طلاق دوبار است ، آنگاه یا بشایستگی نگاهداشتن یا به نیکی رها کردن ، شما را نرسد که از آنچه به زنان داده اید چیزی بگیرید ، مگر آنکه بدانید که حدود خدا را پیا نمی دادند . اگر دانستید که حدود خدا را به پا نمی دارند . در آنچه زن به عوض خویش دهد ، گناهی بر آنها نیست . این حدود خداست . از آن تجاوز میکند و کسانی که از حدود خدا تجاوز کنند . ستمکارانند . اگر باز زن را طلاق داد ، دیگر بر او حلال نیست تا با شوهری غیر او نکاح کند ، اگر طلاقش داد و دانند که حدود خدا را پیا میدارند ، گناهی بر آنها نیست که بیکدیگر باز کردند . این حدود خداست که ، برای گروهی که دانایند ، بیان میکند . و چون زنان را طلاق دادید و بمدت خویش رسیدند ، بشایستگی نگاهشان دارید با شایستگی رها کنید ، برای ضرر زدن نگاهشان مدارید که ستم کنید هر که چنین کند بخویش ستم کرده است ... " (همانجا ، سوره بقره ، آیه های ۲۲۶ ال ۲۳۱ ، ص ۲۲ ، ۲۱) .

" اگر زنان را طلاق دادید ، مادم که بآنها دست نزده یا مهری برایشان مقرر نداشته اید ، گناهی بر شما نیست . ولی از بهره ای شایسته ، که در خور نیکو کاران است ، توانگر بقدر خویش و تنگدست بقدر خویش ، بهره ورشان کنید . و اگر پیش از آنکه بزنان دست بزنید ، طلاقشان دادید و مهری برای آنها مقرر داشته اید ، باید داد مگر آنکه گذشت کنند یا آنکه گره زناشویی بدست او گذشت کند ... " (همانجا سوره بقره آیه

میان آنها (مانند شجاعت ، سیاست و سخاوت) برقرار کرده و مردان از اموال خود انفاق می کنند ، و گذشته از پرداخت مهریه تمام مخارج زن و خانواده به عهده مردان است . بنابراین زنان نیکخو شوهران خود را فرمانبرداران و نگهدار عفت و پاکدامنی خود هستند . بسبب آنچه خداوند آنها را نگاه داشته و تفضل کرده است ... و ... زنانی را که نگران نشوز (= نافرمانی و ناسازگاری زنان با مردان) و نافرمايشان هستيد (در وحله اول) پند و اندرز دهید . (چنانچه موثر نيافتاد در مرحله دوم) بستر خود را از آنان جدا کنید . (و چنانچه بازهم سودمند واقع نشد ، در مرحله سوم) آنها را تنبيه کنید .

اصولاً "صفات و خصوصیات زنان در تمام ادبیات کهن و نوین ولایت فقیهیان به گونه زیر است :

- زنان یا از عقل و خرد بی بهره اند یا کم بهره .
- در گفتار و کردار خوب و پسندیده باید از آنها دوری جست .
- زنان اصولاً موجوداتی پست و ترسو هستند
- حظ و بهره اشان در جهان آفرینش کمتر از مردان است .
- غیرت ندارند .
- آنها باید در برابر مردان سجده کنند .
- ضعیف و مانند یتیمان هستند و پس نیاز به قیم دارند .
- زنان بخشی از اسیران مردانند .
- رأی ایشان ضعیف و عزم آنها سست است
- رازی را نباید با آنها در میان گذاشت .
- آنها را باید پیوسته در پرده نگهداشت تا مرد دیگری را نبینند
- و ...

میتوان این تصویر از حقوق و صفات زنان را بخشی از " احکام نسبی " کتاب مقدس دانست که ویژه آن زمان بوده است . می توان آن را ضرورت های لازم برای آن زمان و قبیله بادیه نشین عرب دانست . می توان بسیاری از " احادیث و روایات " را ساختگی و جعلی ، و پس بی اعتبار دانست . می توان آنها را همان " وحی منزل " تصور کرد ، و ... می توان دهها تفسیر برداشت یا به زبان فقها ، " قرائت های گوناگون از " احکام و موازین شرع اسلام " داشت . اما آنچه روشن است با این بی حقوقی و تبعیض ها ، و با این تصویر زشت و دون برای نیمی از انسانها ، هرگز نه عدالتی (سیاسی یا اجتماعی) پا خواهد گرفت ، نه جامعه مدنی و نه دموکراسی . برای پایان بخشیدن به بحث " قرائت " ها در فلسفه و پهنه حکومت ، و بدنبال آن وابسته کردن سرنوشت نیمی از جامعه به تفسیر یا تعبیر یا قرائت این یا آن فقیه " روشنفکر " ، باید بی چون و چرا دین و

نگاهی کوتاه و گذرا به تقریباً تمام متن ها و گفتارهای " مقدس " مورد پذیرش ولایت فقیهیان ، چه در گذشته و چه در حال ، تصویری است که توسط " عالم ربانی " آنها ، مرحوم ملا محمد باقر مجلسی ، در کتاب حلیه المتقین (زیور مومنان) ارائه می کند . او از جمله در باره زنان می نویسد :

" در بیان حق زن و شوهر بریکدیگر و احکام ایشان از حضرت امام باقر و امام جعفر صادق منقول است که حق تعالی برای زنان غیرت جایز نداشته است و از برای مردان غیرت قرار داده است . از حضرت محمد باقر منقول است که زنی آمد به خدمت رسول (ص) و گفت یا رسول الله چیست حق شوهر بر زن فرمود لازم است که اطاعت شوهر بکند و نافرمانی نکند و از خانه بی رخصت او تصدق نکند و روزه و سنت بی رخصت (اجازه) او ندارد و هر وقت اراده نزدیکی کند مضایقه نکند اگر چه بر پشت پالان شتر باشد و از خانه بی رخصت او بدر نرود و اگر بی رخصت بدر برود ملائکه آسمان و زمین و ملائکه غضب و ملائکه رحمت همه او را لعنت کنند تا به خانه برگردد ... حضرت رسول (ص) فرمود که اگر امر میکردم که کسی برای غیر خدا سجده کند ، هر آینه می گفتم که زنان برای شوهران سجده کنند ... از حضرت صادق منقول است که بترسند از خدا در حق دو ضعیف ، یتیمان و زنان و حضرت رسول (ص) فرمود که بهترین شما آنکسی است که با زنان بهتر سلوک کند و فرمود که عیال مرد اسیران اویند و محبوب ترین بندگان خدا کسی است که احسان به اسیران خود بیشتر کند ... و حضرت امیرالمومنین وصیت فرمود به حضرت امام حسن که زینهار مشورت با زنان مکن رای ایشان ضعیف و عزم ایشان سست است ، ایشان را پیوسته در پرده بدار و بیرون مفرست و تا توانایی چنان کن که غیر تو مردی را نشناسد ... حضرت امام محمد باقر فرمود که رازی را به ایشان مگوئید و در باره خویشان شما آنچه گویند اطاعت نکنید و حضرت امیرالمومنین فرمود که مردی که کارهای او را زنی تدبیر کند ملعون است و حضرت رسول (ص) چون اراده جنگ داشتند با زنان خود مشورت میکردند و آنچه ایشان می گفتند خلاف آن را می کردند ... " انتشارات علمی - فصل ششم - ص ۷۶ - ۷۹) . این تصویر از زن از " کتاب مقدس " تا پایه گذار جمهوری اسلامی ، تا پیروان او ادامه دارد . آیت الله خمینی در تحریر الوسیله ، فصل نهم ، حقوق خانواده از جمله می نویسد :

" مردان کارداران و سرپرستان باتوانند به سبب امتیازاتی که

آزمون نوگرایی در سنجش پاسخها

<< مسئله زنان از دیدگاه اصلاحگران طرفدار حکومت اسلامی >>

فرخنده مدرس

مقدمه :

هرگونه تحول و تغییر در این رابطه میشد، پشت سرگذاشته است. بعبارت دیگر علیرغم مخالفتها و مقاومت‌های دیرینه و موانع تاریخی وسیع از دیر باز، امروز مسائل و مشکلات زنان به وجدان آگاه عمومی راه یافته و براین وجدان سنگینی می کند. و هم اینکه، وضعیت زنان در شکل امروزینش یعنی بر بستر تفسیرها و تعبیرهای عقب مانده از جایگاه و حقوق زنان مانعی است که در حرکت و پویایی جامعه کندی ایجاد کرده، لذا ناگزیر از، از میان برداشتن است.

منه‌ب استبدادی و آزادی و تساوی حقوق زنان

پاسخهایی که به مسئله زنان داده میشوند، تنها می توانند از بُعد تأثیرگذاری و یاری رسانی به حرکت جامعه در جهت توسعه و رشد مناسبات اجتماعی - فرهنگی، انسانی، سیاسی و اقتصادی مورد توجه قرار گیرند. از همین رو کلیه دیدگاهها و نظراتی که بنوعی منکر مشکلات زنان شده و از ادامه سلطه مناسبات غیرعادلانه و تبعیض آمیز و موقعیت ضعیف زنان در

مسئله زنان که در ابتدای برآمدن حکومت اسلامی از یک اعتراض و مقاومت در برابر تهاجمات و دست اندازیهای حکومتی به آزادیها و حقوق اجتماعی زنان آغاز شد، امروز در نگرشی عمیقتر به مشکلات جامعه به معضلی بدل گردیده که ایجاد برخی تحولات اساسی در گرو حل آن می باشد.

در ایران نیز مانند بسیاری از کشورهای جهان، مسئله زنان در ارتباط مستقیم و جدائی ناپذیر با امر رشد و توسعه چه در زمینه مادی و رفاه اقتصادی و چه در زمینه فرهنگی و مناسبات انسانی قرار دارد. بدون در نظر گرفتن این رابطه و بدون افزایش نقش و سهم زنان در پروسه رشد و ترقی مادی و معنوی جامعه، چشم امیدی به موفقیت رشد و توسعه در هیچ زمینه ای نخواهد بود.

هرقدر جامعه در ضرورت رشد و توسعه و ترقی اجتماعی متفق القول تر میشود، به همان میزان ضرورت دگرگونی در وضعیت زنان و تعبیرهای جدید از موقعیت و جایگاه آنان بیشتر خود را می نمایاند. و هر چه بیشتر نظریه ها و اندیشه ها حول خواست گشایش فضای فرهنگی، سیاسی، تحقق حقوق بشر، آزادیهای فردی، عدالت و برابری گرد می آیند، اجتناب ناپذیری تبعیض زدائی از حقوق زنان و برابری آنان با مردان خود را نمودارتر میسازد. تنها در صورت درک صحیح معادلات فوق، امکان دستیابی به پاسخی شایسته و همه جانبه به مسئله زنان در ایران فراهم خواهد شد.

امروز در برخورد به مسئله زنان نظرات گوناگونی مطرح میگردند و بدلیل گستردگی موضوع، هیچ نیروی سیاسی - اجتماعی نیست که بتواند از کنار آن بی تفاوت و بی سخن عبور نماید. همین فراوانی برخوردها به مسئله زنان ثابت می نماید که جامعه فازهائی را که در آن هیچگونه رسمیت و اولویتی برای مسئله زنان قائل نبود و یا بالکل منکر ضرورت



جامعه که موجب فلج شدن بخش وسیعی از نیروهای محرکه اجتماعی شده اند، همچنان دفاع می کنند، بهیچ روی در خور بررسی و مباحثه نیستند. مقابله و مبارزه و طرد چنین نظراتی از وظائف مهم و مبارزاتی زنان محسوب می شوند. این نوع تفکرات حتی دیگر به لحاظ درک جامعه و روانشناسی عمومی و عکس العمل مردم در مقابل تحولات و رفرمهای اجتماعی نیز در خور بررسی نیستند. آنچه مسلم است، با آمدن سنتی ترین لایه های مذهبی به قدرت سیاسی و نمودار شدن محدودیتها و تنگنای اعتقادی آنان در تجربه عملی جامعه، نه تنها دیگر دارای پایگاه جدی در میان مردم نیستند، بلکه حتی مخالفت عمومی و گسترده ای را بر علیه خود برانگیخته اند.

جریان اجتماعی - سیاسی - نظری که برقراری حکومت اسلامی و ابزار قدرت ساختن دین را یک پروژه 'اصلاحی' در میان نگرشهای دینی قلمداد میکند و بر تلاشهای تاریخی برای تحقق چنین پروژه ای میباید، چگونه می تواند براین محصول بشورد و آن را از عرصه دخالت در زندگی مردم کنار نهد؟!

علاوه براین در ایران مسئله زنان دروجه عمده و اصلی خود یعنی تساوی حقوقی و آزادیهای فردی به امری به شدت سیاسی بدل شده است. بدین معنا که اگر روزی میشد بدون اعتنا به قدرت سیاسی و بدون رودررویی با حکومت و ارزش های آن در جهت افزایش حقوق و آزادیهای زنان و در جهت تغییر موقعیت اجتماعی آنان گامهایی برداشت، اما امروز حکومت اسلامی و متولیان آن با داخل نمودن مذهب در کلیه عرصه های زندگی اجتماعی و خصوصی مردم و بویژه در زندگی زن ایرانی، برداشتن کوچکترین گام در جهت آزادی آنان از قید و بندهای حکومت ساخته، بدون رودررویی با ساختار ارزشی حکومت، عملی نمیشد. متولیان حکومت استبدادی - مذهبی همواره آزادی، فردگرایی، برابری انسانها و رفع تبعیض جنسی را اذعاننامه ای علیه خود و پایه های اعتقادی و ارکان ارزشی خویش قلمداد نموده اند. گام برداشتن در جهت تحقق هریک از مولفه های فوق در اصل از اعتبار انداختن ارزش های عقب مانده جمهوری اسلامی در خصوص زنان است. از همین روست که کمترین و محدودترین طرحهای اصلاحی در مسئله زنان با بیشترین بحث ها و شدیدترین یورشها از سوی نیروهای استبدادی

حکومتی و بخش سنتی آن مواجه میشود. سرنوشت این نوع تفکرات در مورد زنان همانند سرنوشت حکومت اسلامی مبتنی بر ولایت فقیه در گرو مبارزات و پیکار سیاسی مردم است و در صورت موفقیت این مبارزات، در آینده کشور دیگر این نظرات نقشی نخواهد داشت.

اما برخلاف دیدگاههای مذهبیون سنتی، نگرشهای نوین دینی هنوز حرفهایی در زمینه مسائل مختلف اجتماعی دارا میباشند. تصمیم بخشی از این نیرو به تداوم حکومت اسلامی از یکسو و تجربه شکست سیاستهای بیست ساله گذشته، آنان را ناگزیر از رودررویی با معضلات و مشکلات برخاسته از ماهیت حکومت میسازد. بخش قابل توجه ای از روشنفکران دینی که هنوز در ناتوانی دین در پاسخ گویی به امر اداره جامعه و امورات عمومی و خصوصی مردم، قانع نشده اند و امیدها را به حفظ شکلی معتدل تر از حکومت دینی بالکل از دست نداده اند، سعی میکنند، ظاهراً با زبان دیگری به پاسخگویی به مسائل از جمله مسئله زنان پردازند. اما پاسخهای آنان دارای چارچوبهای تنگی است که بدلیل عمده بودن مبارزات ضد استبدادی علیه طرفداران ولایت فقیه و باندهای قدرت و همچنین در سایه وجهه آزادیخواهانه روشنفکران دینی در عرصه مطالبات سیاسی، این تنگناها کمتر به چشم می آیند.

دین و قدرت؛ دودستگی روشنفکران دینی

۱ - روشنفکران دینی هوادار جدایی دین از حکومت

موضوع بود و نبود حکومت دینی، مشروعیت یا عدم مشروعیت آمیختن دین با حکومت، تنها مجادله ای نیست که بین لائیکها و مذهبیون جاری باشد. امروز این مسئله به یکی از محورهای مهم مورد اختلاف نیروهای مذهبی نیز بدل شده است.

در صفتبندیهای موجود در ایران از زاویه استراتژی برخورد به حکومت اسلامی دو گروه از روشنفکران دینی تشخیص داده میشوند. روشنفکرانی که دامنه اصلاحات را تنها محدود به عرصه سیاست ندانسته، بلکه فراتر از آن معتقدند، علاوه بر مجموعه ساختار فقهاتی و ولایتی حکومت همچنین میبایست تحولات بنیادین در کلیه ارکان و عرصه های اجتماعی بویژه نگرش دینی و نقش دین در جامعه صورت گیرد. با توجه به روند تحولات فکری که در این نیروها از چندین سال پیش آغاز

زمینه حقوق فردی و اجتماعی دفاع کرده و در شیوه و عمل تفاوت‌های اساسی با جناح سنتی و استبدادی ولایت فقیهی دارند، به مقابله برخیزیم. بعنوان نمونه اصلاحگران حکومت دینی برخلاف بنیادگرایان و ستمیهای مذهبی خواهان ایزوله و منفرد ساختن زنان و خانه نشین ساختن آنان نیستند. آنها با اعزام دختران به مدرسه و دانشگاههای داخل و خارج مخالفتی ندارند، از نظر آنها مسئله زنان امروز دیگر جداسازی مکانهای کار و آموزشی نیست. اما با وجود این در اندیشه و پایه های فکری آنان گره ها و تنگناهایی موجود است که به خودی خود منجر به تنگ شدن عرصه سیاست و عمل میشود. سکوت و عقب نشینیهای آنان در برابر روش ها و سیاستهای تهاجمی و وحشیانه طرفداران استبداد مذهبی نیز پای در همین گره ها و تنگنا ها دارد. مانند بسیاری از عرصه های اجتماعی - سیاسی دیگر تناقضات فکری اصلاحگران دینی موجب محدود شدن میدان حرکت و پویایی در زندگی زنان نیز میگردد و می تواند در برابر رشد و تحول و ترقی زنان و در نتیجه مجموعه جامعه همانند سد و مانعی عمل نماید.

شناسایی، نقد و مقابله با این تنگناها امروز از نظر زنان ایران و آینده اشان از حساسیت و اهمیت بسیار بالایی برخوردار است.

اشتراک در نظر؛ بنیادگرایان مذهبی

و

اصلاحگران حکومتی

در اینکه اشتراک مبانی میان بنیادگرایان و اصلاح طلبان حکومتی پدیده ای عینی و واقعی است، گویا ترین سند، گفته های خود این گروه از نیروهای اجتماعی است. علیرضا علوی تبار در باب "مرزبندی" و نمایان ساختن "افتراق" میان اصلاحگرایان و بنیادگرایان میگوید:

"نکته مهم در این زمینه این است که اختلاف نظر نواندیشان و دیدگاههای سنتی و بنیادگرا در "نظر" نیست و از مبانی اصولی، رجالی (ادبی اعلام و اطلاعات حوزوی) نشأت نمیگیرد زیرا اختلاف در این مبانی آنچنان چشمگیر و اساسی نبوده و نیست که یا مستلزم پذیرفتن مدرنیته با همه لوازم و تبعات آن باشد یا مستلزم نفی آن. اختلاف نواندیشی دینی با سایر تعبیر از اسلام اختلاف "منظر" و چشم انداز است."

(علیرضا علوی تبار - نواندیشی دینی و فقه زنان - مجله زنان شماره ۵۸)

شده، امروز میتوان یک خط قوی مدافعان جدایی دین از حکومت و قدرت را در صف آنان تشخیص داد. این بخش از روشنفکران دینی با طرفداری از یک جامعه سکولار، عرصه دین را به اخلاق، سلامت نفس انسان، دفاع از آزادی، دفاع از حقوق مساوی انسانها، مقابله با نابرابریها و بی عدالتیها و حمایت از رویه برابری و برادری در میان انسانها محدود می نمایند. تصویر ساختاری که به دست توانمند این بخش از روشنفکران دینی از دین در ایران - یکی از کشورهای مهم مسلمان نشین - در حال پدیدار شدن است، بالقوه قادر خواهد شد، بدون آنکه سدی در مقابل پویایی و حرکت و رشد و توسعه و ترقی باشد، جنبشی انسانگرایانه را سازمان دهد و می تواند همانند بسیاری از تفکرات و جنبشهای اجتماعی مانند جنبش صلح، جنبش طرفداران محیط زیست، تلاشگران مدافع حقوق بشر، بمثابه اهرمی در برابر کنترل قدرتهای افسار گسیخته قرار گیرد.

هر چند در مشغله فراوان فکری این مجموعه از روشنفکران دینی هنوز مسئله زنان بعنوان یک معضل محوری، جایگاهی در خور نیافته است، اما دیر یا زود آنان نیز پا را از زندگی اجتماعی و خصوصی زنان بیرون کشیده و از تعیین و تکلیف و الگو سازیهای آرمانگرایانه برای زنان دست خواهند شست. پذیرش اصل برابری انسانها، ضرورت برقراری تساوی حقوقی بعنوان مقوله ای از عدالت، و مهم تر از همه اعتقاد به اختیارداری و صاحب خرد بودن انسان، مقدمات اساسی هستند که ناگزیر این روشنفکران را نیز به ضرورت تجدید نظرهای اساسی در خصوص کلیشه ها و قالبهای از پیش ساخته شده در مورد زنان خواهد رساند.

۲ - روشنفکران مذهبی طرفدار حکومت دینی

بخش دیگر روشنفکران دینی که نام اصلاحگران حکومتی برآنان برازنده تر است. این نام ما را از سرگشتگی در نامگذاری و شناسایی دقیق مفاهیم مهم و تفکیک بحث های بنیادین مربوط به این نیروهای اجتماعی می رهاند.

اصلاحگران حکومتی هنوز در جنبه گستردگی دامنه دخالت دین در امور سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و قانونی یا عبارت دیگر "اسلام سیاسی" اسیرند. اما این روش باطلی است اگر بخواهیم از طریق الحاق و انتصاب غیر واقعیتهای به مسلمانانی که طرفدار حکومت اسلامی "معتدل" هستند و از اصلاحاتی در

دین در زندگی اجتماعی یا خصوصی و یا ادامه دیدگاههای معتدل تر از برداشتهای دینی یا بقول خودشان " معرفت دینی " و سعی در انطباق این معرفت بر مقتضای زمان و مکان میدانند . حال آنکه از نظر اصلاحگرایان طرفدار حکومت دینی همچنین روند تلاشهای تاریخی برای سیاسی نمودن اسلام و برقراری یک حکومت اسلامی - بدون توجه به میزان سخت گیری یا " اعتدال " برداشتها و دیدگاهها از اصول و احکام دینی - یک حرکت اصلاحگری در بینش اسلامی محسوب میگردد .

بزرگترین راز عقب ماندگی زدائی بدرستی نیازمندی به گشودن و گشاده نگاهداشتن راه حرکت و پویایی جامعه در کلیه عرصه هاست . از این رو هیچ ایدئولوژی بعنوان ایدئولوژی ' برحق ' و ' مسلط ' مطلوب که نیست هیچ ، بلکه باز دارنده و سد کننده است .

بعبارت دیگر از نظر بنیادگرایان در حکومت و اصلاحگرایان حکومت دینی هر دو ، مقطع پیروزی انقلاب اسلامی ، لحظه گزینش حکومت اسلامی بمنزله " حکومتی مطلوب " در برابر سایر انواع حکومتهاست و لحظه موفقیت یک پروژه "اصلاحگرایانه " دینی و پیروزی طرفداران اسلام سیاسی است . جمیل کدیور در کتاب خود در مورد تحولات تاریخی در شیعه میگوید :

" تلاش مصلحان دینی در سراسر جهان اسلام خصوصاً در سده اخیر و مواضع آنها درصددیت با تجددگرایی و غرب زدگی ، تاکید آنها بر اینکه اسلام توانایی آن را دارد که بصورت یک مکتب ، راهنمای یک جامعه اسلامی قرار بگیرد و ظرفیت مقابله یا عقب ماندگیهای دنیای اسلام و برخورد با بحرانهای داخلی و خارجی را دارد ، بر اعتماد مراجع و علمای این دوره در محقق ساختن اهداف خود در جهت مبارزه نقش مهمی ایفا میکند . "

سپس وی در توضیح این پروسه تاریخی و ادامه این تلاشها " تا نقطه نهایی یعنی تحقق عملی آن بصورت حکومت اسلامی در ایران میگوید :

" بعد از دوران قترنی که در پی شکست مشروطه پیدا و منجر به سیاست گریزی علما و مراجع شد ، از دهه ۱۳۴۰ به بعد به تدریج خطوط تفکری در صحنه سیاسی شیعه آشکار میشود که بوضوح حکومت را حق بدیهی فقها اعلام نموده ، در نوشته های

یکی از مهمترین مبانی مشترک میان طرفداران حکومت ولایتی و اصلاحگران حکومتی از نظر نتایج مستقیم اجتماعی ، سیاسی ، حقوقی بر جامعه ، توافق بر سر ضرورت وجود و ادامه حیات حکومت دینی است . از نظر هر دو اینها تکیه بر اسلام سیاسی و حفظ حکومت اسلامی بعنوان مطلوبترین نوع حکومت ضروری است که بمنظور " حفظ سعادت انسان " باید برای او اختیار گردد (بنیادگرایان) یا توسط انسان به " اختیار " گزیده شود (اصلاحگران) .

" با رجوع به منابع اسلامی ، انصاف این است که در اسلام به صراحت و جدیت مسئله حق انسان در تعیین سرنوشتش مشخص شده است و داشتن حکومت اسلامی هم هیچ منافاتی با این حق ندارد . البته راه به انسانها نشان داده شده است . یعنی در اسلام گفته شده که حکومت مطلوب چه نوع حکومتی است ؛ و پس این خود انسان است که باید انتخاب کند . اگر حکومت مطلوبی را انتخاب کرد ، اثرات و نتایج خوبی را که خداوند برای حکومت مطلوب مقرر کرده است بدست میآورد ، و اگر نکرد ، سرنوشت خودش را جوروی رقم میزند که مورد خواست خداوند نیست و نتیجه اش را در طول تاریخ می بینیم . " (سید محمد خاتمی - رابطه دین و آزادی)

بیان جدید و گزینش زبان نرم در معرفی انگیزه برقراری حکومت اسلامی در اصل توافق و هم نظری بر سر ضرورت حفظ و تداوم این حکومت تغییری ایجاد نمی نماید . در گذشته اگر تعیین کننده و انگیزه اصلی ، حاکمیت بخشیدن به اراده الهی و برقراری مقررات و احکام اسلامی در تامین رضایت الله بود ، امروز این عنصر انگیزنده احساس مسئولیت و تعهد نسبت به تامین " سعادت انسان " است .

علوی تبار در خصوص " تعهد و رسالت دینی میگوید :

" اگر کسی دین را شرط لازم خوشبختی انسانها بداند و در ضمن در باره سرنوشت دیگران احساس مسئولیت و تعهد کند ، منطقی است که برای دعوت دیگران به دین بکوشد و تلاش نماید . "

(علوی تبار - روشنفکری دینی ، یک برنامه پژوهشی - کیان شماره ۴۳)

بسیاری از تحلیل گران اجتماعی - سیاسی " اصلاح طلبی دینی " از دیدگاه روشنفکران دینی و از جمله اصلاحگران حکومت دینی را در اعتدال دیدگاههای آنان نسبت به دخالت

را تغییرهای قانونی عقب مانده به حقوق و جایگاه اجتماعی آنان وارد آورد.

نمونه های متعددی از نابرابریهای حقوقی و بی عدالتیهای آشکار که رسماً در قوانین ایران جمهوری اسلامی، مدنی، جزایی و ... انعکاس یافته اند، در همین شماره ویژه به همت آقای پرویز دستمالچی ارائه شده اند. سرمنشاء اصلی این تبعیضات و تبعیضهای قانونی نیز در منابع اصلی قوانین ایران یعنی کتاب، سنت پیامبر و گفتار و رفتار معصومین توسط ایشان نمونه وار جمع آوری شده و در اختیار خوانندگان قرار دارند.

راهنمای عمل شهروندان تنها خرد جمعی است و التزام آنها تنها به رعایت حقوق مساوی انسانها است. گزینش راههای بهتر مستلزم فراهم آوردن امکان آزمون و خطا و تصحیح خطاها باز هم به نیروی خرد است. تنها ضامن گزینش عمل صحیح میدان دادن به انسانهای آزاد و آزاد سازی راه رشد استعداد و خلاقیتهای آنان است.

هیچ تردیدی نیست که امروز نمی توان مواضع اصلاحگران حکومتی و بنیادگرایان مذهبی را در یک کاسه ریخت و آنان را از موضع عقب مانده ترین تغییرها و تفسیرها از حقوق زنان و سایر انسانها مورد شمت و بازخواست قرارداد. اما با وجود این، اصلاحگران حکومتی در هیچ گفته یا نوشته ای مخالفت خود را با عبارات قید شده و کشدار "مشروط به موازین اسلامی" یا "براساس موازین اسلام" در مجموعه قوانین و بیان حقوق شهروندان و از جمله زنان اعلام نداشته اند. وجود چنین عباراتی را مانعی بر سر راه "برنامه های اصلاحی" خود ندانسته اند. بدیهی است و تجربه این ۲۲ ساله نیز به اثبات رسانده که قوانین مستفاد از منابع ثابت یعنی کتاب، سنت تنها برای مسکوت و مشرک گذاردن این قوانین آنهم بدلیل عدم انطباق آنها بر این زمان نیست. بلکه برعکس، همه این قوانین چگونه ای فعال در این دو دهه محور اساسی سیاستهای جمهوری اسلامی بوده اند که نتایج فاجعه آمیز و نکبت بار آن را مشاهده می کنیم. شاید اگر پابندی و وفاداری متولیان جمهوری اسلامی به اصول و احکام ثابت دینی و نتایج قانونی عقب مانده و غیر انسانی آنها نمی بود، جلوگیری از بسیاری از حوادث ناگوار و سیاستهای منسوخ و ناکارآمدی محتمل میشد و و آنگاه شاید وجود نیرویی تحت عنوان روشنفکران دینی و یا اصلاحگران حکومت

خود به روشنی به شیوه های تحقق آن اشاره مینماید. این اندیشه در سال ۱۳۵۷ با بروز عوامل چندگانه ای که به فروپاشی رژیم شاهنشاهی منجر شد، در عمل محقق گردید. "جمیله کدیور - تحول گفتمان سیاسی شعبه در ایران"

بدین ترتیب سه محور اساسی و حلقه اصلی اتفاق نظر میان بنیادگرایان مذهبی و اصلاحگران حکومت دینی عبارتند از:

۱ - گزینش مکتب اسلام بعنوان راهنمای یک جامعه اسلامی و قائل بودن به قابلیت و ظرفیت این مکتب در هدایت و اداره جامعه.

۲ - تأیید "تلاشهای تاریخی و آگاهانه" در جهت برقراری حکومت اسلامی و محسوب نمودن این تلاشها بعنوان اصلاحگری دینی.

۳ - دفاع و تلاش برای حفظ حکومت اسلامی بعنوان حکومت مطلوب و ضامن "سعادت انسان"

ترجمان این وجوه مشترک در صدر قانون اساسی و در اصول اول و دوم انعکاس یافته و مبنای حقوقی حکومتی بر پایه ایدئولوژی واحد مکتبی را پایه ریزی می نماید. با تعیین اسلام بعنوان دین رسمی و مذهب جعفری اثنی عشری در اصل چهارم و غیر قابل تغییر دانستن آن، نخستین خشت نابرابری انسانها و طبقه بندی آنان براساس عقیده و ایمان نهاده میشود.

مهمترین نتایج عملی از اسلامی اعلام نمودن قدرت و کلیه نهادهای حکومت و جامعه، مشروط و موقوف نمودن کلیه امور بر مرزها و چارچوبهای دینی و مسدود و محدود نمودن منابع راهنمای حرکت، رشد و تحولات اجتماعی به احکام و اصولی برخاسته از هزاران سال پیش بود. با اعتبار قانونی بخشیدن به عبارتهایی نظیر "مشروط به احکام اسلام" یا "براساس موازین اسلامی"، جامعه ایرانی را که در عمل در حرکت و پویایی تا حد زیادی، پای سست بدلیل باورهای مذهبی و سنتی داشت با نهادی ساختن و رسمیت دادن به این باورها در قوانین جدید اسلامی و بویژه قانون اساسی، عملاً جامعه را در بسیاری عرصه ها با توقف و ایستایی مواجه ساخت.

التزام به حکومت اسلامی و طرح غلط مسئله

- نتایج عملی بر علیه زنان -

این قانونی شدن محدودیتها پیش از هر قشر اجتماعی، زنان را در معرض خسران و زیان قرارداد و بیشترین صدمات و لطمات

بدیهی است در اینجا، نه "دینداری" تنها ناظر بر دینداری است که داوطلبانه و در عرصه زندگی فردی و خصوصی خود دینداری را پذیرفته و خود را "لاجرم" در برابر خدای خود و "ساحت ربوبی" به "نوع خاصی" از عمل و رفتار "ملزم" بدانند، و نه این "الزام" امری است منحصر به امور وجدانی فرد و متنوع از مداخله در امور عمومی، مسلماً مقصود علوی تبار نیز جز این نیست. زیرا بحث بر سر "فقه زنان" و نگرش نواندیشان دینی در خصوص آن است. "فقه زنان" در حکومت اسلامی تنها "زنان دیندار" را که به دینداری و تدین به اسلام و احکام آن داوطلبند، شامل نمیگردد، بلکه برعکس شامل کلیت جامعه و کلیت زنان است. از جمله شامل آن هزاران هزار دختر و زن جوانی که خود را در پوشش و حجاب ملزم به رعایت رفتار خاصی ندیده و در برابر این گستاخی به وحشیانه ترین اشکال به مجازات های "قانونی" و غیر قانونی میروند. در مقطعی هم که "فقه" بر مجموعه قوانین و مقررات ما مسلط است، نمیتوان تصور نمود که از این "الزام"، الزامی داوطلبانه منظور باشد. امروز تبعیت از "فقه" در هیئت قوانین رسمی کشور برهمگان تحمیل میگردد، خواه دیندار مسلمان، یا دینداران غیر مسلمان و یا مردمان بی دین.

آیا این نحوه تعبیر از سوی اصلاح طلبانی نظیر علوی تبار با "منطق" ساده استبدادی که تا پیش از پیدایش جریان اجتماعی تحت عنوان روشنفکران دینی یا اصلاحگران حکومتی در همه جا و بر همگان حاکم بوده، تفاوتی دارد؟ منطقی که از سه پیش یقین حرکت میکند: یک، دیندار بودن همه جامعه، دوم، متدین بودن همگان به اسلام و احکام آن و سوم، استقبال همگان از الگوها و "رفتار خاص" تعیین شده از سوی حکومت اسلامی و طرفداران آن در کلیه مناسبات اجتماعی و حتی در شکل و قیافه ظاهر!

اصلاحات اجتماعی گامی فرای "فقه زنان"

دامنه اصلاحات اصلاح طلبان حکومتی به بنیائها و پایه های اعتقادی حکومت اسلامی راه نمی یابد و بنابراین نمیتواند گره ای از معضلات اجتماعی که از تنگنایهای این تفکرات برخاسته اند، بگشاید. همانگونه که علوی تبار، خاتمی، کدیور و ... اذعان داشته اند، اختلاف با بنیادگرایان مستبد بر سر استقرار و بقای حکومت دینی نیست. آنها هرگز سخنی در

اسلامی ضرورت تاریخی نمی یافت. اما امروز هیچ یک از این شاید و اگرها، نافه این حقیقت نیست که بزرگترین موانع در بهبود وضعیت حقوقی، اجتماعی و خانوادگی زنان وجود همین عباراتی است که همواره دست نیروهای عقب مانده را برای جلوگیری از هرگونه تجدید نظر و تحولی هرچند اندک باز میگذارد. و دقیقاً همین بهره گیری و استفاده و استناد به کتاب و سنت و قوانین الهی است که مسئله زنان را به بن بست ناگشودنی هدایت نموده است.

در کنار حقوق زنان مولفه های پر اهمیت دیگری که امروز ورد زبان اصلاح طلبان شده است، نظیر "آزادی"، "حق شهروندی"، "جامعه مدنی" و ... سرنوشتی مشابه یافته و برپستر قید و بندهای اسلامی به مسلخ برده میشوند و در این میان اعتقاد سردمداران اصلاحگران نسبت به این مولفه ها سست تر از آن است که بتواند مانع از ادامه ستمگریها، بی عدالتیهای که تحت لوای قوانین اسلامی در کشورمان انجام می پذیرند، گردد و دامن آنان را بیش از این نیآلاید.

"مبنای آزادی ما همان است که مبنای نظام ماست، نظامی که مورد تأیید مردم، امام و رهبری قرار گرفته است، نظام ملی و اسلامی است که در قانون اساسی ما مشخص شده است. هیچ نظامی و هیچ مکتبی نیست که برای آزادی حدی قائل نشود، آزادی بی حد، یعنی هرج و مرج. در نظام مطلوب و مقبول و مورد تأیید مردم ما، حد آزادی عبارت از اخلاص به مبانی اسلام و مخالفت با حقوق عمومی است. بنابراین، آزادی مورد نظر ما، آزادی است که منحل به مبانی اسلام و مغایر و مخالف با حقوق عمومی نباشد."

(سید محمد خاتمی - رابطه دین و آزادی)

البته چنین عبارات روشن و صریحی را میتوان قدری تلطیف نمود و به زبان پوشیده تری بیان داشت. چنانکه علیرضا علوی تبار در نظرات خود در مورد "فقه زنان" میکند:

"غایت اصلی و مطلوب نهایی دینداری" درک ساحت ربوبی "و نیل به تجربه دینی است. انسان دیندار برای نیل به مقصود باید لاجرم به نحوه خاصی زیست کند و عمل خود را مطابق الگوی معینی سامان بخشد. نوع اعتقادات و نحوه نگرش دینداران به خداوند، انسان و جهان و رابطه آنها با یکدیگر، لاجرم نوع خاصی از عمل را برای وی الزامی میکند."

(علیرضا علوی تبار - نواندیشی دینی و فقه زنان - زنان شماره

(۵۸) (تأکیدها از من است)

زیر پا گذاشتن اصل محدودیت منابع حقوقی به احکام و موازین اسلامی، از پیشرفته ترین منابع و دستاوردهای بشر امروزی در جهت گسترش دامنه حقوق انسانی و شهروندی و آزادیهای فردی خویش و تامین و تضمین قانونی آنها بهره جویند. در این راستا و در راستای تغییر و تفسیر از منابع حقوقی به نفع آزادیهای فردی و اجتماعی هیچ التزامی به هیچ منبع و مآخذی انحصاری و دائمی نیست، به جز احترام به حقوق مساوی افراد، ضرورت همزیستی مسالمت آمیز ارزشهای گوناگون و تامین منافع و امنیت ملی و میهنی آنها به طرق مشروع و دارای اعتبار و احترام جهانی.

اما تکیه بر حقوق فردی، همزیستی ارزشهای گوناگون در کنار هم، تساوی حقوقی انسانها بدون توجه به دین، عقیده، قوم و نژاد و جنسیت با تکیه بر یک ایدئولوژی و مذهب در قدرت همخوانی ندارد. و از آنجا که اصلاحات اصلاحگران حکومتی چنین گستره و دامنه ای را در نظر ندارند، بهمین دلیل در جدال با بنیادگرایان در حد "چشم اندازها"، "منظر" آنها چشم انداز و منظری کاملاً محدود باقی می ماند.

فراخوانی تنگ "چشم انداز" اصلاحگران حکومتی در مورد زنان

پاسخی که اصلاحگران حکومتی به حل مسئله زنان میدهند تعبیرها و تفسیرهای خاصی از "فقه اسلامی" است. آنها همزمان با بنیادگرایان و سنتگرایان حکومتی با طرح داده ها و پیش شرطهایی در مسئله زنان یعنی ضرورت التزام به نظام فقهی و اخلاقی و ماندن در چارچوبهای دین، تنها اختلاف خود را با سنتگرایان و بنیادگرایان در "فهم دین در بستر زمان و مکان" یعنی در گشادگی و تنگی قالبها و دستکاری در الگوهای از پیش ساخته شده می بینند.

علیرضا علوی تبار در این خصوص میگوید:

"نواندیشان دینی در صدد ارائه فقهی برای زنان هستند که در آن مقتضیات زمان و مکان (دوران مدرن و زندگی صنعتی) لحاظ شده باشد."

پيامد این پاسخ به مسئله زنان یعنی ارائه "فقهی" مطابق مقتضیات زمان و مکان دو طرح ضمیمه است که رویه و چگونگی متحقق ساختن فقه زنان یا عبارت دیگر استنتاج قواعد و قوانینی منطبق بر زمان و مکان از احکام و اصول ثابت دینی را

مخالفت با منابع انحصاری حقوق شهروندان یعنی احکام و موازین دینی به زبان نرانده اند و ناگزیر تسلط فقه بر اداره امور مردم و جامعه را پذیرفته اند.

براساس قوانین و مقررات اسلامی زن با مرد مساوی نیست. آیات بسیاری نیز در قرآن بر مرتبت نازلتر زن در جامعه و در روابط اجتماعی و انسانی حکم داده اند. قانون اساسی جمهوری اسلامی برخاسته از همین پایه است. اصل ۱۹ آن که جنسیت و مذهب در آن از مقولات برابری قید نمی شوند، به این تبعیض و بی عدالتی در این حکومت و در سایر قوانین مدون آن سندیت می بخشد. اصلاح طلبان همچون جناح دیگر از التزام و تعهد به چنین قوانینی دفاع میکنند و چنین حکومتی را "مطلوب" و "ضامن" سعادت" انسان می نامند.

اصلاحات واقعی در ایران در گام نخست می بایست تضاد و مغایرت آشکار میان انحصاری بودن قدرت و حاکمیت در دست روحانیت و سلطه ایدئولوژی واحد را با اصل کثرت گرایی بعنوان پایه اصلی جامعه مردم سالار و به نفع حق شرکت همه ایرانیان بطور مساوی و بدون هیچگونه تبعیضی در سرنوشت سیاسی کشورشان حل نماید.

جریان اجتماعی - سیاسی - نظری که برقراری حکومت اسلامی و ابزار قدرت ساختن دین را یک پروژه "اصلاحی" در میان نگرشهای دینی قلمداد میکند و بر تلاشهای تاریخی برای تحقق چنین پروژه ای میباید، چگونه می تواند براین محصول بشورد و آن را از عرصه دخالت در زندگی مردم کنار نهد؟! اصلاحاتی که امروز کشور ما بدان نیازمند است تحولاتی است که باید دامنه آن به کلیه بنیانهای اجتماعی راه یابد. چنین اصلاحاتی در گام اول میانی مشترک کلیه طرفداران حکومت اسلامی را زیر سؤال قرار میدهد.

اصلاحات واقعی در ایران در گام نخست می بایست تضاد و مغایرت آشکار میان انحصاری بودن قدرت و حاکمیت در دست روحانیت و سلطه ایدئولوژی واحد را با اصل کثرت گرایی بعنوان پایه اصلی جامعه مردم سالار و به نفع حق شرکت همه ایرانیان بطور مساوی و بدون هیچگونه تبعیضی در سرنوشت سیاسی کشورشان حل نماید.

مردم ایران و در راس آنان زنان باید این حق را بیابند که با به

نشان میدهند. این دو طرح عبارتند از: ۱- رویه اجتهاد ۲- طرح الگوی اسلامی برای زنان.

۱- اجتهاد:

به عقیده اصلاحگران حکومتی فقه اسلامی پویا و بالنده است و قابلیت مطابقت با نیازمندیهای زمان را دارا بوده و با سه رکن نوگرایی، عقل گرایی و علم و فن آوری منافاتی ندارد.

اما از آنجائیکه مسئله بسط و گسترش احکام و اصول ثابت دینی مطرح است، بنابراین برای انجام چنین امری نیز رویه ای دینی در نظر گرفته میشود و امر تعبیر و تفسیر اصول و احکام دینی تنها می تواند از طریق اجتهاد و به توسط مجتهدین صورت گیرد. بدیهی است که در چنین رویه ای:

الف- احکام و اصول ثابت دینی مجاز نیستند تا مرحله فسخ یا تحول مورد بسط و گسترش قرار گیرند. حتی اگر صراحتاً مغایر با مقتضیات زمان و مکان باشند.

ب- هر کجا که حکم و اصل (کتاب و سنت) صراحت داشته باشد از موضوع اجتهاد یعنی تعبیر و تفسیر توسط مجتهدین خارج است.

ج- اگر حکم صریح دینی مبنای عدم تساوی و تبعیض باشد، نمی توان به کمک اجتهاد مبنای دیگری (چه دینی و چه غیر دینی) برای رفع این نابرابری گزیده شود. بنابراین رجوع به سایر منابع حقوقی و دستاوردهای پیش رفته بشری در برابر کتاب و سنت ممنوع است.

د- بسط و گسترش احکام دینی از طریق اجتهاد تنها در محدوده اختیارات مجتهدین قرار دارد. یعنی در اختیار کسانی که تعهد آنان به دین خویش بیش از تعهد آنان به مردم است. آنها متوالیان دین اند نه موکلان مردم.

بنابراین رویه اجتهاد در مقام یک راه حل و روش پاسخگویی به مسائل زنان و گشایش راه تحول در وضعیت آنان چه از نظر چهارچوب و دستگاه فکری مورد انتساب، چه از نظر منابع استنادی ناظر بر حقوق زنان و چه به لحاظ دایره شمول افراد و متخصصینی که مجاز به اجتهادند، دارای محدودیتهای و تنگناها و ایرادات جدی است.

۲. الگوهای اسلامی برای زنان

اصلاحگران در تکیه بر فرهنگ و هویت اسلامی جامعه نیز با

سنتها همصدایند.

آنها نیز با حساسیت فراوان نسبت به آزادی زنان، حقوق مساوی آنان با مردان و تغییرات احتمالی که بر بستر این دو اصل اساسی محتمل است، می نگرند و از پیش نسبت به نتایج آن بعنوان اشاعه "فساد"، "از خود بیگانگی" و "وابستگی فرهنگی و هویتی به غرب" اخطار داده و آن را محکوم می کنند.

از نظر آنان زنان از ارکان اصلی حفظ فرهنگ و هویت اسلامی بوده و در همه ابعاد رفتاری و زندگی خود می بایست حامل آن باشند. بعنوان نمونه از نظر اصلاحگران حکومت دینی حجاب بر خلاف سالهای نخست انقلاب اسلامی دیگر سمبل "نجابت"، "عفت" و "پاکدامنی" زن نیست، بلکه اساساً نماد دفاع از هویت اسلامی و "استقلال فرهنگی" جامعه اسلامی محسوب میگردد.

اگر از نظر اسلام والاترین مقام برای زن مقام مادری و بزرگرین و ارزشمندترین عمل وی انجام وظائف مادری و همسری است، بنابراین در درک روشنفکر دینی طرفدار حکومت اسلامی که هویت و فرهنگ خود را مطلوبترین و ویژه و یگانه می پندارد و بدان می بالد، نمی گنجد که محدود ساختن زنان به الگوها و قالبهای از پیش ساخته شده مادری و همسری چه لطمه عظیمی به روند رشد و ترقی تحصیلی و شغلی زنان و شرکت آنان در سایر فعالیتهای اجتماعی و پروسه رشد و توسعه جامعه وارد میسازد.

(در این خصوص رجوع شود به مقاله "توسعه، نوگرایی و مطالبات زنان" تلاش شماره ۲۵)

درجه بالای حساسیت اصلاحگران حکومتی نسبت به آزادی زنان مانع از ارائه چشم اندازهایی وسیعتر از آنچه که تا کنون بدست سنتها فراهم شده، میگردد و اصلاحاتی که آنان در قالب "فقهی منطبق بر مقتضای زمان و مکان" در نظر دارند، نقش و حضور زنان را در جامعه و فعالیتهای اجتماعی ملزم به رعایت شکل خاص و مقید به رعایت ارزشهای معینی میگرداند که این اشکال خاص و ارزشهای معین، همگانی نبوده و مورد استقبال همه زنان جامعه نیستند. از همین روست که علیرغم تبلیغات گسترده ای که ما امروز در خصوص فعالیتهای وسیع زنان مقامات و وابستگان حکومتی شاهد آن هستیم به هیچ عنوان به تغییر تصویر عمومی زن در جامعه و تغییر جایگاه حقوقی و اجتماعی زنان نیانجامیده است. این تبلیغات پیش از آنکه بر

برداشتن همه موانع عینی و ذهنی، خود را آماده تحولات عمیق اجتماعی در همه عرصه ها نموده و سربلند در برابر نسلهای آینده خود سطح معینی از زندگی شرافتمندانه و انسانی را پس از خود برای آنان برجای گذاریم؟

در آرزوی یکصد ساله ترقی، توسعه و نوگرایی تا کنون تئوریه‌ها و طرحهای اجتماعی گوناگونی در ایران مورد آزمون قرار گرفته اند. بسیاری از طرحهای دیگر، خوشبختانه پیش از آنکه اقبال آزمایش در عمل را بیابند، در همان عرصه ذهنی صاحبان با درایت و هوشمند آنها ماندند و در هم شکستند. اما هیچ یک از این مجموعه ها به تنهایی و بدلیل نقص های اساسی و حذف و نادیده گرفتن بخشهایی از نیروهای لازم، قادر به پاسخگویی بدین پرسشهای اساسی دوران ما نبوده اند. اگر غیر از این می بود، امروز تکرار این آرزوی دیرینه و اینهمه تلاشهای "نوگرایانه" و "نواندیشی" ضرورتی نداشت.

بزرگترین راز عقب ماندگی زدائی بدرستی نیازمندی به گشودن و گشاده نگاهدداشتن راه حرکت و پویایی جامعه در کلیه عرصه هاست. از این رو هیچ ایدئولوژی بعنوان ایدئولوژی "برحق" و "مسلط" مطلوب که نیست هیچ، بلکه باز دارنده و سد کننده است.

برای دستیابی به چنین اهدافی، این انسان است که خود محور تلاش و غایت است. اوست که باید تمامی استعدادها و تواناییهایش آزاد شده و در خدمت خود و جامعه قرار گیرد و بر پایه خرد جمعی حرکت اش را در چنین راستایی سازمان دهد. درست است که قوانین ناظر بر جامعه نتیجه جمع بندی عینیها و توافق و میثاقی عمومی بر بستر زمان و مکان است، اما از آنجائیکه رشد و ترقی و تمدن مفاهیم ثابت و ایستایی نیستند و حاصل حرکت دائمی جامعه و منطبق بر نیازهای زمان و مکان در حال تغییرند، بنابراین ما مجاز نیستیم با توافقه‌های امروز راه حرکت را در آینده مسدود نمائیم. بزرگترین راز عقب ماندگی زدائی بدرستی نیازمندی به گشودن و گشاده نگاهدداشتن راه حرکت و پویایی جامعه در کلیه عرصه هاست. از این رو هیچ ایدئولوژی بعنوان ایدئولوژی "برحق" و "مسلط" مطلوب که نیست هیچ، بلکه باز دارنده و سد کننده است. راهنمای عمل شهروندان تنها خرد جمعی است و التزام آنها تنها به رعایت حقوق مساوی انسانهاست. گزینش راههای بهتر مستلزم فراهم

گسترش و عمق واقعی حضور زنان در جامعه دلالت داشته باشد، با انگیزه کسب وجهه بین المللی، تعدیل چهره حکومت اسلامی و رد اتهام زن ستیزی از این حکومت صورت میگیرند. امروز در ایران علیرغم فعالیتهای گسترده سیاسی - اجتماعی که در قالبها و الگوهای چون فمینیستهای اسلامی صورت میگیرند شامل تعداد محدود و اندکی از زنان شده و بخش عظیمی از زنان روشنفکر و مستقل ما یا از چنین فعالیتهایی بالکل محرومند و یا با مشکلات و موانع اساسی روبرو هستند. بخشهای گسترده تر توده های عادی زنان نیز همچنان در روابط و مناسبات عقب مانده و ناعادلانه ای بسر می برند. حضور و فعالیتهای اجتماعی، شغلی، سیاسی زنان در ایران کماکان فاقد تضمین ها و حمایتهای قانونی است و برسر راه خود با موانع فرهنگی، اخلاقی و قانونی بیشمار روبروست.

آزمون نوگرایی در سنجش پاسخها

ماندن در چارچوب احکام دینی و ارائه پاسخ فقهی به مسائل حتی اگر با شرایط زمان و مکان امروز کشورمان نیز سازگار باشد، پاسخی نادرست و ناتوان در راهگشایی برای تحولات اساسی در وضعیت زنان در کلیه عرصه های اجتماعی - سیاسی - خانوادگی و اقتصادی است. اساساً این نحوه تلقی اصلاحگران حکومتی بیانگر درک ناقص و محدود آنها از مفهوم واقعی نواندیشی و اصلاح طلبی است. برای روشن تر شدن منظور باید دید که ما با تلاشهای خود می کوشیم به کدام پرسش اساسی دوران خود پاسخ گوئیم و آنگاه باید از این دیدگاه به تئوریه‌ها، طرح ها و نظریه ها بنگریم. پرسش اساسی امروز ما در ایران توسعه، رشد، ترقی و رساندن کشور به لحاظ اقتصادی، رفاه عمومی، مناسبات انسانی، فرهنگی، علم و دانش و آگاهی به سطحی از حداقل استانداردهای شایسته انسان امروزی است.

مسئله امروز ما این است که چگونه قادر خواهیم بود به بقای آبرومندانه ملتمان و میهنمان در جهان که سرعت تحولاتش معادل سرعت نور است، یاری رسانیم؟ چگونه می توانیم به پروسه تهی شدن کشور از بنمایه های مادی و معنویش خاتمه داده و مانع از آن شویم که ایران در جرگه کشورهای درآید که برخاک سیاه فقر و فلاکت و عقب ماندگی برای ادامه نوعی زیست ابتدایی یا بهتر بگوئیم با مرگ و نیستی دست و پنجه نرم کند؟ پرسش اساسی امروز ما این است که آیا می توانیم با



بقیه از صفحه ۲

دایره جهنمی تحقیر و خشونت تن می دهد. یا اینکه مثلاً اگر ما با حس مالکیت مرد به زن مخالفیم و این ناهنجاری رفتاری را "مردانه" می نامیم، بهمان اندازه نیز اگر زنی این حس مالکیت را نسبت به مرد داشته باشد، آن را ناشایست می دانیم. این مثالها را برای این می آورم تا روشن شود، جنبش زنان علاوه بر اینکه بعنوان جنبش انسانهای تحقیر شده، حذف شده و تحت ستم، جنبشی برحق است، نمی بایست همچون بسیاری از جنبشهای اجتماعی دیگر این برحق بودن را آنچنان مطلق ببیند که خود را از هرگونه لغزشی میرا بداند. یکی از وظائف این جنبش این است که آن دسته از زنان را که کم نیز نیستند و بنا بر تریست تاریخی خود با امتیاز دادن بیش از حد به مردان (همسر، فرزند پسر ...) به شکل گیری خود مطلق بینی در مردان یاری می رسانند، نسبت به این امر آگاه سازد و تلاش کند این اصل را که زن و مرد می بایست در همه ارکان زندگی از حقوقی برابر برخوردار باشند، به بسیاری از زنان نیز گوشزد کند. تقویت حس اعتماد به نفس در زنان، تقویت این باور در خود زنان که مهمترین قدم در راه رهایی، خواستن است و بیرون آمدن از نقش پاسیو، یعنی فعال شدن و تکران بودن نسبت به سرنوشت خویش، بخش مهم دیگری از وظائف این جنبش را تشکیل می دهد.

زنان ما می بایست در عمل به این واقعیت برسند که هر چند همواره قربانی جزم اندیشی بوده اند، اما حاضر به پذیرفتن نقش قربانی نبوده اند و نخواهند بود. زنان ما محتاج حس همدردی نیستند و از موضع ضعف به نابرابریها نمی نگرند، بلکه از موضع انسانهای آگاهی که نه تنها کوچکترین بهایی به سیستمهای فکری ضد زن که از پیشرفت آنان ناخشنود است، نمی دهند، بلکه در نهایت هوشیاری راه خود می روند و در این راه بر هویت خویش با تمامی نقاط قدرت و ضعف آن آگاهتر می شوند. و این خود مهمترین قدم در راه رهایی است.

آوردن امکان آزمون و خطا و تصحیح خطاها باز هم به نیروی خرد است. تنها ضامن گزینش عمل صحیح میدان دادن به انسانهای آزاد و آزاد سازی راه رشد استعداد و خلاقیتهای آنان است. سعادت بشری احساسی است در اختیار انسان و متعلق به وی و از پیش نمی توان آن را غالب گیری نمود. و اساساً تعبیر از سعادت در نزد انسانها گوناگون است. از همین رو گزینش راه سعادت با خود انسان است. سعادت انسان به دست خود وی و بر پایه اراده خویش بنا میگردد. با وجود این هر تعبیری از مقوله سعادت داشته باشیم، اما حتی برای دیندارترین دینداران و عارف ترین عارفان سعادت تنها در "درک ساحت ربوبی" خلاصه نمیشود. هر انسانی قبل از ترک دنیای خاکی به زندگی درخور و شایسته نیازمند است. پاسخ به مسئله زنان بر بستر چنین درکی از نوگرایی قابل پذیرش است. پاسخهایی که همراه با سایر اقشار اجتماعی خواهان آزادسازی نیروی زنان و استعدادهای آنان از قید هرگونه الگوها و قالبهای از پیش تعیین شده ای باشد. پس از دو دهه حکومت اسلامی و تسلط فقه و منابع ثابت دینی بر حقوق و وضعیت زنان و با توجه به سیر نزولی جایگاه آنان و محرومیتشان از بسیاری از حقوق، پس چگونه می توان آویختن مجدد به فقه و ادامه سلطه آن بر حقوق زنان و تعیین و تکلیف آنان به رفتاری خاص و الگوسازی برای آنان را از مقوله اصلاحگرایی و نوگرایی محسوب نمود؟!

فوریه ۲۰۰۱



پابندی اصلاحگران حکومتی به قوانین دینی محکمش از آن است که بتوانند مانع از ادامه ستمگریها و نقض حقوق انسانی در جامعه گردند

اثری از بهبودی وضع زنان در افغانستان مشاهده نمی شود

نویسنده: ورنا آياس Verena Ayass

طبق تصورات بنیادگران افراطی طالبان، زنان نباید شاغل بکار باشند. از اینرو بلافاصله پس از فتح کابل، این صاحبان نورسیده به قدرت دستور عدم اجازه کار برای زنان را صادر کردند، به این نیز بسنده نکرد، بلکه کلیه مدارس و اماکن آموزشی دختران را تعطیل و زنان را مجبور کردند که در خارج از محیط خانه برقع بسر کنند. برقع حجابی است که سرتاپای زن را پوشانده و فقط دارای شکافی برای چشم می باشد. طالبان زنان را مجبور کردند تا هنگام آمد و شد در کوچه و خیابانها، همواره یکی از خویشاوندان نزدیک و مرد خود را، به همراه ببرند. در دهه های اخیر، تعداد روزافزونی از زنان افغانی موفق شده بودند که محلی از اعراب برای خود در حوزه های سیاسی و امور آموزشی و کار کسب کنند. در سال ۱۹۵۹ حجاب اجباری لغو شده و در سال ۱۹۶۴ به زنان افغانی حق رای اعطاء شده بود. دختران افغانی اجازه داشتند که در شهرها به مدارس ابتدایی و راهنمایی رفته و پس از آن در رشته های تعلیم و تربیت و مسائل اجتماعی و اداری، آموزش بیابند. از سال ۱۹۶۰ پسران و دختران در کنار یکدیگر در دانشگاهها تحصیل می کردند. فقط در روستاها بود که معدودی از دختران امکان رفتن را به مدرسه داشتند. (قبل از جنگ، بیش از ۹۰ درصد افغانی ها در روستاها زندگی میکردند.) از طرف دیگر، در روستاها زنان با کار در خانه و مزارع و مراکز قالی بافی، نقش مهمی در تامین مخارج خانواده بازی میکردند. زنان روستایی معمولاً برقع که در واقع یک رسم شهری است، برسر نکرده، بلکه دستمال پاشالی روی سر می انداختند.

جنگی که اکنون قریب به ۲۰ سال در افغانستان در جریان است، رنج و تعب بسیاری نصیب زنان کرده است. آنها نیز مانند دیگر بخشهای جمعیت مردم، قربانی درگیریهای مسلحانه بوده اند.

دختر پانزده ساله ای که سرگذشت او را سازمان عفو بین الملل در سال ۱۹۹۴ در گزارش خود منتشر کرده است، چنین میگوید: "مجاهدین پدرم را جلوی چشم من به قتل رسانده و گفتند دستور



"چرا ما و کودکان ما را نمی کشید؟" با این جمله مملو از یأس و ناامیدی، زنان افغانی در تابستان گذشته، از اینکه آنها را از کار در یک نانوایی بیکار کرده بودند، دست به اعتراض زدند. به دستور مقاماتی دولتی تعداد زیادی از نانواینها که مخارج آنها توسط سازمان ملل متحد تامین میشد، تعطیل شدند. این نانواینها نه تنها ۲۵۰ زن را بکار مشغول میداشتند، بلکه نان رسانی هزاران زن و کودک دیگر نیز بودند.

زنان را به همراه آورد. رادیکا کوماراس وامی Radhika Coomaraswamy، خبرنگار ویژه کمیسیون حقوق بشر، در رابطه با اعمال قهر علیه زنان می گوید: "هیچ حکومتی که با زنان چنان رفتار میکند که طالبان میکند، نباید جایی در جامعه جهان ملل داشته باشد." نامبرده در پائیز سال ۱۹۹۹ در پاکستان و افغانستان بسر برده و در گزارشی که داده است، تأیید میکند که زنان و دختران افغانی در موارد بسیار، قربانی قهر و تبعیض بوده اند. از جمله اینکه، زنان را در کوچه و خیابان ها به بهانه عدم رعایت یکی از دستورات پیشمار، کتک می زده اند. مقامات دولتی، حتی در جزئی ترین مسائل زنان نیز دخالت میکنند، منیاب مثال به آنها اجازه نمی دهند کفش های پاشنه دار به پا کنند تا مبدا هنگام راه رفتن صدای پای آنها شنیده شود. زنهای به اصطلاح زناکار به ضربه شلاق محکوم شده و در ملاء عام تنبیه میشوند. در فوریه ۱۹۹۸ زنی را به جرم اینکه مرتکب زنا شده بوده، در حضور ۳۰۰۰ تماشاگر در استادیوم المپیک کابل صد ضربه شلاق زدند.

بعضی اوقات، زنان را به این جرم حتی به مرگ از طریق سنگسار محکوم میکنند. در عین حال، ازدواج اجباری و فروش زنان و فحشاء، در زیر سلطه طالبان رواج کامل دارند. مثلاً یکی از دلالتان که ساکن یکی از شهرهای مرزی افغانستان و پاکستان است میگوید: "تعداد زنان در کابل زیاد است، از اینرو مردان پاکستانی به اینجا آمده و هر یک با پرداخت ۹۰۰۰۰ روپیه (در حدود ۱۸۰۰ دلار) زنی را تصاحب میکنند. زنان افغانی خیال میکنند که برایشان شوهری پیدا شده است، در حالیکه مردان پاکستانی فقط قصد این را دارند که چند ماهی را با آنها بگذرانند.

بسیاری از زنان افغانی ناامید و مایوس هستند، زیرا نمی دانند که از چه راهی خود و خانواده شان را تغذیه کنند. تنها در کابل، چندین ده هزار زن بیوه وجود دارد که تنها نان آور خانواده های خود می باشند. طالبان که ادعا می کردند "شرف و آبروی زنان افغانی" به آنها باز گردانند، عملاً کار را به جایی رسانده است که زنان باید در کوچه و خیابان ها دست به گدایی بزنند. یکی از امکانات محدود شغلی، کار در چارچوب پروژه هایی است که توسط سازمانهای امدادی خارجی در افغانستان اداره می شوند. لیکن همانطور که در رابطه با نانوایها در بالا اشاره شد، هر لحظه امکان این میرود که سازمان های مزبور تعطیل شوند. برخی از زنان که قبلاً به شغل معلمی اشتغال داشتند، اکنون در مدارس خانگی دختران، بطور خصوصی کار میکنند.

داشتند که او را بکشند، زیرا مرا به مدرسه می فرستاد. زبان من قاصر از بیان کارهایی است که آنها بعداً به سرم آوردند. پدرم را کشته و مرا نیز از رفتن به مدرسه باز داشتند."

طرفین این جنگ، همگی و بدون استثناء، حقوق زنان را شدیداً پایمال و آنها را بی خانمان کرده اند: زنان را به قتل رسانده و یا به سرقت برده و به زور به نکاح خود در آورده و یا آنها را مجبور به فحشاء کرده و یا مورد تجاوز قرار داده اند.

قریب دو میلیون افغانی در این جنگ کشته شده اند. در دوران اشغال افغانستان توسط ارتش شوروی (۸۹ - ۱۹۸۰) پنج میلیون افغانی، یعنی در حدود یک سوم جمعیت آن زمان افغانستان، فراری شده و اکثراً به پاکستان و یا ایران پناه بردند. در پاکستان، سازمانهای امدادی بودند که حداقل نیازمندیهای زنان و کودکان را در قرارگاه های فراریان برطرف میکردند. مردان افغانی که توسط سازمان جاسوسی پاکستان به انواع اسلحه مسلح میشدند، مجدداً به افغانستان باز می گشتند تا علیه دولت چپ گرا و اشغال گران شوروی به مبارزه پردازند.

طبق گزارشهای موجود، از همان زمان، یعنی مدتها قبل از اینکه طالبان سرکار بیایند، گروه های بنیادگرا و تبعیدی در افغانستان، زنان افغانی فراری را حتی با تهدید به مرگ، از تربیت و آموزش حرفه ای منع کرده و آنها را مجبور میکردند که برقع به سر کنند.

نهضت طالبان نیز در پاکستان بوجود آمد. طالبان شاگردان مدارس قرآن بودند که در پاکستان دایر بوده و اکثراً مردان جوان افغانی مستقر در قرارگاههای فراریان، به آن مدارس می رفتند. سال ۱۹۹۴ بود که طالبان برای اولین بار به مثابه یک نیروی نظامی، در جنگ داخلی که در آن زمان در جنوب افغانستان در جریان بود، شرکت نمود. از همانجا، طالبان تدریجاً بیش از ۸۰ درصد کشور را با حمایت پاکستان و عربستان سعودی و احتمالاً همانطور که بارها و بارها ادعا شده است، با کمک آمریکا، به تصرف خود در آورد. تعداد زیادی از شرکتهای نفتی عربستان سعودی و آرژانتین و آمریکا نقشه یک پروژه بلند پروازی را ریخته و در صدد بودند که از طریق خط لوله ای، نفت و گاز را از راه افغانستان به پاکستان و از آنجا مستقیماً به بحر عمان برسانند.

نفی حقوق زنان

پیروزی بنیادگران افراطی در افغانستان، نفی کامل حقوق

نگار آلمانی انجام داده است، میگوید: "چادر جامعه را از هر گونه فساد و بی اخلاقی بدور نگه میدارد." ولی آنجا که پای مواد مخدر به میان میآید، این پاسداران اخلاق هیچ گونه سختگیری از خود نشان نمی دهند. از زمانی که طالبان سر قدرت آمده اند، افغانستان به یکی از بزرگترین مراکز تولید تریاک تبدیل شده است که البته محل درآمد خوبی برای طالبان میباشد. آنها به پولی که از این راه بدست می آورند، احتیاج دارند تا بتوانند باقیمانده کشور را نیز تحت انقیاد خود در آورند. لیکن آنچه که برای طالبان مهم و فوری نیست، نیازمندیها و احتیاجات مردم است. بخش بزرگی از جمعیت افغانستان در حال حاضر وابسته به کمکهای سازمانهای امدادی خارجی میباشد.

اطلاعاتی در باره افغانستان

۱۹۷۸ حزب دموکراتیک مردم افغانستان که پیرو شوروی است پس از یک کودتای نظامی بر سرکار میآمد.

۱۹۷۹ آغاز مقاومت مردم و ورود ارتش شوروی به خاک افغانستان

۱۹۸۰ - ۱۹۸۹ مبارزات گروههای مختلف در سراسر کشور و تشکیل ۷ حزب مخالف در پاکستان و ۵ حزب مخالف در ایران حمایت های مالی و نظامی کشورهای خارجی از این احزاب از طریق پاکستان، فرار بیش از ۳ میلیون افغانی به پاکستان و ۲ میلیون به ایران، فرار تعداد بیشماری از افغانی ها از یک نقطه به نقطه دیگر در داخل کشور.

۱۹۸۹ خروج ارتش شوروی

۱۹۹۲ - ۱۹۸۹ جنگ داخلی

۱۹۹۲ سقوط رژیم مورد حمایت شوروی
اعلام برقراری دولت اسلامی

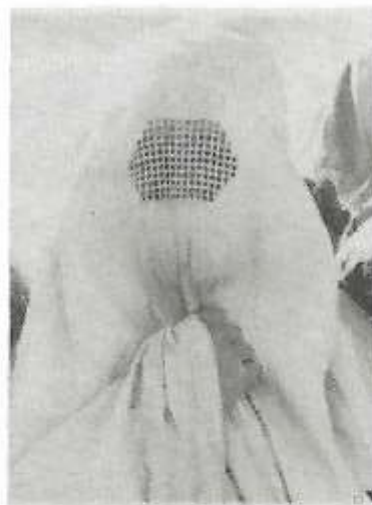
۱۹۹۴ ظهور طالبان

۱۹۹۶ فتح کابل توسط طالبان

طالبان اینگونه مدارس را گاهگاهی تحمل کرده ولی بعضی وقتها آنها را غدقن میکنند. در چنین صورتی، ادامه کار در این مدارس خیلی خطرناک است، زیرا که آنها غیرقانونی اعلام شده اند.

تنها بخشی که زنان هنوز در آن اجازه کار دارند، بخش بهداشت است. ولی این بخش عقب افتاده نیز امکانات چندان زیادی در اختیار زنها نمی گذارد. از یک سو تعداد زنان پزشک بسیار کم است، از سوی دیگر زنان فقط اجازه دارند که به پزشکان زن مراجعه کنند.

سازمانهای زنان که در تبعید و در پاکستان مشغول فعالیت بوده و می کوشند تا توجه جهانیان را به اوضاع و احوال زنان در سرزمین طالبان جلب کنند، غیر قانونی اعلام شده اند. همین سازمانها هستند که کوشش میکنند تا حداقل برای بخش کوچکی از زنان و دختران فراری، امکانات آموزشی فراهم آورده و نیازمندی های بهداشتی آنها را رفع کنند و در این رهگذر جان همکاران خود را لاجرم به خطر می اندازند. کمالینکه در همین اواخر، چندین نفر از مخالفین رژیم طالبان در پاکستان به قتل رسیدند.



چادر برای مبارزه با فساد ؟

نمایندگان طالبان هر گونه انتقادی را در رابطه با سیاست آنها نسبت به زنان، رد می کنند زیرا به نظر آنها "هیچ کشوری به زنان آن اندازه حقوق اعطاء نکرده است" که طالبان میکند. این حرفی است که استاندار هرات در یک مصاحبه گفته است. در یک گفتگو مطبوعاتی که معاون وزارتخانه "نظارت برای حفظ اخلاق اسلامی و مبارزه با فساد" در سال گذشته با یک روزنامه



۱۹۹۷ برقراری امارت اسلامی افغانستان تحت رهبری ملا عمر
به رسمیت شناختن رژیم جدید توسط پاکستان ، عربستان
سعودی و امارت متحده عربی

۱۹۹۹ - ۱۹۹۶ طالبان تقریباً ۹۰ درصد کشور را تحت انقیاد
خود در می آورد . طرد و اخراج اقوام ، فرار افغانی ها
به کشورهای مجاور

۲۰۰۰ یک و نیم میلیون فراری افغانی در پاکستان و یک
میلیون و ۴۰۰ هزار در ایران بسر می برند . در بیست
سال اخیر افغانی ها بزرگترین رقم فراریان را در جهان
تشکیل داده اند .

جمعیت :

در حدود ۲۰ میلیون متشکل از پشتوها (۴۵ درصد) ،
تاجیک ها (۲۰ درصد) ، حضری ها (۱۵ درصد) و
ازبک ها و ترکمن ها

زنان و کودکان :

میانگین عمر زنان :

۴۲ سال (مردان ۴۴ سال ، میانگین عمر زنان در اروپا
۸۰ سال و میانگین عمر مردان ۷۴ سال میباشد .)

میراثی کودکان :

۱۷۳ از هر هزار کودک (این رقم در اروپا ۵۰۶ از هر
هزار کودک میباشد .)

میراثی نوزادان :

بالاترین رقم در جهان

گزارش فوق بر گرفته از مجله :

Menschenrechte fuer
die Frau von TERRE DES FEMMES

رهائی و برابری ظاهری

چرا زنان به جنبش نوینی نیازمندند ؟

برگردان و تنظیم از دکتر مهدی روسفید

از زنان آغاز میکند که " چرا ما به جنبش نوین زنان نیازمندیم ؟ " و سپس به کمک یک نظر خواهی در میان زنانی از گروههای مختلف سنی و شغلی و بویژه زنان جوان آلمان ، بحثی را مطرح می نماید که نشانگر گوناگونی انتظارات و برداشتها از موقعیت زنان در این جامعه است . پاسخهای زنان و دختران جوان به این پرسش که " آیا تغییری در اوضاع نسبت به گذشته حاصل شده است ؟ " پیش از هر چیز نشاندهنده این گوناگونی است .

ب وجود اینکه دهه ها از جنبش فمینیستی زنان در آلمان میگذرد و امروز با اینکه در همه جا ، در پست های مهم ، در تلویزیون ، مطبوعات ، در لیست مسافران مهم در سفرهای پراهمیت شغلی و ماموریتهای پرمسئولیت با زنان فعال ، موفق و صاحب شهرت و مقام روبروئیم ، اما علیرغم این هنوز در معادله قدرت میان زنان و مردان در جامعه تغییر اساسی حاصل نشده است . این همان دلیل اصلی و محور نارضایتی در میان مجموعه زنان پیشرو آلمانی است . این نارضایتی شاید تنها رشته مشترکی است که آنان را بهم متصل میسازد . بدیهی است که تغییرات بسیاری در برخوردهای اجتماعی به زنان ، نسبت به سالهای آغازین مبارزات مستقل زنان یعنی حدود صدسال پیش پدیدار شده است . نسبت به زمانیکه سوفراگیتها (Suffragettes) برای حقوق زنان در زمینه هایی نظیر حق رای ، تعلیم و تربیت مبارزه میکردند .

امروزه بکارگیری واژه " زن مردنما " به منظور بی حرمتی به زنان فمینیست مورد استفاده قرار نمیگیرد . دیگر مانند دوران احزاب سوسیالیست که در آن مردان برای آرام ساختن رفقای زن به آنها " تشر " می زدند ، کسی در صدد ساکت نمودن صدای اعتراض زنان نیست که نه تنها به سلطه انسان بر انسان بلکه به سلطه مرد بر زن نیز معترضند . امروز برخلاف سالهای پس از جنگ دیگر کسی شهادت بیان این را ندارد که " چه خوب میشد اگر خانمی در جلسات تهیه کیک و قهوه را برعهده میگرفت . "

انتشار کتاب جدیدی از آلیس شوارتزر، از چهره های برجسته و سرشناس مبارزات تساوی طلبانه زنان آلمان و سمبل مبارزات فمینیستی در دهه های اخیر ، بهانه مناسبی است برای ماهنامه اشپگل رپرت (Spiegelreporter) جهت ارائه یک جمع بندی از مبارزات جنبش فمینیستی و ارائه تصویری از مضمون کنونی این مبارزات ، موقعیت امروزی آن و همچنین پرسشهای اساسی حول نظریه ها ، تئوریه ها و بحثهایی در بررسی موانع امروزی یا عبارت دیگر موانع همیشگی ، بر سر راه حصول قطعی برابری میان زن و مرد در کلیه عرصه های زندگی .

آلمان از جمله کشورهای با سابقه در زمینه مبارزات تساوی طلبانه و عدالتخواهانه بوده و زنان این کشور تا کنون گامهای پراهمیتی در جهت کسب حقوق خود برداشته و فرود و فرازهای بسیاری را تجربه نموده اند . آنچه پیش از همه در بررسی این تجربه ها جلب نظر می نماید ، نگاه نقد عریان و صریح بخود و ارائه تصویر واقعی و خالی از اغراقهای خودستایانه و بدون پرده پوشی یا برخوردهای توجیه گرایانه در برابر نقطه ضعفهاست .

از نظر ما دستیابی به تجربیات مبارزات زنان ملتهای دیگر علاوه بر کسب آگاهی و دانش بیشتر در مورد دستاوردها و پیشرفت ها و همچنین آشنایی با مشکلات و معضلات بخش های دیگر جهان ، همچنین امکانات ما را در بهره گیری از تجربیات مثبت و موفقیت آمیز ، بیشتر ساخته و همینطور توانایی و هشیاری ما را در اجتناب از خطاهای احتمالی افزایش خواهد داد .

در این راستا نشریه تلاش مطلب ذیل را که حاصل یک بازنگری و بررسی و تنظیم توسط آقای دکتر مهدی روسفید است ، جهت استفاده علاقمندان بویژه زنان مبارز ایرانی در اختیار خوانندگان قرار میدهد .

ماهنامه " اشپگل رپرت " مطلب خود را با این پرسش کلیدی

از نظر شوارتزر مردان به سه دسته تقسیم میشوند. یکدسته کسانی که از زنان و مطالبات آنان دفاع میکنند، دسته دیگر کسانی که مخالفند و دسته سوم مردانی که کار خود را از پیش می برند.



ظاهراً از نظر بسیاری از این دسته، حتی مداخله زنان در امور، بویژه در زمان بحران بد نیست. مشروط براینکه موجب هزینه و دردسر زیاد نگردد. موارد نمونه، انتخاب "رئانه اشمیت" (Renatte Schmidt) به رهبری حزب سوسیال دمکرات در ایالت بایرن و یا برگزیده شدن آنگلا مِرکل به رهبری حزب دمکرات مسیحی (پس از بحرانهایی که بدست رهبری قبلی و صدر اعظم سابق آلمان ایجاد شده و به منظور رفع بحرانهای حزبی صورت گرفت). نمونه دیگر نیز گابی زیمِر که امروز وظیفه حفظ و دلداری "رفقا" را پس از استعفای رهبران حزب سوسیالیست آلمان، گیزی و بیسکی را بر عهده گرفته است.

علاوه بر این حضور زنان در صحنه سیاست، چنانچه جوانی و زیبایی آنان چهره دیگری به سیاست ببخشد، می تواند مفید واقع شود. بویژه زمانی که افکار عمومی از رویت دائمی سیاستمداران مرد تحت فشار با رمثولیت دلزده شده باشند، باریهای زیاروتاثیر خود را بر صحنه سیاسی و افکار عمومی خواهند گذاشت.

اما در جائیکه امور از سطح به عمق رفته، تصمیمات حیاتی و مهم بدون نیاز به صحنه سازی باید اتخاذ گردند، در چنین لحظاتی زنان یا بالکل حضور ندارند یا حضورشان بسیار اندک و ناچیز است.

بنابراین آیا بسیاری از وظائف و مشاغل محوله به زنان جنبه صحنه پردازی ندارد؟ همان نتیجه ای که "هایدی زیمونیس"

از حدود سی سال پیش بدینسو مردان با موجودات دیگری روبرو شده اند، انسانهایی که انتظارشان هر روز بیشتر میشود. آنها با زنان برابر با خود مواجه اند. انسانهایی که نه تنها نیمی از آسمان را طلب میکنند، همچنین انتظار دارند که مردان انجام نیمی از کارهای خانه را برعهده گیرند، و از امتیازاتی که سنتاً مردانه محسوب میشدند، صرف نظر نمایند.

● ر چند امروز تغییرات بسیاری ایجاد شده است؛ از جمله حضور زنان در رده های بالای بخش اقتصادی تنها از سال ۱۹۸۶ سه برابر افزایش یافته است. در عرصه سیاست نیز چنین است. حزب دمکرات مسیحی آلمان (CDU) امروز توسط یک زن "آنگلا مِرکل" (Angela Merkel) رهبری میشود و همینطور حزب سوسیالیستهای آلمان (PDS) توسط "گابی زیمِر" (Gabi Zimmer). وزیران زن در دستگاه دولت "شرودر" (Schroeder)، موفق به برداشتن گامهای مهمی در اجرای طرح قانونی "برابری جایگاه زنان" در زمینه های اقتصادی شده اند. زنان نشان داده اند که در تحصیلات عالی، موفق تر، در معاملات بورس دقیقتر و در هدایت و مدیریت واحدهای اقتصادی حساس تر، متمرکز تر و در کار جمعی تواناتر و برای جهانی شدن ارتباطات آماده ترند. یا آنگونه که "هلن فیشر" (Helen Fischer) زیست شناس آمریکایی میگوید: "زنان جنس قویترند".

با همه اینها بنظر میرسد همه چیز فقط در ظاهر و در سطح جاری است. "برابری" وجود ندارد. دستمزد و درآمد زنان هنوز به میزان زیادی کمتر از مردان است. با توجه به واقعیتهای قانون فوق در زمینه "برابری دستمزدها" برای زنان بیشتر به یک "بیر کاغذی" می ماند. در هنگام تنظیم این طرح قانونی از این پیش فرض حرکت میشد که برای تحقق مطالبات و خواستهای زنان تلاش و مبارزه گردد. تصویری که بدلیل حضور ناچیز زنان در سندیکاها و در شوراهای کارکنان هیچگاه به واقعیت نپیوست.

آ لیس شوارتزر در کتاب جدید خود (اختلاف بزرگ) به مسئله زنان، قدرت و وسائل ارتباط جمعی می پردازد. وی در مورد پدیده ای می نویسد که موجب شگفتی وی است: زنی با لباس آراسته با کفش های پاشنه بلند و با عنوان "پرزیدنت باری". او عروسکی است که سمبل پیروزی و در عین حال سمبل شکست جنبش فمینیستی زنان محسوب میشود.

۵ ر بررسی موانع دیگر بر سر راه دستیابی زنان به پستهای مدیریت و قدرت، مسئله نقش آنان در مناسبات خانوادگی همواره از موضوعات بغرنج و بحث انگیز بوده است.

"زیبا رویان" و "باربها" مجازند، صاحبان شرکتهای اینترنت باشند، می توانند در مقام های موثر حزبی قرار گرفته و یا مجری برنامه های مهم تلویزیونی باشند، اما برای خود آنها و موقعیت اجتماعی اشان بهتر است که صاحب فرزند نباشند. این افراد خود نیز ترجیح میدهند در صورت درگیر بودن با مشکلات خانودگی از این مشکلات سخنی به میان نیاورند. آنها دیگر شکوه و شکایت از کمبود یا نبود مهد کودک، مدارس تمام وقت را به دست فراموشی سپرده اند.



اما در مورد بخشهای دیگر زنان، بسیاری از آنها ناگزیرند هم خانم خانه باشند هم مادر و هم در عین حال در مسیر پیشرفت در فعالیتهای اجتماعی با هزار مانع و مشکل دست و پنجه نرم کنند. چنین افرادی اگر روزی موفق به برقراری تعادلی میان کار خانه و کار بیرون نشوند همه مشکلات را بخود خواهند گرفت و خواهند گفت: "این مشکل من بوده و شاید بهتر باشد در خانه بمانم و از فرزندانم مراقبت کنم".

در گزارشی که اخیراً توسط موسسه تحقیقاتی "آلتز باخ" (Allensbach) تهیه شده، اکثر دختران جوان بر روی مسئله وجود شانس برابر و ضرورت بهره گیری از آن در زمینه شغلی تکیه داشته اند (۹۳ درصد). اما تنها ۷۶ درصد آنها به ضرورت تقسیم کار خانه اعتقاد دارند.

تا مدتها آنها به بهره گیری از شانس برابر و برابری با مردان می اندیشند ولی به مرور زمان این فکر نزد آنها رنگ باخته و از میان می رود و عاقبت زمانی بالکل در هم می شکند که در مسیر طی مدارج شغلی به موانع نامرئی برخورد میکنند، موانعی که

(Heide Siemonis - رئیس دولت ایالتی Schleswig

Holstein) عضو حزب سوسیال دموکرات نیز ارائه میدهد: "وظایفی که زنان عهده دار میشوند، جنبه تزئینی دارد. آنها این وظائف را همواره با آمادگی بسیار، روی باز و چهره ای آراسته و آرایش شده انجام میدهند." خود وی که در سال ۱۹۹۳ به مقام ریاست دولت این ایالت برگزیده شد، هرگز انتظار نداشت جمعی از زنان به همکاری بشتابند.

"اِفا دمسکی" (Eva Demski - نویسنده) در یک جمع بندی و بیاناتی که از جنبش زنان ارائه میدهد، معتقد است، حتی زنانی که به بالاترین سطوح این جنبش راه یافته اند، در قید و بند ظاهر و آراستگی خویشند. حتی یکبار در مصاحبه با یکی از چهره های شناخته شده و معروف جنبش فمینیستی از ایالات شمالی، هنگامی که مصاحبه فیلمبرداری میشد، وی با شرمساری بسیار از من پرسید که مبادا فیلمبردار تصویر نازیبایی از وی بردارد. این حرف در من احساس ترحم و دلسوزی شدیدی ایجاد نمود.

برای آلیس شوارتزر هم مهم است که از وی از کدام سمت عکس گرفته شود. برای هایدی زیمونیس هم همچنین. به نظر او سر و قیافه ظاهر بعضی مواقع بر روی سیاستها تأثیر میگذارد. حال آنکه مردان با چنین مشکلاتی مواجه نیستند و به همین دلیل نیز بسیاری مواقع زنان در لحظات تعیین کننده حضور ندارند.

زناتی که در صحنه عمومی حضور دارند می بایست زیبا باشند، در غیر اینصورت مجازات میشوند. مخبرین و روزنامه نگاران مدتها قیافه و آرایش سرو موی آنگلا مرکل را محور توجه ها قرار دادند. حال آنکه برای آنها مطلقاً بی اهمیت است که بعنوان نمونه "شویبله" (W. Schaeuble - عضو رهبری CDU و رئیس سابق فراکسیون این حزب در مجلس آلمان) موهای خود را چگونه می آراید.

بدین ترتیب بر پایه چنین واقعیتهایی، این پرسش مطرح میشود: آیا برخلاف آنچه که ظاهراً بنظر می آید، اهمیت به سر و ظاهر که همه جا به یک تمایل و کشش زنانه تعبیر میگردد، در حقیقت عکس العملی در برابر انتظارات تحمیلی جامعه نیست که این امر را بعنوان پیش شرطی در برابر پیشرفت زنان و حضور در سطوح مدیریت جامعه قرار میدهند؟ و آیا زنان، حتی آنانکه در بالاترین رده های جنبش راه یافته اند و از خودآگاه ترین زنان محسوب میشوند، بیشتر از آنکه بکوشند خود را از این قید برهانند، تحت تأثیر این فشار به این انتظارات تن در نمیدهند؟

نظریه های بظاهر جدید بیولوژیکی از نظر آنگی پر در اصل همان تفکرات قدیم مردسالارانه ای هستند که در جامعه علمی ظاهر شده اند و باور به رُل های کلیشه ای را استوار نگاه میدارند. از جمله جریان داشتن دائمی تلقین احساس مادری و توضیح بی پایان احساس گناهی که مادران و بویژه مادران شاغل که دائم از این احساس گناه در رنج اند.

اما آنچه در این میان جدید بنظر می آید، آن است که این ادعاها دقیقاً زمانی مطرح میشوند که نه تنها محققین علم ژنتیک، متخصصین مغز و همچنین بیوتکنیکرها و پزشکان، چشم انداز جدیدی از انسان ارائه میدهند.

چنین می نماید که بزودی همه چیز امکان پذیر خواهد بود، رحم مصنوعی، شبیه سازی انسان و صاحب فرزند شدن براساس صفات و خصوصیات از پیش درخواست شده. انسان میرود که بر طبیعت سلطه یابد و این امر موجب ترس و وحشت است. در چنین وضعیتی تثبیت به سنتها و ایدئولوژیهای قدیمی و آشنا در غلبه بر این ترس یاری دهنده اند.

پ ایگاهها و موقعیتهای گوناگون اجتماعی زنان موجب مطالبات و انتظارات مختلفی است. پرسش اساسی این است که آیا واقعا علایق بگانه ای موجود است که حلقه اصلی اتحاد و همبستگی زنان قرار گیرد و آنان را در دستیابی به هدفی مشترک یعنی جایگاه، قدرت و حضور برابر با مردان در جامعه یاری دهد؟



در یک نگاه کوتاه در مقاله اشپگل رهبر تر موارد مشخص این نابرابری در عرصه های گوناگون بویژه عرصه سیاست و اقتصاد به تصویر کشیده میشود؛ در سراسر جهان ۹۹ درصد از دارائیهها در تملک مردان است و زنان تنها یک درصد از آن را به خود

عملاً امکان پیشرفت را از آنان سلب می نمایند.

لحظه قطعی عقب نشینی و دست شستن از تلاش برای بهره گیری از شانس برابر با مردان در جامعه زمانی است که با این پرسش از سوی همسران خود مواجه میشوند: "عزیزم حال که خواهان بچه هستی آیا فکر میکنی میتوانی مثل گذشته کار کنی؟"

هنوز هم چون گذشته زنان، حتی زنان شاغل، بخش اصلی کارهای خانه را انجام میدهند. طبق یک نظرخواهی ۴۰ درصد از زنان براین عقیده اند که یک زن باید وقت خود را صرف فرزندان و همسرش بنماید.

ج را و چگونه است که هنوز پس از دهه ها از جنبش زنان، تغییرات چنین ناچیزند؟

در پاسخ به این پرسش "ناتالی آنگی پر" (Natalie Angier) از فمینیستهای آمریکایی و نویسنده آثار علمی میگوید: "زیرا متدهای جدیدی سربرآورده اند که تقسیم وظائف کلیشه ای قدیمی را همچنان حفظ می نمایند."

آنگی پر سپس به ترها و تئوریهایی که توسط دانشمندان زیست شناس و داروینستهای جدید در مورد زنان اشاعه داده میشوند، اعتراض میکند.

از جمله اینکه آنها میگویند: زنان دارای امیال جنسی متعادل بوده و علاقه چندانی به افزایش بازدهی در کار ندارند و کمتر بدنبال جلب توجه و احترام دیگرانند. "آنها موجوداتی آرام و قانع هستند و در روابط جنسی نیز گرایش به تک همسری دارند."

ناتالی آنگی پر مجموعه نظریه هایی را که اختلاف رفتاری میان زن و مرد را به مسایل بیولوژیکی و ژنتیکی ربط میدهند و بویژه در زمینه تمایلات جنسی، اینهمه را ادعاهای پرطمطراق قلمداد کرده و در مخالفت با آنها به فاکتورهای معینی چه در تجربه زندگی امروزی بشر و چه در نتایج حاصله از تحقیقات علمی و تاریخی استناد می جوید. "نمونه های موجود در طبیعت کاملاً خلاف این ادعاها را به اثبات می رسانند و نشان میدهند که چنین نظراتی همان کلیشه های کهنه هستند."

در خصوص نگهداری و مراقبت از کودکان هم وی معتقد است که مردان هم درست مانند زنان قادرند این وظیفه را بر عهده گیرند. زیرا در بدن انسان با نزدیک شدن به نوزادان هرمونی ترشح میشود که میل به این مراقبت و نزدیکی را افزایش میدهد. این پدیده در خصوص هردو جنس صادق است.

همه چیز بهتر خواهد شد.

زنانی نیز با جدیت تمام در پی موفقیت و رشد در عرصه شغلی هستند، دختران جوان سرزنده، باریهایی که با کفشهای پاشنه بلند خود مسیر قدرت را طی میکنند، یا زنانی که با الهام از "مادونا" سعی میکنند از طریق ثروت معضل قدرت را برای خود حل نمایند. از نظر آنها کسی نمی تواند بر زنانی اعمال قدرت نماید که قادرند همه چیز را برای خود به قدرت پول فراهم آورند.

همه آنچه که در قرن بیستم هریک در مقطعی تحت عنوان مطالبات زنان، جنبش فمینیستی را تحت نفوذ و سلطه خود داشت، امروز همزمان و همراه با هم مضمون مبارزات آنان را تشکیل میدهند.

مبارزات زنان در صفوف احزاب و سندیکا های مردانه با خواست (دستمزد مساوی برای کار مساوی)، سپس فمینیستها در خانه های زنان، آنگاه همجنس گرایی با شعار (همجنس گرایی درمان بیماری جنس مخالف گرا)، زنان مادونایی، زنان موفق، و در نهایت دختران در فضای آزاد پست فمینیسم (من صاحب حقم چون دخترم).

امروز در آغاز قرن بیست و یکم همه این تفکرات در کنار هم در مبارزات زنان حضور دارند، همه آنچه که دهه به دهه، یکی پس از دیگری مبارزات زنان را تحت نفوذ خود داشت، امروز همزمان با هم و در کنار هم قرار دارند و موجب گوناگونی در جنبش زنان اند. اما تنها چیزی که در این میان بعنوان امر مشترک یافت میشود مسئله "نارضایتی" است. نارضایتی از ناچیز بودن آنچه که در اثر اینهمه تلاش حاصل شده، گویی اینهمه تلاش و این گذشته هرگز وجود نداشته است. اما هیچیک از ما نمیخواهیم مبارزاتمان به سطح فعالیتها و تلاشهای فردی تحلیل برده شود. ما نیازمند گروهها و دسته های بیشتر زنان هستیم اما خارج از قالبها و الگوهای گذشته.

● در جلسه کتابخوانی اکتبر ۲۰۰۰، آلیس شوارتزر مطالبی را از کتاب جدید خود قرائت میکند. وی از مسئله پرنوگرافی، از قتل زنان، از تجاوزات جنسی و از همه چیزهایی می گوید که تا کنون همواره از آنها سخن گفته است. عده ای نیز با خود می اندیشند: "اینها دیگر تکرار مکرر است. بیشتر از این نمیخواهم اینها را بشنوم."

شوارتزر امروز دیگر بیک چهره معروف و مورد قبول جامعه بدل شده است. رابطه حسنه ای نیز با مردان دارد، خیلی از آنها

اختصاص میدهند. دو سوم از کارها را زنان انجام میدهند، اما مداخله در تصمیم گیریها در مواردی کاملاً استثنایی برای آنان مجاز است. تنها یک دهم از نمایندگان مجالس قانونگذاری مجموعه کشورهای جهان را زنان تشکیل میدهند.

تئوریا، روشها و خواستهای محوری که در قرن بیستم و در دهه های گذشته یکی پس از دیگری جنبش زنان در آلمان را زیر تسلط خود قرار داده بودند، هیچیک به تنهایی راهبردی قطعی به هدف نهایی یعنی رفع نابرابری نیافته اند.

هنوز هم مسئله قدرت در میان مردان یا آنگونه که "ریتا سوسموت" (Ritta Suessmuth) رئیس سابق مجلس آلمان عضو حزب دمکرات مسیحی (CDU) می گوید، "گروه کراواتها" حل و فصل میشود.

از نظر "مارگارت میچرلیش" (Margarete Mitscherlich روانکاو) در میان مردان "اعمال قدرت" رشته ای است که موجب پیوند جنسیت مردانه است. چیزی که زنان هنوز باید آن را بیاموزند. اما پرسش اساسی این است که چگونه و اعمال قدرت در کجا؟ اعمال قدرت در میان زنان توسط خود آنها؟ جاییکه روحیه کارجمعی، عاطفه، قابلیت انطباق و توانایی ارتباط گیری مسلط است و آنها چنین روحیاتی را می توانند همچنان حفظ نمایند؟ در فضایی دلپذیر و خالی از مردان؟

بعقیده "گرمین گریر" (Germaine Greer فمینیست): کسی که معتقد است شیوه مدیریت و رهبری زنانه اساساً و از پایه متفاوت از مردان است، چنین فردی زمینه باقی ماندن قدرت در دست مردان را فراهم می نماید.

ب) ر بستر نظرات مختلف و مطالبات گوناگون دیگر نمیتوان از وجود یک جنبش زنان واحد سخنی به میان آورد. امروز ما بیشتر با تلاشهای پراکنده و فردی کسانی روبرویم که نیروی خود را بر روی ایجاد کلاسهای دخترانه، گروههای زنان و دانشگاههای مخصوص زنان متمرکز ساخته اند. طی راههای ویژه و حتی المکان جدا و بر کنار از قدرت مردانه.

در میان زنان امروز کسانی هستند که قدرت را نفی کرده و از مطالبه آن صرفنظر می کنند، زیرا از نظر آنها قدرت انسان را تغییر داده و دفرمه می نماید.

عده ای دیگر یعنی زنان فعال در احزاب، مطیع و سر برآه مراحل و نهادهای قدرت را یکی پس از دیگری طی کرده و معتقدند در صورت پیدایش اقلیت قوی ناراضی از وضع کنونی،

« بسیار نحیف خواهد بود اگر باور داشته باشیم که چنانچه زنان بقدرت برسند جهان را نجات خواهند داد. به این حقیقت همه در جدالهای قدرت و مبارزات فراکسیونی درون جنبش زنان و همچنین از اخباری که در مورد آلیس شوارتزر بعنوان یک کارفرما موجود است، پی برده اند.



« زنان طبیعتاً صلح طلب تر از مردان نیستند. شاید تا کنون کمتر از آنان جاه طلب بوده اند، اما این دلنگرانی موجود است که زنان این اصول و قواعد را بیاموزند، نه به این دلیل که این اصول مردانه اند، بلکه به این دلیل که الفبای قدرتند.

ابتدا باید جهانی ساخت که فاقد این الفبا باشد. ساختن و بنای چنین جامعه ای ارزش تلاش و مبارزه را دارد. جهانی که در آن برای کسی تعیین و تکلیف نکنند، اینکه کدام جنسیت چه وظائفی را دارا میباشد و چگونه باید زندگی کند. هرکس خود به تنهایی صاحب اختیار باشد. اگر میخواهد به فکر دیگران باشد یا سلطه طلب، تکنوکرات یا هندروست، کناره گیر یا قدرت طلب، آیا میخواهد از کودکان خود نگه داری نماید یا کار کند و درآمد داشته باشد، میخواهد یکی از اینها را برگزیند یا هر دو را با هم داشته باشد. بنای جامعه ای که به این اعتقاد دست یافته باشد که هیچ قوه قهریه ای موجود نیست که پیرو آن یک رفتار و راه معین به کسی چه مرد چه زن امر گردد.



نزد وی آمده و با او درد دل می کنند. در جامعه از احترام زیادی برخوردار است و از این موقعیت خود نیز لذت می برد. او دیگر آن نقشی را که در سالهای ۱۹۷۵ یعنی زمان انتشار کتاب "اختلاف کوچک" داشت، ندارد. آن هنگام شوارتزر سمبل نفرت بحساب می آمد، به "همجنس باز عقده ای"، "جغد شب همبستر با تیر چراغ برق" ملقب بود. اما امروز مورد قبول جامعه، دارنده مدال ملی آلمان، از چهره های مشهور تلویزیون است. افراد مهم و سرشناس کشور وی را به مهمانیهای تولد دعوت می کنند. او مایل نیست بر سر اینهمه ریسک نماید. موقع پرسش و پاسخ هنگامیکه دختر جوانی از وی میخواهد پاسخ دهد که حال چه باید کرد؟ راه کدام است؟ پاسخی برای گفتن ندارد و از خود بااین عذر که وی وظیفه مشاوره و رهنمود دادن را بر عهده ندارد، دفاع می کند.

بنظر میرسد که جامعه آنقدر قلب فمینیست را فشرده است تا دیگر در مورد فمینیسم سکوت اختیار نماید.

طبق نظر خواهی موسسه آلتز باخ بیش از نیمی از زنان جوان معتقدند که: "ما بیک چیز بی تردید نیازمندیم و آنهم یک جنبش جدید زنان است و این جنبشی است که خود باید آن را بنا نهیم." آلیس شوارتزر دیگر قادر به پاسخگویی به آنها نیست.

ف | اینهمه درسهای آموزنده ای از مبارزات فمینیستی آن زمان برجای مانده است:

« برقراری اتحاد همه زنان، رویای بیهوده ای است. زنان گوناگونند، همانگونه که مردان نیز هستند. تثبیت به برخلاف خود بودن و برخلاف واقعیت حرکت کردن می تواند خطرناک باشد. فرورفتن و عقب نشینی به فضا و محیطی خالی از حضور مردان می تواند موجب به حاشیه رانده شدن گردد.

« تشکیل کلاسهای دخترانه و سازمانها و گروههای زنانه می توانند بعضاً بعنوان ابزار یاری دهنده باشند. اما خود نباید بعنوان هدف برگزیده شوند.

« بدنبال قدرت بودن و کسب آن به زحمتش می ارزد. از حاشیه باید بیرون آمد. باید همه جا حضور داشت. همانگونه که هایدی زیمونیس خیلی زود به این واقعیت پی برد، به قول او: "هر کجا که پول تقسیم میکنند، قدرت واقعی آنجاست."

« چنانچه شانس وجود داشته باشد یک "باربی" هم حق استفاده از آن را دارا می باشد، مشروط بر آنکه ثابت نماید که تنها یک عروسک نیست.

TALASH

*Alle Menschen sind frei und gleich
an Würde und Rechten geboren.
Sie sind mit Vernunft und Gewissen
begabt und sollen einander im
Geiste der Brüderlichkeit begegnen.*

Artikel 1 der Menschenrechtserklärung



Im Dienst derjenigen, die sich um die Verwirklichung der Demokratie
und Freiheit im Iran bemühen.